

باسمه تعالی

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی			
عنوان	رساله در سیر و سلوک		
درجه نفاست	نفیس	نوع	خطی ○ چاپ سنگی ○
شماره اموالی	۶۰۵	اندازه	۱۲×۱۳
قطع	رقعی	تعداد اوراق	۱۲۰

آسیب شناسی و اقدامات مرمتی			
درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ✓ ندارد ○
نیاز به جعبه	دارد ○ ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی ○ زیستی ○ فیزیکی ○
نیاز به جلد سازی	دارد ✓ ندارد ○	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ ندارد ✓
نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به دوخت عطف	دارد ✓ ندارد ○
نیاز به لکه گیری	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد ○ ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد ○ ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. [illegible] ۲. [illegible] ۳.

ناظر:

اقدامات انجام شده:

تاریخ بررسی: ۸۹/۴/۲۶

تاریخ اقدام:

اوراد موظفه ع۹۰۵۳ (ادعیه)

ع۹۰... (اخبار)

جلاء القلوب ع ۹۰۵۴ (ادعیه)

علامی مشرح حدیث رضوی

کتابخانه آستان قدس ع۹۰۵۶ (اخبار)

اسم کتاب: رساله در سیر و سلوک — فارسی

مصنف / مؤلف: آقا سید محمد مهدی بحرالعلوم

خطی / چاپی: نستعلیق ۱۴ سطری

سال ~~طبع~~ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۲۰

جزء کتب: حکمت اشراق شماره ۱۷۲

شماره عمومی ۶۰۵ شماره قبض ....

واقف: میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف: مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۲ عرض ۱۲ سانتیمتر قفسه ....

هو

الحمد والثناء لعین الوجود والصلوة علی واقف مواقف الشهود وعلی آله امناء المعبود ای همسفران ملک سعادت بسم الله الرحمن الرحیم وصفا وای رفیقان راه خلوص صدق وفاء

جناب مولانا وسیدنا آقا سید مهدی طباطبائی نجفی مشهور بحر العلوم میفرماید که امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون بطرق عدیده از سید رسل ومادی سبل که من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه عبارات حدیث اگرچه مختلف وارد شده است معانی متحد است خود بعیان دیده ایم وبه بیان دانسته ایم که این جمله شریفه از مراحل عدد اربعین است خاص وتاثیری است مخصوص در ظهور استعدادات وتتمیم ملکات در طی منازل وقطع مراحل منازل راه اگرچه بسیار باشد لکن در هر سر منزلی مقصد نیست واین مراحل اگرچه بیشمار باشد چون باین مرحله داخل شدی اتمام عالمی است که تخمیر طینت

آدم ابو البشر

آدم ابو البشر بید قدرت الهیه در چهل صباح اتمام یافت و تخمیر طینت آدم ببدی اربعین صباحا ودر این عدد عالمی از عوالم استعداد را طی کرده بروایتی چهل سال جسد آدم در میان مکه ومدینه افتاده بود وباران رحمة الهی بران میبارید تا در این عدد قابل تعلق روح قدسی شد ومیقات موسی ابن عمران در اربعین لیله تمام شد وقوم او را بعد از اربعین سنه از تیه خلاص کردند خاتم انبیا را بعد از چهل سال که بخدمت قیام نمود خلعت نبوت پوشانیدند زمان مسافرت عالم دنیا وغایت ظهور استعداد ونهایت تکمیل در این عالم در چهل سال است چنانچه وارد است که عقل انسان است در چهل سالگی بقدر استعداد هر کس کمال میپذیرد واز بدو دخول او در این عالم در نمو است تا سی سالگی وده سال هم بدن او در این عالم واقف است چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است وابتدای مسافرت بعالم آخرت است وهر روز و هر سال جزوی از ان بار سفر آخرت میبندد واز این عالم رحلت میکند قوت او

سال الصبال در کاهیدن است و نور بصر و سمع در نقصان قوای
مادیه در انحطاط و بدن در ذبول چه مدت سفر و اقامه او در این
عالم در چهل سال تمام شود از اینست که وارد شده من بلغ الاربعین
ولم یاخذ العصا فقد عصی چه عصی علامت سفر است و مسافر را
بر داشتن عصا سند و بست چون چهل سال تمام شد هنگام
سفر است و تاویل عصا مهیا شدن سفر آخرت است و جمع
کردن خود از برای رحلت و هر که عصا برنداشت از فکر سفر
غافل است و هم چنانکه مدت تکمیل جسمیه در این سن است
همچنین مرتبه سعادت یا شقاوت و از این جهة است که در حدیث
وارد است که روی هر که در چهل سالگی سفید نشد شیطان مسح
وجه او را میکند و میگوید بابی وامی وجه لا یفلح ابدا و میگوید نام
تو در صحیفه جنه من ثبت شده و آنچه در اخبار وارد شده که هر که
کور را چهل قدم بکشد در راه نماید بهشت او را واجب شود مراد
از ظاهر آن کور بصر است و تاویل آن کور بصیرت چون کور بصیرت

پس از اتمام

پس از اتمام شدن چهل قدم از مرتبه استعداد بفعلیت
داخل نشده اگر چه قریب شده باشد پس اگر او را رها کنی
بالحالة الاولی عود میکند و تمام احسان و حصول هدایت
با تمام چهل است پس باین جهة موجب وجوب بهشت میشود
و همچنین در حدیث رسیده است از چهار جهة خانه هر کس
تا چهار خانه همسایه اند چون این عدد تمام شد گویا از عالم هم جدا
گشته اند و تاویل آن در مناسبت و جوار از جهات قوای اربع است
که عقلیه و وهمیه و شهویه و غضبیه است و هر که چهل مرحله از مراحل این
قوی از دیگری دور نشود از عالم او خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند
پس اگر جوار و مناسبت در قوه عقلیه ملکیه است بزبان حال
با یکدیگر با مقال در وصف حال اند که اجارتنا انا غریبان
هاهنا و کل غریب للغریب نسیب و اگر مجاورت و همسایگی
در قوای شیطانیه و سبعیه و بهیمیه باشد یکدیگر را باین ترانه
یاد نمایند که اجارتنا ان الخطوب تنوب ❊ وانی مقیم ما اقام

عسیب و بالجمله خاصیت اربعین در ظهور فعلیت و بروز استعداد
وقوه و حصول ملکه امریست مصرح به در آیات و اخبار مجرب
اهل باطن و اسرار و از اینست که در اینحدیث شریف
حصول آثار خلوص را که ینبوع عین حکمت و معرفت باشد در اینمرحله
خبر داده اند و شک نیست که هر نیک بختی که بقدم همت این
منازل چهارگانه را طی کند بعد از آنکه استعدادات خلوص را
بفعلیه آورد سر چشمه معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز
کند و اینمنازل چهارگانه در عالم خلوص و اخلاص واقعند و مقصد
و منتهای این منازل عالمیست فوق عالم مخلصین و اینعالم ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی است چه طعام و شراب ربانی معارف
و علوم حقیقیه غیر متناهیه است و از اینست که در حدیث معراج
ضیافت خاتم الانبیاء بشیر و برنج تعبیر شده چه شیر در این
عالم بمنزله علوم حقه است در عالم مجردات و باین جهة شیر در خواب
تعبیر بعلم میشود پس مسافر اینمنازل در وقتی بمقصد میرسند

بسیر او در عالم

که سیر او در عالم خلوص باشد نه اینکه خواهد در این منازل تحصیل
اخلاص کند چه فرموده اند من اخلص لله اربعین صباحا پس باید
در این چهار منزل خلوص حاصل باشد پس ابتداء این منازل
عالم خلوص است نه اینکه هر چله نشینی او در معرفت کشوده شود
یا در اربعین خواهد تحصیل خلوص کند پس مسافر عالم اینحدیث را
ناچار است از چند چیز اول اول معرفت اجمالیه مقصد که
عالم ظهور ینابیع حکمت است چه تا کسی اجمالا مقصد را
تصور نکند دامن طلب ابرا بر میان نمیزند دویم دخول بعالم
خلوص و معرفت آن سیم سیر در منازل چهارگانه این
عالم چهارم طی عوالم عدیده که منازل پیش از عالم خلوصند
تا بعد از طی آنها داخل در عالم خلوص گردد اما در معرفت مقصد
که اشاره بان شده بقوله ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه میگوئیم که
مقصد عالم حیوة ابدیه است که بلسان انرا البقاء بمعبود خوانند
و ظهور عیون حکمت که علوم حقیقیه است اشاره بانست چه علوم

حقیقیه و معارف حقه روزی نفوس قدسیه است که از جانب
رب ایشان بایشان میرسد و رزق الهی از برای احیاء ابدیست
بل احیاء عند ربهم یرزقون و وصول باینعالم جامع مراتب
کمالیه غیر محصوره است که از انجمله حصول تجرد کامل بقدر استعداد
امکانی بوده باشد چه مادیت با حیات ابدی مجتمع نمیگردد مادهٔ
و جسمیت از عالم کون است و هر گونه زوال در تابع است کل شیء
هالک الا وجهه و وجه هر چیزی ان جهتی است که بان مواجه دیگران
میشود و بان بایشان ظهور و تجلی میکند پس وجه هر کس مظهر او است
پس هر چیزی بجز مظاهر صفات و اسماء الهیه را هلاک و بوار از جمله لوازم است
و بسی از نفوس کامله را اگرچه وصول بشمه از علوم و معارف میسر
ولیکن رشحه و قطره از عین الحکمة بر ایشان مترشح گشته و ینبوع حکمت
اشاره بمبدء جمیع فیوضات و منبع کمالات است پس از جمله مراتب
علیه این عالم مظهریت انوار الهیه است که هلاک و بوار را ابض
در آن راه نیست و از جمله مراتب آن احاطه کلیه است بقدر

استعدادات

استعدادات امکانیه بعوالم الهیه چه حکمت علم حقیقی مبرا از
شوائب شک است و حصول ان بدون احاطه کلیه نمی بندد
و نتیجه این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در مواد
کاینات چه محیط را غایت تسلط بر محاط علیه حاصل است
با همه کس مصاحبت و در همه جا حاضر مگر انچه را که اشتغال بتدبیر
بدن مانع گردد و حصول تمامیت این مراتب بعد از تدبیر ترک
بدن میباشد و سایر درجات و فیوضات این عالم مجد
و نهایت و شرح انها غیر میسر است اما عالم خلوص و اخلاص
پس بدانکه خلوص و اخلاص بر دو قسم است اول خلوص دین
و طاعت است برای خدا دویم خلوص خود از برای او و اشاره
باول است قوله سبحانه لیعبدالله مخلصین له الدین و این
قسم در مبادی درجات ایمان است و بر هر کس تحصیل ان
از لوازم و عبادات بدون ان فاسد و یکی از مقدمات وصول
بقسم دویم است و بدویم اشاره شده است که الا عباد الله المخلصین

چه خلوص را از برای خود بنده ثابت فرموده در اول خلوص را
از برای دین ثابت کرده و بنده را خالص کننده ان قرار داده و همچنین
اشاره بقسم دویم است من اخلص لله یعنی خود خالص شود اول
بصیغه فاعل و ثانی بصیغه مفعول ادا شود و این قسم از خلوص ایراد میشود صح
مرتبه ایست ورای مرتبه اسلام و ایمان نمیرسد بان مگر بوید من
عندالله و منظور بانظار الطاف الهیه اندر بانیه و موحد حقیقی
مگر صاحب این مرتبه و مادامیکه سالک باین عالم پا نگذارد دامن
او از خار شرک مستخلص نگردد و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
و بنص کتاب الهی سه مرتبه منصب والا از برای صاحب این مرتبه
ثابت است اول انکه از محاسبه محشر آفاقی و خطور در انعرصه معاف
و فارغست فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین چه این طایفه
عبور بر قیامت عظمای انفسیه حساب خود و اپس داده اند
پس حاجت بمحاسبه دیگر ندارد دویم آنکه آنچه از سعادت و ثواب
بهر کس عطا میشود در مقابل عملی که دارا است مگر این صنف

از بنده کان

از بنده کان که کرامت و الطاف با ایشان ورای طور عمل و فوق
پاداش کردار است و ما تجزون الا ما کنتم تعملون الا عباد الله
المخلصین سیم اینمرتبه است عظیم و مقامیست کریم و در ان
اشاره بمقامات رفیعه و مناصب منیعه است و آن آیت
که ایشانرا میرسد و شاید ستایش و ثنای الهی بانچه سزاوار ان
ذات مقدس است سبحان الله عما یصفون الا عباد الله المخلصین
یعنی ایشان میتوانند ثنای الهی آنچه سزاوار ان ذات مقدس است
بارگاه او است بجای آورند و صفات کبریائی را بشناسند و این
غایت مرتبه مخلوق است و نهایت منصب ممکن تا ینابیع حکمت
با مر خداوندی از زمین دل ظاهر نگردد بنده اینچنین عبر را
نتواند چشید و تا طی مراتب عالم ممکنات را نکند و دیده در مملکت
وجوب و لاهوت نگشاید باین مرتبه نتواند رسید آری تا کشور
امکان را در نوردند پا در بساط عندربهم نتوانند گذاشت و لباس
حیات ابدیه نتوانند پوشید و حال انکه بنده کان مخلص را

عطای حیات ابدیه ثابت و در نزد پروردگار حاضرند و لا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و رزق
ایشان همان رزق معلوم است که در حق مخلصین فرموده اولئک
لهم رزق معلوم و قتل فی سبیل الله اشاره بهمین مرتبه از خلوص است
این رزق متحد است و قرین کون عند الرب است که عبارت
دیگر قرب است که حقیقة ولایت است که مصدر و اصل شجرهٔ
نبوت است انا و علی من شجرة واحدة و نبوت متفرع بر او است
و متولد از آن بلکه آن نور است و این شعاع و آن صورتست و این
عکس و آن عین است و این اثر چه ولی مخاطب بخطاب اقبل است
و نبی بخطاب ادبر بعد از اقبل پس نبوت بی ولایت صورت
نبندد و ولایت بدون نبوت شود و از این است که در حق مخلصین
وارد است که لیس بنبیهم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء
و خاتم انبیاء صم فرموده است رأیت ربی عز و جل لیس بینی و بینه
حجاب الا حجاب من یاقوت بیضاء فی روضة خضراء هر دو را

یکحجاب

یک حجاب بیش نیست اگرچه در حجاب هم تفاوت باشد و این بشارت
عظیمه است که مخلصین بشرف جوار سید المرسلین مشرفند
و این عالمی است فوق عالم ملائکه مقربین چه حضرت رسول صم
از جبرئیل پرسید هل رأیت الرب قال بینی و بینه سبعون
حجابا من نور لو دنوت واحدا لاحترقت زیاده از این
در حق مخلصین نتوان بیان کرد چه عبارت از آن قاصر و افهام
خلق غیر متحمل است قال رب العزة اولیائی تحت قبائی لا
یعرفهم غیری یعنی لا یعرف عوالمهم و درجاتهم چنانکه دانستی وصول
باین عالم موقوف بقتل فی سبیل الله پس تا آدمی که بنده در راه
خدا کشته نشود داخل عوالم خلوص له نگردد و کشته شدن
عبارت است از قطع علاقه روح از بدن پس روح روح
از روح همچنانکه موت عبارت از انقطاع آن و قطع علاقه
بر دو گونه است یکی بتیغ ظاهر و دیگری بسیف باطن مقتول در هر دو
یکی است ولیکن در اول قاتل لشکر کفر و شیطان و در ثانی جند

رحمت و ایمان است مورد سیف در هر دو قتل واحد است و از
عالم طبیعت است ولیکن یکی باجرا سیف این ملوم و مستحق عقاب
و دیگری باین واسطه مرحوم و مثاب است انما الاعمال بالنیات
چون قتل فی سبیل الله است بسیف ظاهر مثالی است منزل از
قتل سیف باطن همچنانکه آن نیز مثال منزل است از قتل بسیف
باطن چنانکه ذکر آن میشود پس ظاهر مراد از قتل فی سبیل الله
هر جا که در مصحف الهی ذکر میشود قتل بسیف ظاهر است و باطن
آن قتل بسیف باطن است و باطن باطنش قتل بسیف باطن باطن
که انیمرحله دیگر است که بان اشاره رود ان للقران ظهرا و بطنا
و لبطنه بطنا الی سبعة ابطن و از اینست که بعد و هر دو قتل را در کتاب
کریم بجهاد و مجاهده تعبیر فرموده اند انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا
باموالکم و انفسکم فی سبیل الله میفرماید والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا و حضرت رسول صلعم فرمود رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر اصغر مثال و نمونه اکبر است و هر حکمی

که از برای جها

که از برای جهاد مذکور است مختص بیکی از آنها نیست بلکه از برای هر دو
ثابت است و همچنانکه قتل ظاهر بر جهاد اصغر مرتب و آن بر هجرت
الی الرسول است ثم معه و هجرت بر ایمان و ایمان بر اسلام و تحقیق
آن بدون این مرتبه ممکن نه هم چنین قتل بسیف باطن مرتب
بر جهاد اکبر و آن بر هجرت الی الرسول است ثم معه و آن بر ایمان
و ایمان بر اسلام پس فوز بدرجات منیعه و وصول بمراتب رفیعه
بدون طی این مراحل عظیمه غیر متصور چنانکه در نامه الهی میفرماید
الذین آمنوا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم — و هاجروا صح
درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم
در مراحل جهاد اصغر اسلام که اول مرتبه آنست و عبارت است
از تلفظ بشهادتین بزبان فاصل میان مسلم است و کافر و ایمان
که مرحله دویم است عبارت است از علم بمودای شهادتین فاصل
میان مؤمن و منافق است چه منافق آنست که شهادت باشد

میان سریرت و علانیه او پس هرگاه خانه دل او مشاهده معنی
آنچه بزبان میگوید روشن نباشد منافق خواهد بود و شناختن
دیگران او را باثار و علامات داله بربط اعتقادی بما تلفظ
به میشود چه مقتضای شهادتین علم بوحدانیت معبود و صدق
کل ما جاء به الرسول است و اثر آن در ظاهر ترک عبادت غیر
واحد و اطاعت کل ما جاء به الرسول پس هر که دیگری را بندگی
کند منافق خواهد بود و آن گاه هوا و هوس خود باشد افرایت
من اتخذ الهه هواه و گاه ابلیس باشد الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان ظاهر است که این انکار بر کسی میشد
که شیطان را خالق خود داند چه چنین مذهبی در میان بنی آدم
نشنیده ایم بلکه بر پیروان او است پس هر که متابعت شیطان
کند او را معبود کرده و گاه انفس دیگر که طمع مال و جاه از ایشان
و گاه درهم و دینار و غیر اینها و هر که از غیر رضای الهی اینها را متابعت
کند اینها را معبود قرار داده و همچنین هر که نه از راه عذر یا خطای

یا نسیان

یا نسیان ترک ما جاء به الرسول را نماید داخل در زمره منافقین
خواهد بود چنانکه در حدیث محمد بن خالد از امیر المومنین ع منقول
فاعتبروا انکار الکافرین و المنافقین باعمالهم الخبیثه و چنین کسی
اگرچه هجرت میکند و جهاد مینماید ولیکن نه هجرت الی الرسول است
و نه جهاد او فی سبیل الله چنانکه میفرماید من کانت هجرته
الی الله و رسوله فهجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امراة
تصیبها او غنیمة یاخذها فهجرته الیها چون دانستی که جهاد اصغر
مثل جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و انفصال در جهاد
اکبر نیز هست و در این مراحل نیز منافقین هستند چون هر دو جهاد
در مرحله اول که اسلام و ایمان باشد شرکتند مگر در بعضی مراتب
و درجات که بان اشاره رفته خواهد شد پس فاصل میان مومن
و منافق این مجاهدین نیز ایمان است و شناختن ایشان باثار
و علامات داله بر عدم اذعان است و چون دانسته خواهد شد
ایمانی که در مراحل جهاد اکبر واقع است اشد از ایمان واقع در راه

جهاد اصغر است پس ملازمت مقتضای شهوات نیز در مجاهدین این
راه بیشتر ضرر رسیده و در کار است و باید که تخلف از مقتضای
احدهما شخص داخل سلک منافقین است و از این جهت سالکین راه
خدا او کسی را که بقدر راس ابره از ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک
نمی دانند بلکه کاذب و منافق میدانند و اشاره باین است آنچه را
ثقة الاسلام بسند متصل از سمیع بن عبدالملک از ابی عبدالله ع
روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم ما زاد خشوع الجسد علی
خشوع القلب فهو عندنا نفاق و همچنانکه منافق از مجاهدین جهاد اصغر
کسانی هستند که هجرت ایشان مع الرسول است یا از خوف
سیاست او یا طمع وصول بغنائم یا ظفر بر محبوبه باشد نه لله و فی الله
و قلع و قمع دشمنان دین خدا و ظاهر ایشان در میدان جهاد اکبر
و باطن در تحصیل شهوات یا دفع سیاست از خود است همچنین
منافقین از مجاهدین جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان منافق
نه از برای تسلط قوه عاقله بر قوای طبیعیه و کسر سورة انها و تخلیص از برای

خدا در راه

خدا در راه خدا باشد همچنانکه منافقین صنف اول بظاهر متلبس
بشعار دین و به بدن در مسافرت با رسول و مقابله با کفار بودند
و نفاق ایشان باثار و علامات و اتیان باعمال منافیه از برای
حقیقة ایمان شناخته میشدند باظهار کلمه کفر چه با ان اظهار داخل
در سلک کفار میشدند همچنین منافقین صنف ثانی در ظاهر بلباس
سالکین راه خدا ملبس و باطراق راس و تقشف صعدا متشبث اند
گاهی خشن میپوشند و زمانی صوف در بر میکنند اربعینها میگیرند
و ترک حیوانیها مینمایند و ریاضتها میکشند اوراد و اذکار جلیه
و خفیه وظیفه خود میکنند بکلمات سالکین متکلم میشوند و سخنان
فریبنده در هم میبافند و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم ولکن آثار و علامات
و افعال و اعمال ایشان نه موافق مخلصین و نه مطابق مومنین است
و علامت ایشان عدم ملازمت احکام ایمان است زیرا که از آنچه
در مومنین از صنف اول در کار است پس هر کرا بینی که دعوی سلوک
کند و ملازم تقوی و داعی و متابع جمیع احکام ایمان نباشد بقدر

سر سوزنی از صراط المستقیم شریعت حقه انحراف نماید از اسناق
میدان مگر آنچه بعذر یا خطا یا خطأ بالنسیان از او سر زند همچنانکه
جهاد دویم جهاد اکبر است نسبت بجهاد اول همچنین منافق این صنف
منافق اکبر است و آنچه از برای منافقین در صحیفه الهیه وارد شده است
حقیقت آن از برای ایشان بر وجه اشد ثابت است هم للکفر
یومئذ اقرب منهم للایمان یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله
اعلم بما یکتمون فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا و از منافقین این صنف فرقه
هستند که نام مجاهد بر خود مینهند و احکام شریعت را بنظر حقارت
مینگرند و التزام اظهار اشان عوام بلکه علمای شریعت را از خود ادنی
میخوانند و از پیش خود اموری اختراع میکنند و آن را راه بخدا
میپسندند چنان گمان میکنند که راه بخدا راهیست ورای
شریعت و در حق ایشان است ویریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا
اولئکهم

اولئکهم الکافرون حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا و نیز در حق
ایشان است اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول
رأیت المنافقین یصدون عنک صدودا و نیز در حق ایشان است
وقالوا ابشر یهدوننا فکفروا نماز و روزه بجا آورند اما نه از سر
شوق و رغبت عبادت کنند ولیکن نه بخلوص نیت ذکر خدا نمایند خدا
نه بر دوام و استمرار چنانچه خدا از ایشان خبر میدهد ان المنافقین
یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی
یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک
لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء پس متنبه باش و بعبادت و ذکر قاصر
مغرور و فریفته نگردی وانا منار السبیل عالم خلوص پس مراد از انها
طی منازل استعداد و قوه و حصول بر حد تمام ملکه و فعلیه تامه است
چه مثال ظهور قوه و وصول آن بسرحد فعلیه مثال هیزم و انگشت است
که در آنها قوه ناریه هست پس چون حرارت بر آنها تاثیر کند و آنا
فانا حرارت بیشتر میشود و بتدریج قوه ناریه قریب بفعلیه میگردد

تا انکه فعلیه تحقق و هیزم تیره و انگشت سیاه روشن و شعله ور میگردد
تا این حد ظهور فعلیه است و تمام فعلیه حاصل نشده است و در بواطن
ان فحمیه و حطبیه مخفی و کامن است و باندک بادی یا مطری از نار یا سببی
دیگر این فعلیه ظاهره منتفی و ناریه عرضیه منطفی میگردد و بحالت اولی
عود میکند و هرگاه قرب بنار زیاد و استعدادی بهم رساند تا جمیع اثار
فحمیه و حطبیه زایل و تمام قوه ناریت و استعداد ان بظهور فعلیه مبدل
گردد و همه خفایای ان اتش شود دیگر رجوع ان بحطب و فحم ممتنع
و از هیچ بادی ناریت ان منتفی نگردد مگر انکه خود ان فانی و خاکستر
گردد لهذا مجاهد راه دین و سالک مراحل مخلصین را دخول
در عالم و ظهور فعلیه ان کفایت نمی کند چه هنوز بقایای عالم سافل
در زوایای ذاتش کامن و باین سبب با پاکان عالم بالاتر ناهم جنس
و وصول بفیوضات و مراتب ایشان غیر میسر باندک لغزشی
یا قلیل تکاهلی در جهاد و سلوک یا حصول مانعی در زمانی اندک
باز بعالم سافل راجع میشود و مرتد علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله

واکثر صحابه

ولیکن صح

واکثر صحابه سید المرسلین با قرب ظاهری جوار انجناب را داشتند
روشنی ایمان در ظاهر ایشان پیدا ولیکن چون اثار کفر و جاهلیت
بالمره از ایشان برطرف نشده بود و در بواطن ایشان کامن
بود بمحض مباعدت از خدمت انجناب اثار ذاتیه ایشان غالب
و نور ایمان از ظواهر ایشان برباح عاصفه حب جاه و مال و حسد
و کینه منتفی گردید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و از اینجهت است که همین ترک ظاهر
گناه فایده نمی بخشد بلکه ظاهر و باطن را ترک شدن لازم و ذروا ظاهر
الاسم و باطنه و نیز عوالم واقعه در راه صعود و نزول مانند روز و شب
و ساعت هر یکند تا مقدم بالمره تمام نشود استعداد ان فعلیه نپذیرد
و وصول بمتاخر صورت نبندد و بقدر ذره از متقدم تا باقی باشد
قدم بعالم متاخر نتواند نهاد و از انچه گفتیم روشن میشود که مجرد دخول
در عالم خلوص کافی نیست در حصول خلوص بلکه باید جمیع مراتب ان
تمام فعلیه و ظهور هم رساند تا صاحب ان از نوبت عالم اسفل از ان

در نجات صح

فارغ نشود و نور خلوص بزوایای دلش تابنده اثار آنیت بالمره
برطرف گردد و تواند از این عالم صعود و قدم در بساط اپت
عندیتی که سر منزل ظهور ینابیع حکمت است گذارد و اینجا حاصل نمیشود
مگر بحصول ملکه خلوص و ظهور تمام فعلیة آن و چون اقل آنچه تمام فعلیه
و ملکه بآن میتوان هم رسید از برای عالمی که در دست است در مدت
چهل روز است همچنانکه در صدر بیان اشاره شد لهذا تا راه رو چهل روز
در عالم خلوص سیر نکند و منازل چهلگانه از آنکه مرتبه تمام فعلیات است
تمام نکند قدم فراتر نتواند نهاد و اما شرح عوالم مقدمه بر عالم خلوص
پس مجملا آنچنانکه در صحیفه الهیه بآن اشاره رفته بعد از عوالم اسلام
سه عالم است الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا الایه پس کلیه این عوالم
چهار است اول اسلام چنانکه حضرت ابی عبدالله ع فرمود الاسلام
قبل الایمان و آن ممیز کافر و مسلم است و شکی میان مسلم
و منافق نیست دویم ایمان و بآن منافق از مؤمن ممتاز است و میان
جمیع اهل ایمان مشترک است و مجمع شریعت و طریقت است سیم هجرت

مع الرسول است

مع الرسول است و بآن سالک از عابد و مجاهد از قاعد و حقیقت
از شریعت ظاهر میشود چهارم جهاد فی سبیل الله است پس هر مجاهد
مهاجر و مومن و مسلم و هر مهاجر مومن و مسلم و هر مومن مسلم است
و لاعکس و از اینست که در روایات متعدده رسیده است که الاسلام
لا یشارک الایمان و الایمان یشارک الاسلام و در حدیث سماعة
ابن مهران که الایمان و الاسلام مثل الکعبة الحرام من الحرم قد یکون
فی الحرم و لایکون فی الکعبة و لایکون فی الکعبة حتی یکون فی الحرم
و از اینست که فرموده اند و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون
و مراد از هجرت مع الرسول و جهاد فی سبیل الله در این عوالم
هجرت باطنیه و جهاد باطنی است که هجرت کبری و جهاد
اکبر باشد و اما هجرت صغری و جهاد صغر داخل در وظایف
عالم دویم است که ایمان باشد و خلیفه و قائم مقام آنها در زمان
عدم تمکن از هجرت صغری و جهاد صغر هجرت از ارباب معاصی
و ابناء دنیا بباطن و ظاهر و امر بمعروف و نهی از منکر است و همچنانکه

هجرت این سفر هجرت کبری و جهاد این مسافر جهاد کبری است
همچنین شرط این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد اسلام و ایمان اکبر
باشد و تا با اسلام اکبر و ایمان اکبر داخل نگردد و عالم اینها را طی
ننماید مجاهده فی سبیل الله کما هو حقه که امر بان شده که جاهدوا فی الله
حق جهاده صورت نبندد و بعد از طی اسلام و ایمان اکبر این طالب را
رسد که دامن طلب بر میان زند و با رسول باطنی بمعاونت رسول
ظاهر یا خلیفه آن مهاجرت کرده قدم در میدان مهاجرت مجاهده
نهد و این دو عالم را نیز طی نماید تا بفوز قتل فی سبیل الله فائز گردد
اما از رفیق تا کجا اگرچه خطر بسیار و عیار آن بیشمار و قطاعان
طریق بیحد و راه زنان بیرون از شمار و عدد بود و بطی این عوالم
از چنگ اینها خلاص و از دست اینها مناص حاصل شد و لیکن
بعد از عبور از این عوالم و مقتول شدن براه خدا ابتدای خطر بزرگ
و داهیه عظمی است چه وادی کفر اعظم و نفاق اعظم در وراء این عوالم
واقع و شیطان اعظم که رئیس جمله است در این وادی منزل دارد
و شیاطین

و شیاطین سایر عوالم جنود و احزاب و اعوان و اذناب اویند
پس چنان گمان نکنی که چون از این عوالم جستی از مخاطره رستی
و گوهر مقصود جستی زنهار زنهار این غرور و پندار است و بعد
از این عوالم عوالم دیگر است که تا طی آنها نشود کسی بسر منزل مقصود
نتواند رسید اول اسلام اعظم است دوم ایمان اعظم
سیم هجرت عظمی چهارم جهاد اعظم و پس از طی این عوالم عالم
خلوص است رزقنا الله و ایاکم و از آنچه گفته شد ظاهر شد که مسافر را
در راه دوازده عالم است بعدد بروج فلک و شهور سال و ساعات
روز و شب و نقبای بنی اسرائیل و خلفای آل محمد ص و اهل بصیرت را
بعدد معلوم میگردد و عوالم دوازده گانه باین تفصیل است
اول اسلام صغری و آن اظهار شهادتین و تصدیق آن بلسان
و اتیان بدعائم خمس بجوارح و اعضاء و بان اشاره شده است
که قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و همین
اسلام است که حضرت صادق ع در حدیث قاسم صیرفی میفرماید

الاسلام یحقن به الدم و یؤدی به الامانة و یستحل به الفروج والثواب
علی الایمان و در حدیث سفیان سمط فرموده الاسلام هو الظاهر
الذی علیه الناس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر رمضان
دویم ایمان اصغر است و آن عبارت است از تصدیق قلبی واذعان
باطنی باموری مذکوره و لازم آن اعتقاد بجمیع ما جاء به الرسول است
از صفات و اعمال و مصالح و مفاسد افعال و نصب خلفای
و ارسال نقباء چه اذعان برسالت رسول لازم دارد اذعان بحقیقة
جمیع ما جاء به الرسول و با این ایمان راجع است قول صادق
مصدق در حدیث سماعه بعد از سؤال او از اسلام و ایمان
که آیا مختلفند یا نه فرمود الاسلام شهادة ان لا اله الا الله والتصدیق
برسول الله به حقنت الدماء و علیه جرت المناکح والمواریث و علی
ظاهره جماعة الناس والایمان الهدی و ما ثبت فی القلوب
من صفة الاسلام سیم اسلام اکبر و مرتبه او بعد از ایمان اصغر است

وان مراد است

وان مراد است از قول عز شانه یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم
کافة چه امر فرموده اند مؤمنین را باسلام و این اسلام عبارت است
از تسلیم و انقیاد و ترک اعتراض بر خدا و اطاعت در جمیع لوازم
اسلام اصغر و ایمان اصغر و اذعان باینکه جمیع اینها چنانند
که باید و آنچه نیست نباید و قول امیر المؤمنین ع مذکور در حدیث
مرفوعه برقی است که ان الاسلام هو التسلیم هو الیقین در بیان
والتسلیم صح
این اسلام است و همچنانکه اسلام اصغر تصدیق رسول است اسلام
اکبر تصدیق برسل و رسول است چنانکه مقابل اسلام اصغر خد
ذاته کفر اصغر است که کفر برسول باشد و تقدیم عقل خود بر سایر رسل
بر آن و آن منافات ندارد با اسلام بخدا چنانکه در حق یهود و نصاری
و مقابل اسلام اکبر کفر اکبر است چه کسی که از این اسلام عاری باشد
اگر چه اعتقاد برسالت رسول ص و صادق بودن او دارد و لیکن
اعتراض او بر خدا است و بحث او در احکام او است و عدم انقیاد و تقدم
هوا و هوس و عقل و رای خود است بر خدا چنانچه در حدیث کامله

از ابی عبد الله علیه السلام مرویست لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له
واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وحجوا البیت وصاموا شهر رمضان ثم
قالوا لشیء صنعه الله او صنعه رسول الله الا صنع بخلاف الذی صنع
او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین الی ان قال فعلیکم
بالتسلیم پس آدمی چون ترک اعتراض کرد و عقل و رای و هوای خود را
مطیع شرع نمود مسلمان گشت باسلام اکبر و در اینوقت داخل در مرتبه
عبودیت میشود و این ادنی مرتبه عبودیت است و آنچه را بجا آورد عبادت است
و آنچه را حق تعالی فرموده که ان الدین عند الله الاسلام اشاره باین مرتبه است
و آنچه را حق میفرماید که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
بعد از این متحقق میگردد و هم چنانکه آنکه ذکر کرده فمن اسلم فاولئک
تحروا رشدا در این مرتبه ظاهر میشود چه بسیار ظاهر است که اسلام
اصغر که منافقین را نیز حاصل بود از این صفه بمراحل شتی
بر کنار است و قول جناب رسالتماب که فرموده فمن اسلم فهو منی
مراد از آن این مرتبه است چه منافقین با وجود اسلام اصغر در درک

اسفل از نار

اسفل از نار مقام دارند نه در جوار رسول مختار **چهارم ایمان**
اکبر و اشاره بآن است یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله
چه مومنان را امر بایمان دیگر فرموده اند چنانکه ایمان اصغر روح و معنی
اسلام اصغر است و اسلام قالب آن و لفظ آن و حصول آن بتجاوز اسلام
اصغر است از زبان و جوارح بقلب همچنین ایمان اکبر روح و معنی اسلام
اکبر است و آن عبارت است از تجاوز اسلام اکبر از مرتبه تسلیم
و انقیاد و اطاعت بمرتبه شوق و رضا و رغبت و تعدی اسلام از عقل
بروح و کریمه افمن شرح الله صدره للاسلام مصداق این حال است
چنانکه مقابل ایمان اصغر نفاق اصغر است که مشتمل است بر تسلیم
و انقیاد و اطاعت رسول در ظاهر و تکاسل و تکاهل در قلب
همچنین مقابل ایمان اکبر نفاق اکبر است که تسلیم و انقیاد و اطاعت
قلبی متولد از عقل و سبب از خوف باشد خالی از اشتیاق و رغبت
و لذت و شهوة بروح و نفس و همانا آنچه در وصف منافقین
فرموده اند که اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی در حق این فرقه است

چون تسلیم و انقیاد بر روح سرایت نمود و معرفت او امر الهیه
اشتداد یافت بنده از این نفاق خالی میگردد و لازم این مرتبه
ایمان آنست که بجمیع اعضا و جوارح سرایت کند چه بعد از آنکه منشأ
ایمان روح باشد که سلطان و فرمانفرمای جمیع اعضا و جوارح است
همه را بکار خود میدارد و امر همه سهل و آسان میشود و همه مطیع
و منقاد میگردند و دقیقه از دقایق اطاعت و عبادت را کوتاهی
نمی کنند چنانچه در حق ایشان است که قد افلح المؤمنون الذینهم
فی صلوتهم خاشعون والذینهم عن اللغو معرضون چه اعراض از لغو
متحقق نمی شود مگر بواداشتن هر عضوی از اعضا را بآنچه از برای آن
آفریده شده است و حضرت ابی عبدالله ع در حدیث زبیری و حماد
ذکر این مرتبه ایمان را فرموده اند خلاصه حدیث اینست که الایمان
فرض مقسوم علی الجوارح کلها فمنها قلبه وهو امیر بدنه وعیناه واذناه
ولسانه ورأسه ویداه ورجلاه وفرجه وعمل هر یک را ایمان فرموده
و نیز حدیث ابن رباب اشاره باین مرتبه است که انا لانعد الرجل
مومنا حتی

مومنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا مریدا الا وان من اتباع امرنا
وارادته الورع وآنچه در صحیفه الهیه وارد است که الم یأن للذین آمنوا
ان تخشع قلوبهم لذکر الله اشاره بآن فرقست از ایمان اصغر نسبت بایمان
اکبر و چنان تصور نکنی که آنچه گفته شد از تفاوت مراتب اسلام
و ایمان منافی است با آنچه در طایفه از احادیث وارد است که ایمان
قابل زیاده و نقصان نیست و فرقه از محدثین تصریح بآن فرموده اند
چه آنچه گفته شد از تفاوت مراتب بشدت و ضعف است نه زیاده و نقصان
بلی از لوازم شدت و ضعف و زیاده و نقصان در آثار و لوازم است
پس آنچه رسیده در نفی زیاده و نقصان در اصل ایمان است و آنچه
وارد شده در اثبات آن یا مراد شدت و ضعف است یا زیاده
و نقصان در آثار و لوازم چون قول حقتعالی انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی هر امر و نهی
که در آیات شود کمر اطاعت آن بر میان بندند ما شیء از ایمان زیاده
بر آنچه بود در ایشان ظاهر شود یا بآیات آفاقیه و نفسیه یا بیان

حقیقه بر ایشان خوانده شود و ایمان ایشان شدید گردد و همین است
مراد آنچه در احادیث وارد شده که از برای ایمان مراتب بسیار است
همچنانکه رسیده که ان الایمان له سبعة اسهم فمنهم من له سهم و منهم
من له سهمان و لا تحمل السهمان علی صاحب سهم یعنی باید در سهم
از آثار و اعمال ایمان را حمل بر صاحب یکسهم از معرفت نکرد چه
بر ایشان شاق میشود تا معرفت شدید نشود عمل بر جوارح ایشان
نگردد و عبد العزیز قراطیسی روایت کرده که قال لی ابو عبد الله یا عبد العزیز
ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة
الی ان قال و اذا رایت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک
برفق و لا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره و درجات ایمان هم در معرفت است
و هم در عمل و خود ظاهر است که اعمال واجبه بر هر کس لازم است
پس تفاوت درجات در آثار که مستفاد از اخبار است باتباع
جمیع اوامر و آداب و اخلاق و افعال متحقق میگردد پنجم هجرت
کبری است چنانکه هجرت صغری هجرت بتن است از دار الکفر

بدار الاسلام

بدار الاسلام هجرت کبری هجرت بتن است از مجالست اهل عصیان
و مجالست اهل بغی و طغیان و ابنا روزگار خوان و بدل از مودت
و میل با ایشان چنانکه در حدیث مهزم اسدی در وصف شیعیان
حقیقی فرموده و ان لقی جاهلا هجره و بدل از مودت و میل با ایشان
چنانکه در جامع حله سید اولیا میفرمایند که الجهاد علی اربع شعب
و یکی از شعب شنان الفاسقین کرده اند و هجرت از عادات
و رسوم چه عادات و رسوم از امهات بلاد کفر است چنانکه در جامع
کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق ع از رسول صلعم مرویست
که ارکان الکفر اربعة الرغبة و الرهبة و السخط و الغضب و تفسیر رهبت
برهبت از ناس شده در مخالفت عادات و نوامیس ایشان چنانکه
در روایت جابر از ابی جعفر از امیر المؤمنین وارد است که فرمود الجهاد
علی اربع شعب و یکی از شعب را شنآن الفاسقین شمرده اند و
با ایشان اشاره است در حدیث مهزم اسدی در وصف شیعیان
حقیقی فرموده و ان لقی جاهلا هجره پس از آن هجرت بپوستن

برسول وقصد اطاعت ان در جمیع امور و در خدمت او مجادله با جنود
شیطان و مغلوب ساختن ایشان **ششم** جهاد اکبر است و آن
عبارت است از محاربه با جنود شیطان بمعاونت حزب
رحمن که جند عقل است چنانکه در حدیث سماعة ابن مهران از
حضرت صادق ع وارد است ثم جعل للعقل خمسة و سبعین
جندا فلما رای الجهل ما اکرم الله به العقل و ما اعطاه اضمر له العداوة
فقال الجهل یا رب هذا خلق مثلی خلقته و کرمته و قویته و انا ضده
لا جند لی و لا قوة لی به فاعطنی من الجند مثل ما اعطیته فقال نعم
الی ان قال فاعطاه خمسة و سبعین جندا الی ان قال فان احدهم
لا یخلو من ان یکون فیه بعض هذه الجنود حتی یستکمل و ینقی من جنود
الجهل فعند ذلک یکون فی الدرجة العلیا مع الانبیاء و الاوصیاء
هفتم فتح و ظفر بر جنود شیطان و رهائی از تسلیط ایشان
و خروج از عالم جهل و طبیعت و با اهل این عرصه اشاره فرموده
حضرت صادق ع در حدیث یمانی که شیعتنا اهل الهدی و اهل
التقوی و اهل

التقوی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل الفتح و الظفر **هشتم** اسلام
اعظم و بیان این مرحله آنست که آدمی قبل از دخول در عالم فتح و ظفر
و غلبه بر حزب ابلیس و طبیعت در عالم طبیعه گرفتار و اسیر جنود
وهم و غضب و شهوت و مغلوب اهویه متضاده لجه طبیعت است و آمال
و امانی او را محیط و هموم و غموم بر او مستولی تزاحم عادات
و رسوم متناقضه متزاحم و بمنافرات طبع و بمنافیات خواطر
متالم مخاوف عدیده را منتظر و مجهولات کثیره را متهیا هر گوشه
خاطرش را مشوشی و در هر زاویه از کانون سینه آتش آتشی
و انواع فقر و احتیاج منظورش و اصناف آلام و اسقام در دور
و کنارش گاهی در کشاکش اهل و عیال و زمانی در خوف تلف مال
گاهی جاه میخواهد و نمیرسد و گاه منصب میجوید و نمییابد خار خار
حسد و غضب و کبر و امل او را دامنگیر و در چنگ حیات و عقارب
و سباع عالم جسمانیه مادیه زبون و حقیر خانه دلش از ظلمات وهم
و طبع تیره و تار و با فزون از صد هزار هموم متضاده گرفتار از هر طرف

روکرداند سیلی روزکار خورد و بهر جا پا نهد خاری بپایش خلد
چون بتوفیق بیچون با جنود وهم و غضب و شهوة محاربه و بر ایشان
مظفر و منصور کردید و از چنک علایق و عوایق مستخلص شد
و عالم طبیعة و مادیة را بدرود کرد و قدم از دریای وهم و امل
بیرون نهاد خود را جوهری می بیند یکتا و کوهری بیهمتا بر عالم
طبیعة محیط و از موت و فنا مصون و خالی از کشاکش مقتضاءات ذات
فارغ و از خار خار متناقضات در آرام و در خود صفائی و بهائی
و نور و ضیائی مشاهده میکند که فوق ادراک عالم طبیعة است
چه در اینوقت طالب بمقتضای مت عن الطبیعة از طبیعة برده است
و زندگانی تازه یافته است بسبب تجاوز از قیامت انفسیه صغری
که موت نفس اماره است و از معلومات صوریه ملکیه بمشاهدات
معنویه ملکوتیه فایز گشته و پس از امور مخفیه بر او ظاهر و بسیاری
از احوال عجیبه او را حاصل و بقیامت انفسیه وسطی رسیده در اینوقت
اگر عنایت ازلیه او را در نیابد بواسطه آنچه در خود مشاهده میکند آنست
واعجاب او را

واعجاب او را در میباید و دم از انانیة میزند و راه زن او در این حال
سوای اعداء خارجه و اذناب شیطان بود و در اینوقت ابالیسه است
و عدو داخل که نفس و ذات او باشد چنانکه وارد شده است
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک همان انانیة بود که او را
بعالم طبیعة مبتلا ساخت چنانچه وارد است که بعد از خلق روح
مجرد خداوند قهار او را در معرض مکالمه باز داشته فرمود که من ابا
روح از احاطه و غلبه و بهائی که در خود یافت قدم از مرتبه خود
فراتر گذاشت گفت من انا خداوند عالم او را از عالم نور و ابتهاج
اخراج و بکشور فقر و حاجت فرستاد تا خود را بشناسد پس چون
از عالم طبیعة خارج شود و بحالت اولی عود کند همان انانیة
و کبر او را فرو میگیرد چنانکه طایفه حدیث ما بینهم و بین ان ینظروا
الی ربهم الا رداء الکبریاء را بر این حمل نموده اند یعنی بجائی
میرسد که اگر کبریاء خود را بر دوش نیافکنند و عجب ننمودند
ملاحظه انوار لاهوت را مینمودند و در این حال چنانکه عنایت

رسید صح

الهیه او را انقاذ نکند بکفر اعظم مبتلا میشود که کفر مراحل سابقه کفر
برسول بود یا شرک بواسطه امور خارجه چون شیطان و هوا چنانچه
فرموده اند الم اعهد الیکم یا بنی ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو
مبین و افرایت من اتخذ الهه هواه و حضرت رسول صلعم فرموده الهوی
انقص اله عبد فی الارض و تحضیض فی الارض از ان است که بعد از
خروج از ارض طبیعه الهی انقص از ان هست که نفس باشد چه اتخاذ
ان بالهیه بعد از فراق از عالم طبیعه و بدن میشود و صعود بمدارج نفس
و ذات و بهمین کفر اشاره فرموده اند که النفس هی الصنم الاکبر
همین بت پرستی بوده است که ابراهیم ع دوری از ان از خدا طلبید و گفت
و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام چه بر ظاهر است که در حق
خلیل و انبیا حقیقیه ان که انبیا هستند پرستشهای بتهای
مصنوعه متصور نبود همین شرک بود که خاتم انبیا صلعم از ان پناه
بخدا برد و گفت اعوذ بک من الشرک الخفی و مخاطب شد بخطاب
لان اشرکت لیحبطن عملک همین کفر است که بعض از اکابر

اهل الایمان

اهل الایمان اشاره کرده که بنده چون خرق از کون و مکان
بر کرفت اول مقامی که بروی عرضه کردند کنند مقامی باشد که چون
بانجا رسد بپندارد که صانع است و کدام کفر از این بالاتر است
اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبه وجودک ذنب لا یقاس به
ذنب و مقابل این کفر اسلام اعظم است همین اسلام است
که حق عز شانه خلیل خود را بان امر فرموده که اذ قال له ربه اسلم
و حقیقه این اسلام عبارتست از تصدیق به نیستی خود و اذعان
بذلت و عجز و عبودیت و مملوکیت بعد از کشف حقیقه و اعتقاد
باینکه انچه از خود مشاهده مینمود از احاطه و نور عیان فقر و سواد
و ظلمت است بلکه قطع نظر از انها نیست شود و در جنب هست مطلق
و نور محض مضمحل گردد منهم ایمان اعظم و ان عبارت است
از مشاهده و معاینه نیستی خود بعد از تصدیق و اذعان بانکه
اسلام اعظم است و حقیقه ان شدت ظهور و وضوح اسلام
اعظم است و تجاوز ان از حد و علم و اذعان تا انکه بمرتبه مشاهده

وعیان رسد وازانجمله بود که چون خدایتعالی بخلیل خود فرمود اسلم
قال اسلمت لرب العالمین واشاره بدخول در اینعالمست قوله سبحانه
فادخلی فی عبادی چه حقیقه عبودیت در اینوقت متحقق ودخول
دران کنایه از مشاهده وعیان است ودر اینهنگام سالک از عالم
ملکوت ارتحال وقیامت کبری انفسیه را قیام مینماید وبعالم جبروت
داخل میشود واز مشاهدات ملکوتیه بمعاینات جبروتیه
فایز میشود واز عالم نفوس متعلقه بافلاک بعالم منزه از اجسام
داخل میشود ودر طلب این منزله گفته بینی وبینک انی ینازعنی
فادفع بلطفک انی من البین دهم هجرت عظمی وانعبارتست
از مهاجرت از وجود خود ورفض ان ومسافرت بعالم وجود
مطلق وتوجه تام بان امر باین مهاجرتست که فرموده دع نفسک
وتعال واشاره بانست قوله تعالی وادخلی جنتی بعد از
فادخلی فی عبادی چه یا ایتها النفس المطمئنه خطاب بنفسیست
که از جهاد اکبر فارغ شده وبعالم فتح وظفر که مقر اطمینانست داخل
شده چون

شده چون همین قدر وصول بمقصد کافی نبود امر شد برجوع
بپروردگار خود وتفصیلش داده شد کیفیت رجوع پس اولا امر
شد بدخول در عباد که ایمان اعظم است پس ترقی از ان ودخول
در جنت پروردگار که ترک وجود خود ودخول در عالم خلوص است
ورجوع برب خود وانچه را که از ان تعبیر شده بمقعد صدق عند
ملیک مقتدر همین مرحله ایمان اعظم است چه راستی امر که نیستی خود
باشد ومحل سکون صادق که وجود محض باشد در اینوقت بدست
اید نظر باینکه هنوز مجاهده عظمی متحقق نشده واثار وجود خود باقیست
واضمحلال ان در نظر سالک بمجاهده موقوفست پس هنوز
بالمره از سطوت تازیانه قهر ایمن نشده وبانجمله در مضمار این اسم
بزرگ جای دارد یازدهم جهاد اعظم وانعبارتست از اینکه بعد
از هجرت از وجود خود وتوسل بملیک مقتدر با اثار وجود ضعیف
خود که مجادله بر آمده بالمره همه انها منطفی ومحو شده قدم در بساط
توحید مطلق نهد دوازدهم عالم خلوص که شمه از شرح ان شنیدی

وان عالم فتح وظفر است بعد از جهاد اعظم و اشاره بان شده که
احیاء عند ربهم و چون در اینوقت از سطوت قهر ایمن شد و در حجر
تربیت مربی ازل پرورش یافته در مضمار این اسم داخل میگردد
چنانچه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک نیز بران اشارت
چه یا ایتها النفس المطمئنة خطاب بنفسی است که از جهاد اکبر فراغت
یافته و بعالم فتح وظفر که مقر اطمینان است داخل شده چون
همین قدر کفایت نمیکند امر شد برجوع بپروردگار خود و تفضیل
داده شده رجوع باو و اولا بدخول در عباد که ایمان اعظم است پس
امر بترقی از ان و دخول در جنة پروردگار که ترک وجود خود
و دخول در عالم خلوص و رجوع برب خود انا لله وانا الیه راجعون
بدم المحب یباع وصلهم ۞ فاسمح بنفسک ان اردت وصالا
دراینوقت قیامت عظمی انفسیه بران قیام و از اجسام و ارواح
و تعینات و اعیان باسرها گذر کرده و از همه اینها فانی قدم
درعالم لاهوت می نهد و قدم بحیوة حقیقیه ابدیه فایز و باقی میگردد
وازتعینات

و از تعینات جبروتیه بتجلیات لاهوتیه منتقل و سرافراز میشود
و ذلک هو الفوز العظیم و لمثل هذا فلیعمل العاملون و در اینهنگام
از تحت کل نفس ذائقة الموت بیرون میرود چه در اینوقت نفس
میت و مصداق او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا
یمشی به فی الناس میشود و الا من شاء الله در کریمه و نفخ فی الصور
فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء عبارتست از او و این
هم میت است و هم حی میت است بموت ارادی از عالم طبیعت
و نفس و حی است بحیوة حقیقیه در عالم لاهوت و خلوص و از اینرا
فرموده من اراد ان ینظر الی میت یمشی فلینظر الی علی ابن ابی
طالب علیه السلام چون شرح این عوالم دوازده گانه را دانستی
حال با تو شرح میکنم طریق سلوک و مسافرت اینها را بر سبیل
اجمال اعانک الله علیه و از برای زیادتی بصیرت بد و بیان
با تو شرح میکنم پس در بیان اول میگویم که روی کلام من با کسی است
که بفکر طلب برآید و بالمرة غافل و ذاهل نباشد چنین کسی اول

چیزی که بر وی پیش است که دامن طلب بر میان زند و در تفحص
و تجسس ادیان و مذاهب بقدر استعداد خود بر اید و بنظر و تتبع
در شواهد و آیات و بینات و قراین و امارات حسیه و عقلیه و غیر
و حدسیه جهد کند و غایت سعی خود را بقدر میسر بظهور اورد
تا یکایکی خدا و حقیقة راهنمائی او را پی برد اگرچه بادنی مرتبه
از علم و یقین باشد بلکه در این مقام مجرد رجحان نیز بکار می آید بعد
از حصول این تصدیق علمی یا رجحانی از عالم کفر خارج و باسلام
و ایمان اصغرین داخل و این مرحله را طی کرده است و در این
مرحله است که اجماع امت واقع است بر انکه از برای هر مکلف
دلیلی لازم است چنانچه از تفحص و جهد و نظر هیچ رجحان از برای
او حاصل نشد دست در دامن تضرع و زاری و ابتهال و خاکساری
زند و در این حال پای بیفشرد و البته در بر او مفتوح چنانکه از ادریس
و مریدان او ماثور است و در این اوقات بجهة حصول یقین یادکار
چند که در این مرحله موثر است اگر مشغول باشد بهتر است و برخی
ازان اشاره

ازان اشاره میشود چون این مرحله را پشت سر انداخت
دامن طلب اسلام و ایمان اکبر در میان بندد اول چیزی که
در این مرحله واجب است علم باحکام و اداب و وظایف
و شرایع راهنمائی است که باعتقاد خود حجت است شنیدن انها
از خود راهنما یا خلیفه ان یا فهمیدن از کلام ان اگر اهلیت ان
داشته باشد و الا بمتابعت کسی که اهل باشد که در شریعت
ما او را فقیه خوانند و بعد از علم و تحصیل انها را التسلیم و انقیاد
و ترک رد و اعتراض و بعد ازان شروع کند در مواظبت انها
تا بدین سبب درجه بدرجه یقین و معرفت ان در تزاید و ظهور
و وضوح و بان سبب عمل و اثار ایمان در جوارح و اعضا اشد
و اکثر گردد چه عمل موجب علم و علم مورث عمل است و بدین
طریق اخبار مصرح است چنانکه در حدیث عبد العزیز بن مقدم
که الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد
مرقاة و انچه در حدیث صیقل است که ابو عبد الله علیه السلام فرموده

الایمان بعضه من بعض اشاره بهمین است و در حدیث سعید بن
جابر است از انحضرت که العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل و من عمل
علم و اصرح از انها حدیث محمد ابن مسلم است و انحضرت فرموده
الایمان لا یکون الا بعمل و العمل منه و لا یثبت الایمان الا بعمل
و نیز در حدیث جمیل ابن دراج فرموده که لا یثبت له الایمان الا
بالعمل و العمل منه و در کلمات و خطب سید اولیا تصریحات
و تلویحات است بر اینکه ایمان کامل از عمل متولد است پس
کسی که طالب ایمان اکبر باشد باید از ان از عمل طلب کند اما باید
در این مرحله رفق و مدارا را شعار خود گرداند چنانکه در حدیث عبد العزیز
گذشت و هر عملی که بان مبادرت کرده بران مداومت نمود
چه در احادیث متواتر است بر اینکه عمل قلیلی بر دوام افضل است
از عمل کثیر گاه گاه باید درجه درجه بالا رفت تا جمیع اعضا و جوارح
را از حظ انها از ایمان عطا کرد تا هیچ عضوی نماند که از حظ خود
بی نصیب بماند و رساند کار بجائی که جمیع حظوظ هر عضوی از اعضا

ظاهره

ظاهره و باطنه از ایمان باو عطا شود از او هر دو نواهی حتمیه و تنزیهیه
که با بهمال جزئی از انها بهمان قدر از ایمان ناقص است با وجود
قصور ایمان بقدر رسا بره قدم در عالم بالاتر از ان نتواند نهاد
چه گذشت که عوالم سلوک راه خدا مشابه ساعات است تا بالمرة
متقدم طی نشود متاخر در نیاید منقول است که سالکی بطلب
هدایت نزد شیخی امد و او را در مسجد یافت دید که شیخ
اب دهان خود را در انجا افکند از همانجا مراجعت نمود و شیخ را
مهدی نیافت و دیگری گا دستیار او بر زمین وقفی قدم نهاد
و از انجا بر زمین او مراجعت نموده دیگر جهة انکه قلیلی از خاک
از زمین بر زمین خود داخل شده بود محصول زمین خود را نخورد
حسنات الابرار سیئات المقربین در بیان این مطلب کافی است
قول حقسبحانه قد افلح المومنون تا قوله والذین هم عن اللغو معرضون
چه لغو تخصیص بزبان ندارد و هر عملی که نه بر وفق امر الهی باشد
و نه مستوجب ثواب و اجر و نورانیة و نه مطلوب خدا باشد

از هر عضوی که صادر گردد لغو است واهم انچه عطای حظ او لازم است
از اعضا قلب است که امیر بدن است و ایمان او بسایر اعضا
متعدی و ساریست چنانچه در حدیث زبیری و حماد گذشت
پس مراقب احوال او در جمیع احوال واجب و ایمان انفکر و تذکر است
و از اینست که در احادیث عدیده افضل عبادات را تفکر و تذکر
فرموده و از اینجهة در صحیفه الهیه فرموده ولذکر الله اکبر و غایت ایمان
بدان حاصل میشود الا بذکر الله تطمئن القلوب و چنانچه قلب از اثار
ایمان خود باز ماند سایر اعضا نیز باز میماند و من یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین چون جمیع اعضا و جوارح را
از نصیب انها از ایمان محظوظ و انها را از حظوظ خود معتاد و از کشش
محفوظ ساخت بعالم مجاهده پردازد و از زحمت ابناء زمان و اولیاء
شیطان و مقتضایات وهم و شهوة و غضب و ملازمت عادات
و رسوم بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم رحلت و هجرت و بعالم
عقل پیوندد و عساکر انرا با خود یار و بمحاربه حزب هوا و هوس
وجنود

وجنود ابالسه اغاز د و این مرحله نه چنان است که بالکلیه موخر
از جمیع مراحل سابقه باشد چه پس از اثار ایمان در جوارح بصلاح
باطن منوط و پس از لوازم ایمان و اثار نفس باعمال جوارح مربوط است
بلکه فی الحقیقه این دو مرحله دست در گردن یکدیگر دارند و فعلیه تمام
از برای هر دو در یکدفعه حاصل میشود و بالجمله چون قدم در این مرحله
نهاد اول چیزی که او را لازم است علم باحکام طب روحانی است
که تعبیر از ان بعلم اخلاق میشود که مصالح و مفاسد و فضائل
و رذایل و دقایق و خفایا و حیل و مکاید نفس و سایر جنود
ابلیس را بداند و این فقه نفس است چنانکه فروع احکام فقه
جوارح است و معلم فقه نفس عقل است چنانچه معلم فقه جوارح
فقیه است و حدیث العقل دلیل المومن و حدیث ان لله علی
الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهر فالرسل و الانبیاء
و الائمة و اما الباطن فالعقول باین دال است ولیکن چون اکثر عقول
بواسطه دخول در عالم طبیعه و مکادحت جنود وهم و غضب و شهوة

مگر رواز درک دقایق مکاید جنود شیطان وطریق غلبه بر ایشان
قاصر لهذا در اینمرحله نیز از رجوع بشرع وقواعد مقرره در ان چنانکه
فرموده اند بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ناچار است پس طالب را
در اینمرحله نیز از رجوع براه نمایان یا خلیفه ان یا فهم از کلمات
ان چاره نیست وچون استنباط اینمرحله واستخراج دقایق آن
وشناختن امراض نفسانیه ومعالجات ان ومصالح ومفاسد
ومقدار دوای هر شخصی ودر ترتیب معالجه آن بخصوصه چنانچه در اینمقام
ضرورات امریست بس صعب ودقیق صاحب این استنباط را عقلی
باید تام ونظری ثاقب وقوه قدسیه وملکه قویه وعلمی غزیر وسعیی
کثیر وباین سبب حصول این علم قبل از عمل ان امریست متعسر بلکه متعذر
لهذا طالب این مرحله را چاره از رجوع براه نمایا قائم مقام
که تعبیر از او باستاد یا شیخ میشود نیست وهمچنانکه از برای استاد
فقه شرایطی مقرره ورجوع بان قبل از معرفت انها جایز نه وبدون
العمل باطل است همچنین در فقه وطب روحانی نیز چنین است

ومعرفت

ومعرفت استاد در این فن اصعب وشرایط ان اکثر است خلیلا
قطاع الفیافی فی الفلا کثیر واسباب الوصول قلائل وفرقی دیگر است
میان استاد فقیه جسمانی که فقهش خوانند واستاد فقیه روحانی
که شیخش گویند وان انست که راه فقه جوارح کلی وظاهر است
همه کس واحد ودزدان قاطعان طریق راه خدا در ان قلیل
وظاهر اند پس استاد این فقه را نمودن راه وشناسانیدن
فریبندگان کافی است بخلاف راه فقه بخلاف راه فقه
نفس وطب روحانی که راه هر کس متفاوت ومرض هر شخصی
مختلف وقدر مرض غیر مقدر ومقدار دواء غیر مضبوط وشناختن
مرض هر کس مشکل وترتیب علاج صعب وعفاریت راه
بیحد ودیوهای بینهایت ودزدان نهانی بیغایت وشناختن
ایشان مستصعب چه بسی از ایشان بلباس درویشی ملبس اند
پس چاره از همراهی استاد وشیخ ومرافقت ومراقبت ان
در همه احوال نیست وعرض حال بران در هر عقبه لازم است وازا

که سالکان این راه مدتهای متمادیه را در خدمت استاد بسر برده اند
و دقیقه از خضرت او غایب نگشته اند بل آنکه حال فقه نفس نیز
چون حال فقه جوارح است در اینکه تمامیت ایمان نفس بتمامیت
ظهور آثار آن در آن موقوف و اگر اثری از آثار آن مهمل گذاشته
شود بهمان قدر در ایمان نفس قصور و نقصان است و قدم
بالاتر ننهد و چون سالک راه بتوفیق و عنایت ربانی و تعلیم
شیخ روحانی این مرحله را طی نمود و چنانچه باید و شاید مجاهده
نمود نقصانی که در اسلام و ایمان صغر او را حاصل بود تمام میشود
و چنانچه در اثنای خطائی رفته بود بر او ظاهر و هویدا میگردد و راه
راست و صراط مستقیم بر او واضح میشود و از ظن و تخمین بمشاهده
و یقین میرسد فاعبد ربک حتی یأتیک الیقین ان تطیعوه تهتدوا
ومن جاهد فینا لنهدینهم سبلنا و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل
صالحا ثم اهتدی و امیر المؤمنین ع در وصف مجاهدین مع غایت
احوال ایشان میفرماید ان من احب عباد الله الیه عبدا اعانه الله

علی نفسه

علی نفسه فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی
فی قلبه الی ان قال قد خلع سرابیل الشهوات وتخلی من الهموم
الا هما واحدا انفرد به فخرج من صفة العمی ومشارکة اهل الهوی
ومغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقه وسلک سبیله وعرف
مناره وقطع غماره واستمسک من العری باوثقها ومن الحبال
بامتنها فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس و نیز در وصف
ایشان میفرماید هجم به العلم علی حقیقة البصیره وباشروا روح
الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش
منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی
مگر کسی که در راه طلب تقصیر کرده باشد و در مرحله از مراحل
اهمال نموده باشد چون کسی که در فحص اول که در اسلام و ایمان
اصغر ضرورست جهد خود را مبذول نداشته و راه نمای
گمراه بدست آورده یا از متابعت فقیه و شیخ خود سر پیچیده
یا در شناختن آنها سعی خود را مبذول نکرده یا در اعطاء حظ

جوارح بانفس از ایمان تقصیر کرده یا در ترتیب معالجه اشتباه نموده
چنانکه انموذجی از آنرا بتو خواهم نمود و چون سالک از این مراحل فارغ
و حزب شیطان و جهل را مغلوب و بعالم فتح و ظفر داخل شد هنگام
طی عوالم لاحقه میرسد چه در اینهنگام عالم جسم را طی و در ملک روح
داخل است و حال وقت سفر اعظم و مسافرت از عالم نفس و روح
و انتقال از عالم ملکوت است بمملکت جبروت و لاهوت و عمده
طریق سیر در اینراه بعد از بیعت با شیخ آگاه ذکر و فکر و تضرع و تبتل
و ابتهال و زاری است و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا و اذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفة و از آیت که خدا تعالی ذکر خود را اکبر
از صلوة که عمود دین است نموده و حضرت صادق ع افضل عبادات را
تفکر شمرده و تفکر یکساعت را بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر نموده
و چون اینحرکت نیز تمام شود کلام در ذکر و فکر و حرکت و عزلت و سیر
و سلوک و طلب و طالب و مطلوب و نقصان و کمال و انجام میرسد
اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا و این بیان اجمالی اول بود از برای
سالک

سالک طریق راه عالم سلوک از بیان دویم **در بیان دویم** بدانکه علمای طریقت
از برای سالک منازل و عقبات بیان نموده اند و طریق سیر در آنها را
شرح داده اند و در تعداد منازل و ترتیب آنها اختلاف
کرده اند تا آنکه اقل آنها را هفت و اکثر آنها را هفتصد گفته اند
و بعضی هفتاد هزار تصریح کرده اند و اکثر اینمنازل و عقبات
در عالم نفس واقع است و از جمله مراحل و منازل جهاد
اکبر است و ترتیب آنها نسبت باشخاص مختلف است و طی
همه مراحل نفس از لوازم و بقدر نقصان او نفس در ایمان
قاصر است پس ذکر بعضی از آنها غیر لایق و از سالک بجهاد اکبر
در ذکر این عقبات کافی است و حقیقت سلوک و کلیه آن تسخیر
بدن و نفس است در تحت رایات ایمان که میان احکام آن
فقه جوارح و فقه نفس است و بعد از آن فناء نفس و روح
در تحت رایات کبریائی الهیه است و همه عقبات و منازل
در این مراحل مندرج است و لیکن سلوک این مراحل و طی اینراه

ومسافرت در این عوالم موقوف است بامور چند که بدون آن
بمنزل نتواند رسید بلکه قدم در اینراه نتواند نهاد و وصول
بمقصد و حصول مطلب بانها منوط است و ملازمت انها و رسیدن
بمنزل یکدیگر مربوط و تعداد منازل راه و عقبات نفس و خطرات
سفر در اینمقام بی محل و چنانچه ذکر انها لازم باشد ذکر احوال
جوارح و اعمال اعضا که فقه بدن است نیز باید کرد چه آنها نیز در منازل
راه سفراند پس مهم ذکر امور یست که بواسطه آنها این راه
خطرناک طی میشود و طالب بمقصد میرسد و شرح این امور
انست که طالب بعد از فحص و نظر چون باسلام و ایمان اصغر
رسید اول چیزی که بر او ست تحصیل علم باحکام ایمانست
بطریقی که مذکور شد و طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة
باین دال است و کسیکه ازاین علم خارج و خالی باشد مجاهده
او بجز مغلوتیه نیفزاید چنانچه ابو عبدالله ع فرموده العالم العامل
علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق ولم یزده السیر الا بعدا

اواین علم

او این علم هر چند اوضح باشد اثران اکثر و اسرع است پس اخذ
ان احکام از نبی یا وصی با وجود امکان اشرف پس استخراج انها
از کلام ایشان از تقلید مستخرج افضل و عمده ضروری که برای علوم
اهل سلوک است در این علم مندرج است وانچه ازاو خارج
باشد در طی علم نفس معلوم میشود و لازم دست اوردن ماخذ
علم است و فعلیه همه ان در بدو امر غیر لازم است بلکه بتدریج در حال
ضرورت باید بظهور اورده واین از مقدمات سلوک است و فهما
هنوز در مقام سیر و حرکت نیست و چون اینمرحله را بدست
آورد باید استمداد از عنایت ربانیه طلبیده آغاز سفر کند
و انجام ان بامور بسیار منوط است و عمده در ان چند چیز است
اول ترک عادت و رسوم و تعارفات و معتادات که انسان را
مانع و راه خدا را عایق اند بالقادسیة فدیة تامرون العار
لا مسلمین ولا مجوس ولا نصاری چنانکه کریمه لا یخافون
فی الله لومة لائم بان ناطق است پس طالب باید دست از تقلید

صحبت علم ضرورت که یکی از علوم تبعه

عادات بر داشته تابع اصلاح خود گردد و اجتناب از ملامت
اهل عالم قدس را بر اجتناب از ملامت ابنای روزگار
اولی دانند و توبه که اول مرحله جهاد اکبر است همین است فقط
واما توبه از معاصی و ذنوب پس آن از فرایض فقه ایمان جوارح است
و سالک مجاهد و غیر مجاهد را از لوازم دویم عزم و باید در عزم
چنان جازم باشند که از مقارعت سیف و سنان و مقاتله
ابطال و شجعان و تحمل شداید و احتمال مخاوف احتمال رجوع
ندهد سیم رفق و مدارا چه نفس از تحمل بار گران بیکدفعه منکسر
و از سفر منزجر میگردد چنانکه در حدیث عبد العزیز متقدم گذشت
و از روایت عبد الملک ابن غالب که از ابی عبد الله است که
العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق
اخوه و ابو جعفر ع فرموده که ان هذا الدین متین فادخلوا فیه برفق
و در حدیث نبوی است که ولا تکرهوا الی انفسکم العبادة
چهارم وفا پنجم ثبات و دوام تا بر حالی مقامی شود چه قلیل
عمل ادام

عمل بر دوام افضل است از کثیر بدون آن و حضرت ابی جعفر ع
در روایت زراره فرموده احب الاعمال الی الله ما داوم علیه العبد
وان قل و مراد از ثبات آنست که بر آنچه عزم کرده و وفا نموده بر آن
ثبات ورزد و از این تخلف نکند و در تخلف آن خوف
و خطر است چه حقیقت عمل بعد از ترک آن بمخاصمت برمیخیزد
پس تا جزم بر وفا و ثبات ننماید بر عملی عزم نکند و از اینرا
برفق مامور شد که بتدریج بدن و نفس را در تحت اطاعت خود
در آورد و تا تواند بر ما فوق آنچه مراد آنست ثبات ورزد
و مراد آنکه ثبات در هر مرحله را جازم نباشد عازم در آن
نگردد و در مرحله سابق توقف کند و این توقف را بجهت حصول
مقام در حال اول اهل سلوک بمرحله قصد اقامت در منزلی
میشمارند و ثباتی که مذکور شد یکی از درجات صبر است
ششم مراقبه و آن عبارتست از متوجه و ملتفت خود بودن
در جمیع احوال تا از آنچه بر آن عازم شده و عهد کرده تخلف نکند

و دو مراقبه دیگر است که بانها اشاره میشود هفتم محاسبه چنانچه
حدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا بدان امر است
و موسی ابن جعفر ع در حدیث ثمالی است فرموده لیس منا
من لم یحاسب نفسه کل یوم و انعبارتست ازانکه وقتی از شبانه
روز خود را معین نماید از برای رسیدن حساب خود و از بعد
وقت سابق تا این وقت را ملاحظه نماید که در انچه بر ان
عزم شده و سایر احکام لازمه آیا عامل که بدن و نفس باشد
خیانتی کرده یا نه هشتم مؤاخذه و ان عبارت است از انکه
بعد از ظهور خیانت در مقام تنبیه و سیاست بر آید بعتاب
و خطاب بلکه زجر و عذاب چنانکه از یکی از اکابر ماثور است
که در مصلای خود تازیانه داشتی و بعد از محاسبه نفس و ظهور
خیانت خود را بان تادیب کردی و دیگر میگذشت
در راهی عمارتی تازه دید پرسید چه وقت ساخته اند پس
بمؤاخذه این سؤال لغو سالی آب ننا شامید و شخصی

درزمانی عیسی ع

درزمان عیسی ع در عذرخواهی اینکه روزی شکایت از گرما
کردی چهل سال عبادت و گریه کردی و چنانچه خیانتی
که صادر شده امری باشد که مکافات در شرع از برای آن
رسیده بمکافات ان شتابد نهم مسارعت یعنی در انچه
عزم میکند بمقتضای امر و سارع و اکبر دن ان شتابد قبل
از انکه شیطان مجال وسوسه یابد دهم ارادت و ان عبارتست
از تعلق خاطر و کمال اخلاص و محبت و نیت بمقنن قوانین
اعمالی که از اشریعت خود قرار داده که صاحب شریعت
و خلفای او باشد چنان خالص کند که در او غشی نباشد
و باید در این مرتبه بسرحد کمال باشد و این جمله را در باب شرایط اعمال
مدخلیتی است تامه و انچه وارد شده در رد اعمال بدون
ولایت رسول دال بر این مطلب از اعظم دلالات است
و تحصیل این محبت نیز یکی از منازل است که طی ان محتاج
بحرکتی است که بعد از این ذکر کرده میشود و از تتمه این

ارادت بیست ارادت و اخلاص نسبت بذریه رسول صلعم و منسوبان
و شعایر ایشان از مشاهد و قبور و کتب جامعه کلمات شریفه
ایشان آری اذل لآل لیلی فی هواها و احمل للاصاغر ذا الکبارا
و چون اصل قواعد و قوانین از جانب پروردگار است
ملازمت آثار رحمت و محبت و شفقت و مهربانی نسبت بجمیع منسوبان
پروردگار که عبارت از مخلوقات است چه از حیوان و چه از غیر آن
در هر یک بحسب انها لازم چنانچه حدیث دال بر اینکه عمده
شعب الایمان هو الشفقه علی خلق الله بدین مشیر است احب
لحبها طلعات نجد و ما شغفی بها لولا هواها باید اظهار
لوازم خلوص و شفقت بجای آورد که از در حصول خلوص
باطنی غایت تأثیر است و همچنین نسبت باستاد عام و شیخ
و منتهای او یازدهم ادب نگاه داشتن نسبت بجناب مقدس
باری و رسول صلعم و خلفای او و اینهم جمله ایست مغایر ارادت اگرچه در بعضی
مواد مجتمع اند و اینهم شرطی از معظم شرایط است شخص در خدمت

امام اظهار

امام ع اظهار سخنی که در آن شایبه ثبوت قدرتی از برای
امام ع بود اظهار نمود امام ع بر خاک افتاده جبین مقدس
بر خاک مالید و دیگری بر زبانش سخن از اعتراض گذشت
دهان خود را از خاکستر انباشت و طایفه از ارباب قلوب
قرآن را نشسته نخواندندی و بدو دست گرفته مواجه قبله ایستادندی
و با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی و در حضور قرآن
بانشستندی با غایت ادب ملحوظ داشتندی چنانکه
در حضور سلطان نشستندی و بعضی در نشستن تعظیم اسما
شریفه رسول ص و ائمه ع برخواستندی و بعضی در نشستن
و خوردن و رفتن و سایر حالات چنان زیستی
که خدا را در آنجا حاضر دیدی و او برا ملاحظه کردی و ملاحظه
ادب در حین عرض حاجت و احتراز از الفاظ امر و نهی
از جمله لوازم است دوازدهم نیت و آن عبارتست از خالص
ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدا

وقطع طمع از اغراض دنیویه بلکه اخرویه بلکه از جمیع انچه بخود
راجع میشود بلکه باید در اواخر حال امر بانتفاء نیت منتهی
کردد چنانکه از بزرکی سؤال نمودند که ما ترید قال ارید ان لا ارید
پس باید در این مرحله سالک چشم دل از دیدن و ندیدن
و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و رد و قبول
بسته باشد بلکه شرط سلوک در محبت کامله آنست که محبوب را
نیز فراموش کند چه هنوز سر و کار با محبت است و قطع طمع
در نزد سالکین عبارت از این مرحله است سیزدهم صمت
وان بر دو قسم است عام مضاف و خاص مطلق اول
عبارتست از حفظ لسان از زاید بقدر ضرورت از کلام
با ناس و اکتفا در ضروری باقل ما یمکن و این قسم سالک را
در همه اوقات سلوک بلکه مطلق لازمست و انچه در اخبار
وارد است اشاره باین قسم است چنانکه در حدیث
ابی حمزه فرموده است انما شیعتنا الخرس و از کلام

ابی عبد الله

ابی عبد الله است الصمت شعار المحبین و فیه رضی الرب و هو
من اخلاق الانبیاء و شعار الاصفیاء و در حدیث بزنطی است
از ابی الحسن الرضا که الصمت باب من ابواب الحکمة و انه دلیل
علی کل خیر باین سبب جماعتی از صحابه حصاة در دهان میکردند
تا خود را بالصمت معتاد سازند و دویم عبارتست از حفظ
لسان از کلام با ناس بلکه جوارح مطلقا و ان از شرایط
لازمه است در اذکار حصریه کلامیه و اما در اطلاقیات ضرور
نیست اگر چه افضل است و در صورت تعسر در حصریات
با عدم امکان ذکر را بر اوقات متفاوته توزیع و در خلال
انها از چهار چیز اجتناب نماید مخالطه عوام و کثرت کلام
و منام و طعام چهاردهم جوع و کم خوردن و افضل
انست که باعث ضعف از سلوک نشود و احوال را مشوش
نسازد و ان نیز از جمله شرایط مهمه است و قول حضرت صادق ع
الجوع ادام المؤمن غذاء للروح و طعام للقلب بیان این مرحله است

و نفضل اصنافش صوم است و گاه ان لازمست چنانچه
در شرایط بعضی از اذکار کلامیه بیاید پانزدهم خلوت و آن بر
دو قسم است خلوت عام و خلوت خاص خلوت عام و آن را
عزلت نیز گویند عبارتست از کناره گیری از غیر اهل الله از نزدیک
سیما النسوان و طفلان و عوام و ارباب عقول ناقصه و اهل
عصیان و طالبین دنیا بقدر ضرورت و حاجت و مصاحبت
بقدر ضرورت و مجالست با اهل طاعت منافی این خلوت
نیست و مکان خاصی در ان شرط نه و آنچه در اخبار معصومین
وارد است مراد این قسم است چنانچه ابو عبد الله علیه السلام میفرماید
صاحب العزلة متحصن بحصن الله متحرس بحراسته فیا طوبی
لمن تفرد به سرا و علانیة و فرموده فر من الناس فرارک
من الاسد و الافعی فانهم کانوا دواء فصاروا داء و فرموده ما من
نبی و لا وصی الا و اختار العزلة فی زمانه اما فی ابتدائه او انتهائه
و فرموده کفوا السنتکم و الزموا بیوتکم قصه غار حرا اثر این مطلب

دال و

دال و کریمه و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة
الدنیا بیان ناطق است و این خلوت در همه حال راجح است
و اما خلوت خاص پس اگر چه در جمیع عبادات و اذکار خالی
از فضیلتی نیست و لیکن در طایفه از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها
در نزد مشایخ طریقت شرط است و مراد اهل ورد از
خلوت این قسم است و شرط است در آن وحدت
و دوری از محل ازدحام و غوغا و استماع صوت مشوش
حال و حلیه مکان و طهارت آن حتی السقف و الجدران
و باید گنجایش آن بقدر ذاکر و عبادت او باشد و پس و قول
عیسی علیه السلام لیسعک بیتک بان اشاره است و بهتر است
که یک در داشته باشد و روزن و فرجه نداشته باشد و ذاکر را
مندوبست که داخل آنجا شود بگوید رب ادخلنی مدخل صدق
و اخرجنی مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا پس
بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و دو رکعت

نماز کند بعد از حمد در رکعت اول این ایه را بخواند ومن یعمل
سوءً او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و در دوم
ربنا علیک توکلنا والیک انبنا والیک المصیر باید در انجا ز ازای
ذکر بر روی زمین نشیند یا چیزیکه از زمین بروید مثل بوریا و حصیر
و در وقت نشستن مواجه قبله نشیند بدو زانو یا متورکا
یا مربعا و اهتمام در تعطیر انجا نماید سیما بخورات لایقه
شانزدهم سهر بقدریکه طبیعه را طاقت باشد قوله تعالی قلیلا
ما یهجعون هفدهم حرانت طهارت هجدهم مبالغه در تضرع
و ذلت و خاکساری و مسکنت در درگاه رب العزة نوزدهم
احتراز از مشتهیات بقدر استطاعت بیستم کتمان سر
و این از اوجب شروط است و مشایخ طریقت بغایت و اساتید
اذکار را در وصیت باین شرط مبالغه بنهایت است
خواه در عمل و اوراد و خواه در حالات و ارادات حالیه
و مقالیه و اندک تخلف و تجاوز از ان محل مقصود و مانع

مطلوب

مطلوب میشمرند و توریه در کلام و مخالفت عزم اراده هنگام اشراف
بر افشا از لوازم میدانند و استعینوا علی حوائجکم بالکتمان برانمیطلب دال
و از اینراه سید اولیاء بمیثم تمار میفرماید یا میثم و فی الصدر
لبانات اذا ضاق لها صدری نکت الارض بالکف وابدیت
لها سری فمهما تنبت الارض فذاک النبت من بذری
وابو عبدالله فرموده ما عبدالله بشیء احب الی الله من الخباء
و فرموده امرنا مستور متقنع بالمیثاق فمن هتک علینا اذله الله
و در امالی وارد است که وددت والله انی افتدیت خصلتین
فی الشیعة لنا ببعض لحم ساعدی النزق وقلة الکتمان حدیث و در
سلیمان ابن خالد است که انکم علی دین من کتمه اعزه الله ومن
اذاعه اذله الله جابر بن یزید گوید که ابوجعفر هفتاد حدیث بمن
گفت که بهیچ کس نگفتم و هرگز نخواهم گفت چون انحضرت
از دنیا رفت دل من بسیار تنگ و گردن من بحمل این
احادیث گران شد بخدمت ابی عبدالله عرض کردم که چنین

بالکتمان

[illegible] النزق بالبدن [illegible]
عند الغضب

حالتی است مرا فرمود بصحرا رو و حفیره حفر کن و سر خود را
دران بیاور و بر و بگو محمد ابن علی الباقر چنین و چنان بمن گفت
و خاک بر روی وی کن پست و یکم شیخ و استاد و ان بر دو گونه است
استاد خاص و استاد عام استاد خاص انست که بخصوصه
منصوص و مخصوص بارشاد و هدایت است که نبی و خلفای
خاصه او است و استاد عام ان بود که بخصوصه مامور بهدایت
نباشد و داخل در عموم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
باشد و سالک را در هیچ حالی از استاد خاص چاره نیست
اگرچه بوطن مقصود رسیده باشد چه آداب وطن را او نیز
بیاموزد و والی انمملکت نیز او است و ضرورت استاد عام
در حال سلوک بلکه در اواخر سلوک که حصول تجلیات صفاتیه
شد نیز همراهی او در کار و انچه ارباب سلوک در باب آداب
و ارادت خدمت شیخ ذکر کرده اند مراد استاد خاص است
اگرچه در عام نیز بواسطه قیام او در هدایت مقام خاص
بحسب

بحسب تفاوت مراتب ملاحظه ادب و ارادت لازم است
و انچه اکثر میفهمند از توقف سلوک بر شیخ آنست که طلب
و سلوک بی رهنمائی شیخ و استاد و متابعت او صورت
نه بندد و این اگرچه چنین است ولیکن مرحله دیگر نیز هست ازاین
بالاتر چه مرافقت استاد خاص در جمیع احوال بر ترتیب مظاهر
چنانکه رمزی از ان بیاید از اهم شرایط و اعظم لوازم است
و مرافقت استاد عام نیز سیما از برای مبتدی اولی و انسب
و معرفت استاد خاص در بدو امر بطریقی است که در تحصیل
ایمان اصغر گذشت و در اخر خود را شناسانند و اما استاد
عام شناخته نمیشود مگر بمصاحبت در خلا و ملا و معاشرت
باطنیه و ملاحظه تمامیه ایمان جوارح و نفس او و زینهار بظهور
خوارق عادات و بیان نکات و اظهار خفایای افاقیه
و خبایای انفسیه و تبدل بعضی از حالات خود بمتابعت
او فریفته نباید شد چه اشراف بر خواطر و اطلاع بر دقایق

وعبور بر ماء و نار و طی زمین و هوا و استحضار از آینده و امثال
اینها در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل میشود و از این مرحله
تا سر منزل مقصود بس منازل و مراحل است و بس راه
روان این مرحله را طی و از آن پس از راه افتادند بوادی زندقه
و اباحه داخل گشته و از این راه بسی کفار را اقتدارها
بر بسیاری از این امور حاصل بلکه از تجلیات صفاتیه
نیز پی بوصول صاحبش بمنزل نتوان برد و آنچه مخصوص
و اصلین است تجلیات ذاتیه است و آن نیز قسم ربانیست
نه روحانی و از برای معرفت استاد و شیخ طریقه دیگر است که
بان اشاره میشود نسبت دوم در دو آن عبارتست از اذکار
و اوراد کلامیه و اوراد چند که مفتح ابواب راه و معین سالک
است در عقبات و عوائق و مهمات و از شرایط و لوازم
آن اذن استاد است و اجازه آن و بی اذن آن شروع در آن
غیر مجوز است چه آن حکم دوائی را ماند که یکی را نافع و یکی را
مضر زمانی

مضر زمانی دوا و زمانی سم است مقداری از آن شفا
و مقداری مرض است و همچنین وردی با وردی که مضرات است
و بدون آن نافع علی آنچه از استادان حاذق اذن عام
داده اند اجازه عامه در آنها حاصل است و ورد بر چهار
قسم است قالبی و نفسی و هر یک با طلاق است با حضوری
و اهل سلوک را بقالبی اعتنائی نیست نسبت سیم
و نسبت چهارم و نسبت پنجم نفی خاطر و فکر و ذکر و این مرحله
از معظمات وسائل وصول طالب است بمقصد بلکه ممتنع است
وصول بدون اینها و اتیان باین مراحل امریست بسی
صعب و کاریست بسی مشکل غرض نه آنست که اصل عمل
اینها تعسر دارد اگرچه چنین است بلکه مطلوب آنست که این
ادویه ثلثه هستند بسی خطرناک و مراحلی هستند محل بیم
عظیم و هلاکت دائمیه و شقاوت سرمدیه و اکثر کسانی که از راه
افتاده اند و بهلاکت رسیده اند بسبب این مرحله و مرحلتان

سابقه برانها بود ولیکن خطر این سه مرحله اعظم واکثر واشد است
چه خطر مرحله سابقه بران وهمچنین تقصیر در مرحله فقه جوارح
ونفس بازماندن از مقصود ورسیدن بمطلوبست مگر انکه
راجع شود خطای دراینها بخطای در سه مرحله اخیره وخطر مراحل
ثلث هلاکت ابدیه وشقاوت سرمدیه است وانچه شنیده
از عبادت اصنام واوثان وکواکب واتش وحیوانات
ومراتب غلو واتحاد وزندقه واباحت ودعوای حلول
واتحاد وامثال اینها همه از اینمراحل برخواسته ومصدر
آنها یکی از اینها بوده است چنانچه بران اشاره خواهد شد
وازانچه در بیان مراحل اشاره میشود میکنیم ذکی فطن را
مفهوم خواهد شد پس میگوییم امانفی خاطر عبارتست از صمت
قلب وتسخیر ان تانگوید مگر باختیار صاحب ان وان
اعظم مطهرات سر است ومنبع اکثر معارف ~~ومعد تجلیات~~
ومعد تجلیات حقیقیه است وعقبه ایست که دو گروه مشکل چون

اکثر فساد دین در تعویق مهمات است خطر مرحله سابقه

طالب

طالب اراده صعود بران کند خواطر از جوانب بران حمله
میکنند ووقت او را اشوش میدارند وسالک باید در این
مقام مانند جبال رواسی ثابت بایستد وسر هر خاطر
که حرکت کند وظاهر شود بشمشیر ذکر بیندازد ودر محقرات
خواطر تساهل نورزد چه هر خاطری اگرچه حقیر باشد خاریست
در پای دل که از ادر راه لنگ میسازد وبعضی از تسخیر
طر اینمرحله بذکر میاموزند ومیخواهند از ذکر نفی خواطر کنند
واین اول خبطی است که ایشانرا حاصل شده چه نفی
خواطر امریست صعب ومجاهد را اسان اسان دست بدهد
ومدتها مجاهده باید تا اینمرحله حاصل شود چه اینمرحله را ارباب
سلوک داء عضال خوانند وذکر بمثابه ملاحظه محبوبست
وقصر نظر بر جمال او ووقتی ملاحظه محبوب میسر است که چشم از غیر
بالمره پوشیده شود چه محبوب غیور است واز غیرت او
است چشمی که او را دیده روا ندارد که دیگری را بیند وهر دیده

که از روی او بر داشته و بدیگری نظر کند کور کند و اگر رد و بدل
در اینجا مکرر شود مشابه باستهزاء باشد و مطلوب چنان قفائی
بر طالب زند که نه سر جوید و نه کلاه شنیده که میفرماید انا جلیس
من ذکرنی و دیگر میفرماید و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا
فهو قرین آیا احتمال میدهی که محبوب بخود راه دهد کسی را که
از مجالست او برخیزد و قرین شیطان گردد و ایضا شیطان
رجس و نجس است و محلی که باو نجس شود چگونه جلوس رحمن را
سزد اتلتذ منها بالحدید وقد جری حدیث سوالها فی خرق
المسامع بلکه محض نفی خواطر هم در تجویز شروع در ذکر غیر
کافی است چه نفی خواطر بمنزله پرداختن منزل است از خار
و خاشاک و همین قدر از برای منزل محبوب کافی نیست
بلکه لازمست از تزیین فرش و تطییب آن و کیف تری لیلی بعین
تری بها سواها وما طهرتها بالمدامع بلی یکنوع از ذکر در نفی خواطر
مجوز است و آن آنست که غرض از آن نه ذکر باشد بلکه مطلب

ردع

ردع شیطان باشد مانند کسی که خواهد غیر را از مجلس براند
محبوبرا نخواند نه با اینکه مطلوب ملاحظه جمال او باشد و غرض
وصال او باشد بلکه تخویف و تهدید غیر بود و آن باین نوع است
که در حالت اشتغال بنفی خواطر اگر گاهی خواطری بنوعی حمله
کند که دفع آن مشکل شود بجهة دفع آن بذکر پردازد و همین است
مراد از آنچه میفرماید ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من
الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و طریقه محققین این
راه و واصلین آگاه در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان آنست
که ابتداء امر بنفی خواطر کنند پس از آن بذکر پردازند
اما بجهة نفی خاطر طریقه ترتیب آنستکه ابتدا کنند بتوجه بیکی
از محسوسات چون سنگی یا جسمی دیگر و بصور رقمیه اسماء
الحسنی مجوز بلکه نیکو است بدان طریقه که مدتی چشم ظاهر
بدان میدوزند و مهما امکن چشم بر هم نمیگذارند و بجمیع قوای
ظاهریه و باطنیه متوجه آن میشوند چندی بر این مداومت

می نمایند و بهتر است اربعینی باشد و ورد در اینحال است
استعاذه و استغفار اطلاقی و تعیین عدد و وقت آن کرّات باذا
و ذکر یا فعّال و انحصار بیست بعدد مجمل و مفصل بعد از فریضه
بامداد و مجمل بعد از فریضه شام با ملاحظه خلوت و پس از مدّت
برانید و حصول کیفیتی توجه تام بقلب صنوبری که جسمی است
در جانب یسار نماید و بالکلیه متوجه آن گردد در هیچ حالتی
از آن غافل نشود و بجز خیال الخیال دیگر را راه ندهد و اگر
خاطر حمله کند و تشویش دهد احضار خیال صورت استاد عام
که مصدر ذکر و مناسب ذاکر و از بعضی مخاطر درست فایده
تمام نبخشد و الا سه نوبت نفس بقوت زند چنانچه از دماغ
چیزی بپراند خود را خالی سازد بعد از آن بتوجه مشغول شود
و اگر همچنان خاطر عود کند بعد از تخلیه بطریق مذکور سه نوبت
استعاذه کند و سه نوبت بگوید استغفر الله من جمیع
ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و سامعا و ناظرا و لا حول و لا قوة

الا بالله

الا بالله و دل را باین استعاذه و استغفار با زبان موافق
دارد باسم یا فعّال بحب معنی در دل مشغول شود و دست
بر دل نهاده هفت بار بگوید سبحان الملک القدوس
الخلاق الفعّال ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید و ما
ذلک علی الله بعزیز و اگر باین نیز دفع نشود تأمل در کلمه لا موجود
الا الله کند و اگر باز تشویش دهد چند نوبت بجهد بگوید
الله و الف را مد دهد و آنمقدار مشغول شود که ملول نشود
و با آثار ملالت ترک کند و مدتی نیز بر این مداومت نماید
تا کیفیت بیخودی دست دهد و در این مرحله استغفار و ذکر
یا فعّال است هر دو حصر اول در اسحار بعدد کبیر و دوم
بعد از فریضه بامداد بهمین عدد و بعد از فریضه شام بعدد
مفصّل است و در اینده و مرحله تکرار اسم یا باسط بسیار
کند و اولی آنستکه هر شب بعدد مفصّل بگوید چون بمواظبت
بدین طریقه قولی از برای ذاکر و غلبه بر خاطر حاصل شد

ماذون است که در دفع تتمهٔ خاطر بمبادی ذکر توسل جوید
باستحضار خیال استاد خواص با صور خیالیهٔ کتبیهٔ قالبیهٔ اسماء الله
بمناسبت حال بی توجه بمعنی آن و بعد از فی الجمله ترقی او را
توجه بنورانیهٔ استاد خاص و ذکر نفسی و خیالی جایز است
تا بالمره خاطر مندفع گردد و اگر احیانا بر سبیل اختلاس
چیزی در حوالی قلب بگذرد چون داخل مراتب ذکر و فکر
شود ان شاء الله مندفع میگردد خطر اشد و مرحلهٔ افتادن
در ورطهٔ عبادت اصنام و کواکب و اجسام است چه توجه
بشئی مورث انس و حب باشد چنانچه متوجه قدم از اینجا
بیرون ننهد به پرستش آنچه با او متوجه بوده مبتلا گردد و چون
سالک قلب خود را مسخر و از نجاست خواطر مطهر ساخت
قدم در دایرهٔ ذکر نهد و اهم امور در این مرحله مراعات
ترتیب است و بدون آن طالب از راه باز میماند بلکه بخطار
عظیمه مبتلا میگردد و مبادی ذکر حقیقهٔ ذکر نیست چه مطلوب
در مذکور

در مذکور مختفی است پس غرض کلی از اینها تهیهٔ از برای ذکر
و تزیین خانهٔ دل است پس استاد را ارشاد در ترتیب و طالب را
ملاحظهٔ آن از اوجب واجبات است جماعتی در ترتیب مبدء را
شخص نورانی استاد خاص که ولی است قرار میدهند و بعد
ذکر خیالی قالبی سیاه نور زنند و من آنرا تجویز نمیکنم چه غرض کلی
از این ترتیب صعود بر فوق است و حذر از غیریت مطلوب
بواسطه احتمال غفلت قلب از آن و میل قلب به مبادی
پس باید آنچه نورانیت ذاتیهٔ او اخفی است و ظهور غیوریت در آن
کمتر با آن ابتدا کرده و نورانیت وی از ذکر خیالی قالبی پس
بالاتر است پس مبدء ذکر صور خیالیهٔ قالبیهٔ احد اسماء الذات
و در این مرحله لازم است استادی حاذق چه در این اسماء روحانیت
معانی و نورانیت مسمی پنهان و در مظهریت روحانیه
اند و مؤثر باشد بواسطه توجه بآنها و استتار آن در روحانیه
نورانیت آن در ذاکر ظاهر و در احوال او مؤثر میگردند و ب

باشد که بجهة قصور مستعدی یا تقصیر او در بعضی از مراحل سابقه
مغرور بهمان گشته و آثار آن در او ظهور تام بهم رسانیده و از آثار
سایر مظاهر غافل باین سبب بوادی هلاکت چون اباحه و تعطیل
و یاس و جنون و فرعونیه و امثال اینها افتد چه قاصر را
چون توجه باسماء مؤثره در جاهم رسد آثار آشنائی و امیدواری
در رفع تکالیف در آن حاصل میشود و باسماء مظاهر کبریا و علو
و فرعونیه حاصل میگردد خوف یاس و تعطیل بهم میرسد
الی غیر ذلک پس مظاهر را قوه تحمل ندارد پس نور آیت
آن یا ظهور نمیکند یا او را مجنون میسازد یا مبتلا بامراض
صعبه میگرداند چون ذکر کبیر و اکبر و اعظم پس چون طالب
عزم ذکر کرد بعد از طی مراحلی که بر آن سبقت دارد و بمظهر
ذکر خود را ارشاد یافت باید البته اذکار صغیره باشد
و در مراتب ذکر صغیر بترتیب صعود نماید و بپایان آن امنیت
که ذکر اقسامی دارد خیالی و خفی و سری و ذاتی و خیالی
منقسم

منقسم میگردد بقالبی و نفسی و از اینها هر یک باثباتی و نفیی
و هر یک از اینها بجمعی و بسطی و خفی نیز منقسم میشود بقالبی
و نفسی و باین سبب از برای ذکر درجات حاصل میشود
و کیفیت صعود درجات باین ترتیب است اول خیالی
قالبی جمعی اثباتی چه قالبی از محل غیرت دورتر و نور آیت
آن کمتر و جمعی بجمعیت خاطر و حصول ملکه اجتماع حواس اقرب
و اثبات بر نفی مقدم است دویم خیالی و قالبی
جمعی نفیی سیم خیالی قالبی بسطی اثباتی چهارم خیالی
قالبی بسطی نفیی پنجم خیالی نفسی جمعی اثباتی ششم خیالی نفسی
جمعی نفیی هفتم خیالی نفسی بسطی اثباتی هشتم خیالی
نفسی بسطی نفیی نهم خفی نفسی اما خفی قالبی پس از صعود
از درجات سابقه بآن اعتنائی نیست دهم سری بسطی و در
باید انتها ببسط بقلب شود و اگر ابتداء نیز بآن شود بسیار
خوب است بلکه در بعضی اذکار لازم است و این ده مرتبه
بعد

از ذکر بمنزله سلم است که باید درجه بعد درجه ترقی نمود
ولیکن بسا باشد که سالک قوی بال علم و عمل گشوده تواند
بعضی از درجات را بگذارد ولیکن بتدریج در هر حال اسلم است
و تا سالک این مراحل را تمام نکند بذکر کبیر یا اکبر اعظم نپردازد
که محل خطر و طالب از راه باز میماند مگر هرگاه بسیار قوی
باشد و استاد مصلحت داند بلکه بعد از طی این درجات نیز
بسا باشد که استاد سالک را باز امر بصعود بعضی از اندرجات
در ذکر صغیر دیگر کند که مناسب داند سالک چون درجات را
تمام کرد بذکر ذاتی شروع کند و آن باین نحو است که متوجه
ملاحظه حضرت عزت مجرد از لباس حرف و صوت
و بی تقیید بصفه مخصوص عربی و فارسی گردد و بگذارد که
ملابسات حوادث از جسم و عرض و جوهر زحمت او گردد و اگر
بسبب قصور نتواند بنا بر حدیث صفه رایت ربی نورا انیا بر
نوری نامتناهی بر ابر بصیرت دارد و اگر بوصف غیر متناهی
نتواند

نتواند بهرچه تواند تصور نماید و آناً فآناً تصور بر نفی آن مینماید
و در احاطه و نورانیه صعود کند و این مرحله نسبی نفیس است
چون مسافرت از این درجات گذشت بذکر کبیر مشغول
گردد که ذکر نفی و اثبات مرکب است و ذکر نفی و اثبات
مرکب کلمه لا اله الا الله و بسیط یا هو و اکبر الله است
و بعد از طی مراحل سابقه ذکر قالبی در این مرحله و مراحل
بعد از آن بیجا و عبث است بلکه بطریق نفسی مشغول میبود
و این ذکر نسبت بس عظیم و اهل راه را در آن رموز بسیار است
و از برای آن طرق متعدده است و بهتر آنست که ذاکر
ابتداء بطریق جزر و مد و بعد بطریق تربیع و بعد بطریقی
که متأخرین آنرا مجمع البحرین نامند ذکر کند چنین گفته اند و من ۱
تقدیم مجمع البحرین را بر تربیع ترجیح میدهم و حبس نفس و توجه
بقلب صنوبری و تصور خروج جمیع حروف از زبان دل و حلق و
معده مرفق و مدارا عدد را زیاد کردن و ابتدا و بسمله نمودن

و استقبال و مربع نشستن و چشم بر هم نهادن ضرورست
مگر در حالت غیر خلوت و مربع نشستن در مجمع البحرین
محتاج و خلوت از غیر محرم و زنان و عوام و ارباب
عقول ناقصه لازمست و زبان بکام چسبانیدن و وقت
ذکر را شبها و سحرها و عقب فرایض قرار دادن مطلوبست
و باید هویة ذات در جمیع احوال ملحوظ و بعد از اراده قطع
ذکر در هر حالی در قلب و زبان مخاطباً له بگوید انت مقصدی
و رضاک مطلبی و رحمتک استغاثتی و بعد از این بذکر
اکبر ابتداء خفی و بعد ستری بپردازد و اولی آنکه ابتداً
بحرف نداء و بعد بدون آن باشد و یا الله مطلوبست
بعد شروع بذکر اعظم کند که نفی و اثبات بسیط است
و این آخر درجات ذکر الله است و در همه این درجات
خالی از ذکر ذاتی نباشد و لیکن الله المذکور بتحریم لا یقضی
دینه رزقنا الله الوصول الی المقصد بزرگی گفته اذا اراد الله

ان تولی

ان تولی عبداً فتح علیه باب الذکر ثم فتح باب القرب ثم اجلسه
علی کرسی التوحید ثم رفع الحجب ثم ادخله دار الفردانیة
ثم کشف عنه الکبریاء ثم صار العبد فانیاً و بریء من دعاوی
نفسه چون مراتب ذکر را دانستی بدانکه پنج چیز است
که در اوقات و ازمنه ذکر از لوازم است اول آنکه در حال
ذکر خیالی اسم استاد خاص را که ولی ولایت کبری
باشد بطریق ذکر نفسی تصور کند و مقام ان در جمعی
در دل ادنی از مقام ذکر یاد در اسافل صدر ادنی از
محاذی ذکر استشفاعاً للذاکر ثبت کند و اگر اسم رسول
در مقام اول و خلیفه در مقام ثانی قرار دهد و در بسطی مقام
استاد را در همین صدر میان پستان راست و عضد
قرار دهد و چون از ذکر قالبی ترقی نماید شبح نورانی رسول
و ولی را در مقام مذکور متواضعاً للمذکور مستشفعاً للذاکر
همیشه منظورش باشد و اگر در این حالات تصور استاد

عام نیز در خارج جسم کند در طرف بسیار بفصل قلیل سوای آنچه با
الی جهة صورة الذکر ملتفتا الیها متواضعا لها مستشفعا للذاکر
اولی و انسبست و این دو تصویر را اجمال ذکر کرده اند پس اگر مقصود
شان آنست که در حالات ذکر این دو تصویر بر وجه لزوم و الویه
پردازند که آن نیز پیوسته مقارن باشد با جمعیت خاطر و حفظ
آن از تفرقه و سعی در توجه بواحد منافی نیست بلکه البته ذاکر را
از ذکر باز میدارد باین جهة استاد من از این طریق بغایت منع مینمود
و میفرمود باید ذاکر در مبادی روز و شب و آغاز و انجام اشتغال
بذکر این تصویر را کند و بس بلا اگر قبل از نهادن در درجات
ذکر ببعضی از درجات ذکر اسم و سلمی و اعلی نماید خوبست
و موجب سریان محبت او است و در این احوال حالتی است
که حقیقة رسول و خلیفه معلوم میشود مثل آن میتوان استاد
عام نیز میتوان کرد و لیکن شرح آن نتوان کرد چه غیر صاحب
مرتبه عظیم از ذکر اسما باشد از راه افکند و حق را بصورت

باطل

باطل یا عکس آن در آورد دویم ذکر کلامی و اهل فن اطلاق
ذکر بر آن نکنند و از اوراد خوانند و بقالبی آن مطلقا اعتنائی
بنیست بلکه هر جا ورد مذکور کنند نفسی خواهند و اوراد در اوقات
ذکر بسیار است و آنچه من در طریق خود ذکر میکنم طالب را
کفایت میکند و بهترین اوقات اوراد وقت سحر است و بعد
از فرضین صبح و عشا و در همه اوقات ذکر ورد کلمه نفی و اثبات
مرکب و بسیط و اسم محیط و یا نور و یا قدوس مرکب را
هزار مرتبه و بعد از فرضین همچنین ورد محمد رسول الله
و یا علی با حرف نداء و بدون آن در بطون شب نیز شاید
و ورد هزار مرتبه توحید در شبها نفیس است و از مداومت
بر این ورد غافل نگردد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی ادعوک
باسمک المکنون المخزون السلام المنزل المنزه المقدس الطاهر
المطهر یا دهر یا دهور یا دیهار یا ازل یا ابد یا من لم یلد و لم یولد
یا من لم یزل یا هو یا هو یا هو یا لا اله الا هو یا من لا هو الا هو یا من

لا نعلم ما هو الا هو یا من لا یعلم این هو الا هو یا کان یا کینان

یا روح یا کائن قبل کل کون یا کائن بعد کل کون یا مکون

لکل کون اهیا اشراهیا شراهیا اذونای اصباؤت یا مجلی عظائم الامور سبحانک

علی علمک بعد حلمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک

فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش

العظیم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اللهم صل علی محمد و آل

محمد بعدد کل شیء کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم

و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم

انک حمید مجید سیم مناجاتست و بهترین اینها علویه و سجادیه

است چهارم فکر و این از شرایط عظیمه است و در اوان

خلو از ذکر مهما امکن خود را از ان خالی نباید داشت و باید در مبادی

حال در آثار قدرت الهیه و رافت و رحمت و عظمت او

و در خاتمه امر خود و اعمال خود و ما بعد الموت و امثال آن

از انچه در کتب اخلاق مذکورست و در دقایق احکام رسول صلعم

و رافت

ورافت و رحمت و عظمت رحمت او و خلفای او و سعی ایشان

در اصلاح معاد و معاش رعیت باشد در اواسط و انجام

کار پیوسته فکر او در ربط خویش بخالق و ملاحظه مخلوقیت

و عبدیت و ذل خود و همچنین در نسبه خود برسول و خلفای

او در ارتباط و نسبه هر مخلوقی بخالق واحد و انتهای نسبه

همه بیک منسوب الیه تا موجب حصول و شفقت و مهربانی

بهمه اشیا گردد و بصیر و دانا مجاری فکر خود را در همه احوال

بتواند تعیین کند و مقصود عدم خلو از آنست و افضل العبادة

ادمان التفکر فی آثار الله و فی قدرته همچنانکه حضرت ابی عبد الله

فرموده اشاره باین است پنجم مداومت بر همه اذکار و اوراد

تا فعلیه اینها بظهور رسد و کمتر از اربعین بسیار کم اثر است

مگر انچه از او راد که بقدر معین دارد و باید باشد که در مرتبه از اربعینات

در کار باشد که انرا در اصطلاح اقامه گویند و تقلیل مستلذات

و اطعمه دسمه سیما لحوم و اغذیه لذیذه در همه احوال بغایت

مؤکد است اینست طریق سالک و اداب آن واما آثار و فیوضات
از سالک خود میرسد و می بیند واز جمله آثار حصول انوارات
در قلب وابتدا بشکل چراغی است بعد شعله بعد کوکب بعد قمر
بعد شمس بعد فرو میگیرد و از لون و شکل عاری میگردد و بسیار
بصورت برقی پیدا شود و گاه بصورت مشکوة و قندیل میشود
و این دو اکثر از فکر و معرفت حاصل میشود و سوابق از ذکر
و بمرتبه اول اشاره فرموده است حضرت ابی جعفر ع چنانکه
ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت کرده است که حضرت
در بیان اقسام قلوب فرموده که و قلب ازهر اجرد فقلت و ما الازهر
فقال فیه کهیئة السراج الی ان قال واما الازهر فقلب المؤمن
و بعضی از این مراتب را حضرت امیر المؤمنین ع اشاره فرموده
که قد احیا قلبه و امات نفسه حتی دق جلیله و لطف غلیظه و برق
له لامع کثیر البرق و یکی از بطون ایه کریمه الله نور السموات والارض
شرح اینها اجمالا است چه در این احوال شخص اثر شکوتی

پیدا

میگردد که در آن زجاجه ایست که قلب باشد و در آن زجاجه مصباحی است
که نور مذکور باشد و دل بعد از نشر آن نور مانند کوکب دری
میشود افروخته شده است از آن نور شجره مبارکه کثیر النفع
که نور الهیه و روحانیة ذکر خدا است که نه از مشرق حاصل
شده و نه از مغرب بلکه از راه باطن که نه شرقی و نه غربی هویدا
گشته و لو لم تمسسه نار یعنی اگر غافل از ذکر خدا نشود که بنص
و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین موجب
مقارنت شیطان که مخلوق است از نار نور علی نور نور آن
بیفزاید تا همه آن نور گردد و هذه الزجاجة فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه که خانه بدن باشد یا هذه المشکوة
فی بیوت که خلوت و مقام ذکر باشد و در بیان بنده نوره
میفرماید یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و از جمله آثار رسیدن آمدن دلست و در بیان دیگر
آوازی مانند آواز کبوتر و قمری از او ظاهر شود بعد از آن صدای

چون انداختن مهره در طاس که در بحیچه مسموع شود بعد ازان
همهمه در باطن سینه نشستن بکسی به تار ابریشم مدرک شود
بعد ازان زبان قلب خاموش و ذکر را بروح خود بسپارد
و این تحفة الطریقه ذکر خود اجمالا ختم میکنم بدانکه من بعد از اراده
سلوک بعزم مجاهده اکبر و اعظم و اراده قدم نهادن
در وادی ذکر ابتدا غسلی برآوردم و ازان قصد توبه ازانچه
میکردم و ترک عادات و رسوم نمودم و در اربعینات گرد
سر بجیب فکر فرو بردم و در اربعین نهم اربعینی قرار دادم و در ذکر
خیالی مرا استادم ذکر الحی آموخته همانا از کریمه هو الحی
لا اله الا هو فادعوه مخلصین له الدین و الحمد لله رب العالمین
فرا گرفته چون خواندن آن را مقدمه اخلاص و منتج حمد خداوند
فرموده و باوجود این نورانیت و روحانیت آن با هر مزاجی
سازگار و دور از همه اخطار و باعث حیات قلوب میت است
و اکثر روایات در اسم اعظم ازین اسم مکرم خالی نیست
چنانچه

چنانچه در کتاب مهج الدعوات مذکور است پس بان ماند
که این اسم اعظم باشد باوجود آنها مرکب از حا و یا است که اول
حرف موجب انس و مواصلت و ثانی حرف شکیبائی و صبر
و فتح و نصرت است و وقوع اول در اوایل اسمی از اسما
حسنی دافع تاثیر ناریه شیطانست چه آن حرف بجهت دفع
حرارت است و اشتمال آن بر یا موجب اهتدا و کشف
اسرار چنانچه در فن اعداد مبین است و زیادتی الف و لام
بجهت تاثیر اول است در خصال بخصلت انبیا و اتصاف
بصفه صفیا و ثانی در ثبوت در کار و الحرف ذات قلم نسبت
که نقاش اسرار است پس بطرق متقدمه در اربعینات متعدده
آن را بسر بردم پس با یاد ذکار نزد ختم و در هر اربعینی غسل
توبه کردم و ترک حظی و لذتی از حظوظ نفس کردم و ازان
وداع آخرین نمودم و هر روز سیدی از سادات خود را
در نظر گرفتم و او را بزیارتی که خود انتخاب کردم زیارت

نمودم و مبدأ آن از اول شنبه گرفتم چون در این باب حدیثی دیدم
و دو رکعت نماز هدیه روح مقدس او نمودم و بدان توسل
جستم و هر جمعه دست بدامان ولی عصر زده باو متوسل شدم
و زیارت و ادعیه که در آن روز بجهة توسل باو رسیده خواندم
و هر جمعه هزار صلوات فرستادم و اوراد من در این ایام
دو گونه بود اول وظیفه هر روزه و آن باین طریق بود الحی
در اسحار صد نوبت بعد از دو رکعت نماز با برداشتن دو دست
باسمان یا حی یا قیوم یا من لا اله الا انت برحمتک استغیث
ما بین فرض و سنت صبح چهل نوبت یا احد یا صمد بعد از فرایض
خمس بعدد مجمل یا مفصل یا علی بقصد ولی در اسحار و بعد
از فریضه صبح بیست و دو نوبت الله در اسحار بعدد کبیر با امکان
یا نور یا قدوس بعدد مجمل ۴۴۸ دوم آنچه در اربعینات تمام شد
ابتدا از مبدأ ذکر رب انی مسنی الضر آه اربعین بعدد مجمل ۲۵
یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اربعین بعدد

[illegible]

مجمل یا هادی

مجمل ۲۳۸۶ یا هادی اربعین هر روز پنجهزار مرتبه و در آخر روز صد مرتبه
یا هادی المضلین یا فتاح هیجده روز هر روز هشت هزار و هفتصد
و نود و نه مرتبه یا بصیر اربعین هر شب هشت هزار و هشتصد
و بیست و پنج مرتبه یا علی اربعین هر روز بعد از هر فریضه هزار
و سیصد و سی مرتبه با غسل هر روز با امکان آیة الکرسی
بعد از هر فریضه نفی و اثبات مرکب و بسیط و الله و هو
و سوره توحید و اعلی هر یک هزار و دو اربعین در اسحار
یا سبوح یا قدوس شش اربعین هر روز دو هزار و هشتصد
و هفتاد مرتبه شرایط غسل هر روزه با امکان و صمت
و جوع یا حنان یا منان صد و هشت روز هر روز دوازده
هزار مرتبه شرط ترک حیوانی بلکه در چهل روز قبل از آن هم
یا دیان هفتاد روز هر روز پنجهزار مرتبه یا کبیر سه اربعین
هر شبانه روزی هزار و چهارصد و شصت و شش و در اربعین
آخر ترک حیوانی و هر روز هر قدر که ممکن باشد و اگر هفتاد

هزار ممکن شود بهتر یا نور چهل و نه روز بعد از خواندن هفت مرتبه
سوره نور بعد دیگر و در شبها نیز بسپوره باین عدد ابتدا
از شنبه یا حی یا قیوم صد و هشتاد روز از سحر تا طلوع صبح
یا از طلوع تا استوا هر روز سه هزار و هفتصد و شانزده
مرتبه یا مهیمن یک اربعین یا دو اربعین هر روز هزار و
چهل نوبت با غسل قبل از تکلم الله اربعین هر روز بقدر
امکان با وسعت شرط صوم و ترک نوم الا بی اختیار و باید
همه اطهار و ما امکان شود بعد باین ذکر مداومت من
چنین تمام کردم ولیکن جمع بعضی از این اوراد با یکدیگر در ایام
اربعین با امکان جایز و تضعیف مدت در یکی از آنها مجوز
و در همه این اوراد اربعینیه خلوت و تعطیر و اجتناب از تعفنات
کریهة الروایح و افتتاح و اختتام باین صلوات لازم است
اللهم صل علی المصطفی محمد والمرتضی علی والبتول فاطمة
والسبطین الحسن والحسین وصل علی زین العباد علی والباقر

محمد

محمد والصادق جعفر والکاظم موسی والرضا علی والتقی
محمد والنقی علی والزکی العسکری الحسن وصل علی الامام
الهادی صاحب العصر والزمان وخلیفة الرحمن وقاطع
البرهان وسید الانس والجان صلوات الله علیه وعلیهم
اجمعین بدانکه اصل عمل در این اذکار است و اوراد
از اعوان و متممات است پس ترک بعضی از آنها مخل نه
و در این ایام در حالت فراغ بمناجات علویه و سجادیه
اشتغال داشتم و باسامی مبارکه آل اطهار و صحابه
کبار رسول مختار و ارکان اربعه ملائکه کرام و انبیاء عظام
و مشایخ شریعت و استادان طریقت تبرک جستم و اکثر
ایام بر ایشان بتفصیل رحمت فرستادم و سلام کردم
و از بواطن ایشان همت طلبیدم تا سنح کوید من نوبتی
اربعینات را بطریق مذکور بقدر امکان بسر بردم و نوبتی
شروع در آن کردم و اوراد اربعینیه را کلمات ادریس قرار

دادم بترتیب شرایط و آداب و مقدار و اوقات چنانچه
در ترجمه رساله سید بزرگوار سید بزرگوار سید بن
طاوس که در این خصوص نوشته مذکور است و در بعضی
اربعینات اول بذکر و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
هزار و هشت نوبت در یک مجلس اشتغال نمودم و چند
دفعه او را بجا آوردم و در مدت سه اربعین چهل هزار
مرتبه سوره مبارکه والعادیات را خواندم و در این بین اربعین
در عقب هر فریضه ده نوبت سوره فاتحه را خواندم و فایده
کلیه این سه ذکر دفع عوایق دنیویه است و گاه گاه بروحانیت
عطارد متوسل شدم و از ان استمداد همت میکردم چه اهل
اسرار را از روحانیت مدد میرسد چنانچه بعد از غروب
آفتاب یا پیش از طلوع در هنگامیکه توان عطارد را دید
بان نظر کند پس از سلام بان گامی باز پس نهد و بگوید
عطارد دایم الله طال برقتی • صباحاً مساءً کی اراک فاغنما
لی ما

پس گامی دیگر بنهد پس گوید و ها انا فامنحنی قوی ابلغ المنی
فهاتم
بدرک العلوم الغامضات تکرما • پس گامی پس بنهد
و گوید و ها انا جدلی الخیر والسعد کله • با مر علیک خالق الارض
والسماء تکرار این عمل در مبادی مطلوبست و امکنه شریفه
و مساجد کریمه و مشاهد عالیه را در استعداد فیوضات
مدخلیتی تام است و اکثر اهل حال را در یکی از اماکن مکرمه باب
فیض گشوده شد و سید بزرگوار گوید مرا در سر من رای
از فیض انمحل حالتی حاصل شد که ورای مرتبه شرح است
و اکثر مقر او در ایوانی بود که محاذی در مقدس بود و سید
خود بعد از ان در انجا مسجدی عظیم بنا نهاد و الحال
هم بمسجد ابن طاوس مشهور است و الحال از بنای
ان بزرگوار اثری باقی نیست والسلام خیر ختام والصلوة علی
معلوم
محمد و آل

درجای دیگر مسفر باید در زمان طلوع عطارد در مشرق و در مغرب

در حین رویت جمیع بندهای لباس خود را بگشاید و دو قدم بلند بگشاید

قدم روی بان مخاطب ساخته این اشعار مولای مومنان را

سه دفعه بخواند بجهة جمیع مهمات مجربست عطارد

ایم الله طال برقتی • صباحا مساء کی اراک فاغنما •

فها انا فامنحنی قوی ابلغ المنی • و درک العلوم الغامضات

تکرما بان تدفع المحضور و الشر کله باسم ملیک خالق الارض

و السماء

صاحب کتاب سعی و صفا در شرح ابیات آورده که

طایفه امیر سید علی همدانی قس بر آنند که بعد از قطب الاقطاب

امامین اند که وزیرین او بند بعد از ان اولیاء اربعه است که

از اطراف قطب بنقاط اربعه دنیا ساکنند و بعد از ان

مرتبه ابدال سبعه که حفاظ اقالیمند و بعد از ان مرتبه دوازده

ولی که حاکم بر وجند و انچه بدان متعلق است از حوادث

اکوان

اکوان و من بعد مرتبه اولیای عشرین و بدلای اربعین

و اولیاء تسعه و تسعین و ثلثین و ثلثماه که وکلاء الله اند فی العالمین

که هرگز زیاده و کم نمیشوند و عدد این گروه باقی بدوام دنیا

و رسم دین باشد اما عدد اولیای دیگر زیاده و کم شود

بحسب غلبه تجلی باطن بر ظاهر و ظاهر بر باطن و مدت غلبه

هر یک صد سال باشد افراد نیز بسیار باشند و با قطب

مساوات دارند زیرا که بلا واسطه از حق فیض گیرند چون

قطب الا انکه قطب خلیفه است در افاضه و افراد اگر کنند

از قنوت کنند و خضر و الیاس از افرادند

شیخ محی الدین اعرابی

در دو دفتر از فتوحات فرموده ان فی الدنیا رجال

و هم ارواح المقدسه و اوتاد الارض ینبغی للمتحری کل امر

ان یتوجه الیهم فی کل یوم و لیله اسماؤهم رقباء نقباء

نجباء ابدال اوتاد غوث قطب الاقطاب یکی

یک شخص است و در مکه ساکن است که محل نظر حقتعالی است
و او را عبد الله گویند و غوث دو شخص اند در یمین و یسار
قطب نظر اول بعالم ملکوتست و او را عبد الرب گویند
و دیگری عبد الملک نظرش بعالم ملک است و اوتاد چهار
شخص اند که در چهار رکن عالم اند انکه در مشرق است عبد الحی
گویند و انکه در مغربست عبد العلیم و شمالی را عبد المرید
و جنوبی را عبد القادر و ابدال هفت شخص اند که هرگاه یکی
از ایشان بمیرد یکی از چهل تن بدل او میشود و تتمیم سیصد تن
بیکی از صلحا است و یا انکه چون از مقامی سیر وند توانند
که صورتی بصورت خود بگذارند نجبا هفت تن اند که مطلعند
بر اسرار نفوس و شیخ کمال الدین عبد الرزاق گوید
که نجبا چهل تن اند و نقبا سیصد تن اند و گفته اند که بدلا
دوازده اند که چون یکی از ایشان میرد باقی قائم مقام
مجموعند و ایشان غیر ابدال و نقبا اند و رجبیین چهل شخص اند

که در اول

که در اول رجب ثقلی عظیم در بر ایشان پیدا میشود که قادر
بهیچ حرکت نیستند و روز بروز زایل میشود تا اول
شعبان که تمام زوال یابد و از بدلا و رجال الغیب هفت
تن بر ملت ابراهیم پیغمبرند که حمایت عالم کنند و ایشان
در فریضه صبح بقطب الاقطاب اقتدا کنند و بعد از فراغ
از اوراد از نظر قطب باطراف عالم بجهة امری که مامورند
سیر وند و ایشان را بهشت قسمت کرده اند چنانچه در دایره اثبت است

و هر روزی از روزهای ماه عربیه در جهتی از جهات عالم باشند
و فیض و مدد باهل عالم رسانند خاصه کسانی که از ایشان

استمداد نماید و طریق استمداد از ایشان آنست که بعد از ادای
فریضه فجر و اوراد و سوره یس برپا خیزد و دعائی که در آن روز
باید خواند بخواند و رو بجهت ایشان کند و این سلام را بعد از صلوات
بر پیغمبر و آل او فرستادن برای ایشان بکند و آنچه در خاطر
دارد از ایشان التماس نماید و سلام اینست
السلام علیکم یا رجال الغیب السلام یا ارواح المقدسه اغیثونی
بغوثة وانظرونی بنظرة وارحمونی برحمة وحصلوا مقصودی
وقوموا علی حوائجی سلمکم الله فی الدنیا والآخرة یا رقباء
یا نقباء یا نجباء یا ابدال یا اوتاد یا غوث یا قطب و مطلب
خود را عرض کند و بگوید اغیثونی بحرمة محمد صلی الله علیه و آله
وسلم والحمد لله رب العالمین و بعد از آن پشت بجهتی
که ایشانند چنانکه ایشان را در عقب خود تصور کند و تکیه
بر ایشان کند و بعد رو بدان جانب که مهم دارد آورده
باشد و روان شود که اگر بکوه حمله کند از جای برخیزد بقدرة الله

وچون

وچون با دشمن در محاربه و مقاتله میآید یا در مجلس قاضی
یا پیش سلاطین یا صیدگاه همین عده مرعی دارد که
ایشان در عقب باشند والا ظفر از دشمن باشد
و تیر بر روی آنها نیندازد و هر کس که این دین و دولت
دست دهد که هر روز مطلب خود را در نظرگاه ایشان
در آورده پاک و تائب از منهیات و ورد همان روز را
بخواند اگر تمام عالم دشمن باشد ضرر نتواند رسانید و
بر ایشان مظفر باشند و اوراد ایام اسبوع اینست
یوم الجمعه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله جبار السموات
عالم الخفیات منزل البرکات کثیر الخیرات رحیم ودود
اللهم اجعل العلم فی قلبی والنور فی قبری والجنة مآلی والحرز
بنائی یا عزیز یا غفور یا ارحم الراحمین یوم السبت
بعد البسمله الحمد لله الغفار الذی لا یخفی علیه الاسرار
خالق الجنة والنار اللهم اکرمنی بالتقوی وجنبنی عن البلوی

وانصرنی علی الاعداء یاکریم برحمتک یا ارحم الراحمین یوم الاحد

بعد البسمله الحمد لله الکریم الوهاب الغفور التواب مفتح الابواب

ومسبب الاسباب سریع الحساب لیس له شریک ولا

فوقه ملیک اللهم اغفر حوبتی وارحم غربتی یا لطیف یا خبیر

برحمتک یا ارحم الراحمین یوم الاثنین بعد البسمله

الحمد لله اللطیف الخبیر السمیع البصیر لیس له شبیه ولا

نظیر حی قیوم اللهم اجعلنا عالماً بعلم العالمین ونبهنا

عن نومة الغافلین واغفر لنا یوم الدین برحمتک یا ارحم

الراحمین یوم الثلثا بعد البسمله الحمد لله الماجد المنان

الرؤف الحنان العزیز الحکیم اللهم البسنی العافیة فی الدنیا

والاخرة وانسنی الخیر یا خیر الناصرین بفضلک یا ارحم الراحمین

یوم الاربعا بعد البسمله الحمد لله القاهر فی بریته والعالم

فی قضیته والعالم فی قبضته یا جد شریف اللهم اجعل فوعلی

بحقک وارض عنی خلقک واعنی علی ذکرک وشکرک

یاارحم

یاارحم الراحمین یوم الخمیس بعد البسمله الحمد لله الذی طبع

فشکر وملک فقدر وانشا فنشر لا شریک له ولا دزیر وهو

علی کل شیء قدیر اللهم اجعلنا للاسلام ثابتین ولفرایضک

مؤدین وبالقضا راضین یا ارحم الراحمین بدانکه شیخ

شمس الدین لولاک این دایره را با میر تیمور کورکان

اموخته بود وحقتعالی اورا مظفر کرده بتوجه او بدان دایره

ونقل شده که هرگاه کسی بکماه نظرگاه ایشان نماید

ومرادگاه خود را پاک وتائب از منهیات در نظرگاه ایشان

عرض نماید چون ماه تمام شود هر انچه در عالم غیب را

براو مشاهد ومعلوم گردد والله اعلم بالصواب تمام شد

بسم الله تعالی

لاجابة الدعوات والفرج روایتست از حضرت پیغمبر صلعم

که بدرستیکه من میدانم کلمه که بگفته است انرا اشک دلی مگر

انکه حقتعالی فرجی دهد تنگدلی اورا ودعا نکرده است بان

بنده مسلمانی مگر آنکه مستجاب میشود دعای او و آن کلمه
دعای برادرم یونس پیغمبر ع است که حقتعالی حکایت
از او فرموده و آن قول او است لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین مؤلف گوید که بعضی مشایخ فقیر
میفرموده اند از استاد که در مشهد مقدس رضوی ع
ساکن بودم و قرض بسیار بهم رسانیدم شبی از شبها
تضرع و زاری زیادی در نزد ضریح مقدس نمودم پس
آنشب در خواب حضرت امام رضا ع را دیدم که از ضریح
مقدس بیرون آمده و در دست مبارک خود قرآن
مجید را دارد و آنرا گشوده فرمود که این آیه را بخوان بعدی
که فلان میگوید که قرض تو داده میشود و آیه مبارکه لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من
الغم و کذلک ننجی المؤمنین بود و از آن شخص که حضرت
فرموده بود عدد خواندن این آیه را پرسیدم چهارصد و

چهل

چهل و دو فرمود پس شروع بخواندن آیه کریمه مزبوره بعدد
مذکور کردم سه روز گذشت که شخصی آمد و تمام قرض
مرا داد و گفت که امام ع بمن فرموده است و بعضی جهة خلاصی
از حبس و برآمدن مرادات و رفع حزن و اندوه و دیگری
و بر طرف شدن دشمنان از مجربات ذکر کرده اند که آیه
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین را هفتاد
هزار مرتبه بخوانند و هیچ مرتبه کمتر از هزار مرتبه نخوانند و ایضا
و ایضا آیه مذکوره را جهة نجات از شدائد از مجربات
ذکر کرده اند و طریقش آنست که ابتداء از روز جمعه کند
و هر روز هزار و پانصد بار بخواند تا جمعه دیگر و روز اول
میان ظهر و عصر دو رکعت نماز حاجت بکند و صد مرتبه
صلوات بفرستد پس شروع بخواندن آیه نماید و روز
جمعه آخر هم بعد از خواندن این آیه صلوات بفرستد و ایضا
از مجربات است ذکر کرده اند جهة برآمدن حاجات عظیمه

و بدعیات جلیله در وقت سحر هزار بار بگوید یا هو پس
هزار بار بگوید یا الله پس هزار بار بگوید یا لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین بعد از آن یکبار سوره
مبارکه حشر بخواند و چون بایه لا یستوی اصحاب النار رسد
تکرار نماید تا آخر بلا شبهه مقصود حاصل شود ان شاء الله
بجهت دفع دشمن که بنا حق در بند قتل و هلاک اینکس کوشید
که در اینحال دفع او واجب شود و الا زنهار که بجهت دنیا
سعی در هلاک احدی نکند و طریقه اینعمل آنست که روز
چهار شنبه غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت
اول حمد و سی و نه دفعه سوره الم تر کیف بخواند و در رکعت
دویم حمد و سی و نه دفعه سوره تبت یدا ابی لهب بخواند
و بعد از سلام چهل و یکنوبت سوره مبارکه الحاقه بخواند
و چون باینمحل رسد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه دشمن را
در خاطر گذراند و بعد از آنکه چهل و یکنوبت تمام شود

برسجده

سر بسجده نهد و بگوید اللهم شتت شمله و فرق جمعه و ادر
کیده فی نحره و دمره فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله
رب العالمین البته از شر آن دشمن خلاص شود و بعضی مبالغه
نموده اند این عمل را از اشرار پوشیده دارند که از اسرار است
تا آنکه بمهلکه نیفتند و ایضا بجهة دفع اعدا قدری خمیر را
بنیة دشمن گلوله کند بسیار خورد و در هر یک یا قوی
بخواند و در پیش مرغ ریزد تا بخورد دشمن هلاک شود بزودی
لحصول المطالب المهمة قراءة ایة الملک الی بغیر حساب من
الاسرار العجیبة فجربت و منها التنویر القلب المداومة علی ایة
النور و لیتوسل سرا عند ذکر نور من الانوار الخمسة فی الایة
بواحد من الانوار الخمسة علی الترتیب اعنی النبی و الولی
و الزهراء و الحسن و الحسین علیهم السلام و عن الشیخ البهائی قدس سره
ان المداومة علی هذه الایة عند قرب طلوع الشمس مائة و اربعة
عشر مرة یورث انکشاف العلوم و تنویر القلب جناب

زبدة العارفین آقا محمد بیدابادی رحمه الله فرموده که مجربست
جهة رزق مداومة کند بآیه شریفه عن قطب الانصاری انه من اکثر
قرائة ان فی خلق السموات والارض الی فقنا عذاب النار
امنه الله من ضیق المعیشة لجلب المعاش وسعة الرزق وکثرة
الخیر ومن اراد ذلک فلیذکر ذکر سیجعل الله بعد عسر یسرا
بجهة عزت و حرمت و طلب جاه و تقرب بسلاطین در یک
مجلس هزار و هشتاد مرتبه بخواند عنقریب بمراد رسد و کم
ورد کند هر مرادی که داشته باشد برآورده است والهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم بجهة حصول مرادات و ادای
قرض و شفای بیمار و حصول حاجات و حوائج کلی و طلب
رزق و طلب بزرگی هزار و سیصد و سی بار بخواند و اگر نتواند
در یک مجلس بخواند آنچه تواند قیام نماید فالله خیر حافظا
وهو ارحم الراحمین شیخ مغربی فرموده که در شرح یکی از
بزرگان یافتم که هر کرا کار صعبی واقع شود و امر مشکلی که بیم
کشتن

کشتن بود دفع آن بلیه یا فتح کارها در یک مجلس هزار بار سوره اخلاص
بخواند نجات یابد بعون الله بجهة برآمدن حاجات کلی
و جزوی مرتبه در یکمجلس بخواند هم در آنمجلس مراد حاصل
شود امن یجیب المضطر اذا دعاه لتوسعة الرزق مداومت
نماید بآیه قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب مجربست برای
اداء دین و برآمدن حاجات کلی و جزئی و خلاصی از حبس
و رفع امراض و دفع دشمنان و برآمدن از زندان
هفتاد هزار مرتبه در یک مجلس لا اله الا انت الی من الظالمین
بجهة حاضر شدن طعام از غیب ۷ مرتبه بخواند ابو سعید
ابو الخیر ⁂ یک جو غم ایام نداریم خوشیم ⁂ گر چاشت بود شام
نداریم خوشیم ⁂ چون پخته بما میرسد از مطبخ غیب ⁂ از کس
طمع خام نداریم خوشیم **طریقه** بدانکه ورد در اصطلاح
سلوک از اذکار کلامیه است و آن بر دو قسم است حصری
و اطلاقی و هر یک یا قالبی است یا نفسی قالبی آنست که اتفاقی

وحضوری بمعنی نکند وازا نزد ایشان اعتباری نیست ونفسی
برخلاف آنست وحصری عبارت از آنست که از برای
عبادة قرائة الضابی بعین باشد ودراین قسم تا قرائت
بان عدد نرسد نتیجه بران مترتب نمیشود واکر از نصاب
هم بکذرد فایده مترتب نکردد ورعایت عدد از اعظم
شرایط است واکر درمیان حرفی زند عمل باطل شود وباید
از سر کیرد اکرچه تکلم بی اختیار باشد واکر حاجة اتفاق
افتد وعمل طول داشته ساکت باشد وبعضی کفته اند چنانچه
عمل طول داشته باشد ویکشبانه روز با ان وفا نکند وقتی
معین قرار دهد ودر بین الوقتین از کلام فضول وشر
اجتناب کند واطلاقی آنست که قرائة بعددی خاص
اختصاص نداشته باشد ودراین قسم عددی مقرر سازد
که در وقتی از اوقات شب وروز بقرائة اشتغال نماید ودر اثنا
سخنی عند الضرورة اکر کوید ضرر نداشته باشد فائده

بدانکه خلوت خاص در طایفه اذکار کلامیه بلکه در مجموع آنها
در نزد مشایخ طریقت شرط است وباید تا عمل باتمام رسد
از خلوت بدون ضرورت بیرون نرود وشرط است در ان
وحدت ودوری از محل ازدحام وغوغا واستماع صوت
مشوش حال وخلیه مکان وطهارت ان حتی السقف
والجدران وباید کنجایش ان بقدر ذاکر وعبادت او باشد
وپس ویکدر داشته باشد وروزن وفرجه نداشته باشد
ودر آنجا از برای ذاکر بر روی زمین یا چیزی که از زمین روییده
نشیند چون بوریا وحصیر ومواجه قبله بدو زانو یا متورکا
یا مربعا واهتمام در تعطیر انجا نماید سیما بخورات لایقه
فائده بدانکه ذکر مطلق در نزد اهل سلوک عبارت از غیر
کلامیست وان یا صغیر است یا کبیر یا اکبر یا اعظم وذکر صغیر
غیر ذکر اخیر است وکبیر ذکر لا اله الا الله است که از نفی واثبات
مرکب کویند وازا بعد از طی مراحل ذکر صغیر اسلم دانسته اند

بلکه در حق بعضی عدم ملاحظهٔ ترتیب را موجب وقوع در مهالک
دانسته اند و آن بر سه نوع است ابتداء الطریق حزب و مدّ و ازرا
ذکر جاع و هیکلی گویند و بعد بریع و از اچهار ضرب نیز
گویند و بعد مجمع البحرین و در رسالهٔ مجمع البحرین را بر ربع
ترجیح داده است اوّل عبارتست از اینکه ذاکر از ناف تا حلق
خود را قطر دائره فرض کند و در پهلو از طرفین قوسین
آن دائره باشد و قصد کلمهٔ طیّبه لا اله الا الله کند باین نحو
که از ناف شروع کرده لا اله بتانی بر قوس طرف یمین
که تعلق بنفس او دارد منطبق گرداند تا نفی آن بقطع ذاکر
از مشتهیات و مالوفات نفس راجع شود و الا الله را از
ابتدای حلق فرود آورده بر قوس طرف یسار که تعلق
بقلب دارد منطبق سازد و باید نفس را حبس کند بقدر وسع
و بقوت ادا کند چنانکه دل متاثر شود و منظور اثبات فی حدّ ذاته
و انحصار مطلوبیت در ذات احدیت باشد و این ذکر را
بعضی

بعضی با حرکت سر و بدن قریب بهیئه دائره محسوسه ادا میکنند و بعضی
بتصور حرکت اکتفا میکنند و این طریق مشایخ نقشبندیه است
دویم آنست که با رعایت قعده و حفظ نفس سر را برابر ناف
آورده لا را بر قطر مذکور بالا کشد و اله را از جانب راست
بقصد مذکور فرود آورده باز الا را بر همان قطر بالا کشد و الله را
از جانب چپ بدل فرو ریزد و این نوع را خفی بیک اصطلاح
نیز گویند سیم آنست که جنبین را که طرفین ناف و حلق باشد
بدور دائره کامله منقسم سازند یکی دائره نفی که برداشتن لا است
بدستور مذکور فرود آوردن اله از طرف راست چنانچه
باز بناف متصل شود بر هیئت دائره که این دو کلمه قوسین
باشد و از دائره امکان تصور کند چنانکه هیچ ممکنی از آن
خارج نباشد تا همه در نفی داخل باشد و دیگری دائرهٔ اثبات
که آن برداشتن الا است بهمان دستور و فرود آوردن
الله از طرف چپ بر هیئهٔ مذکور که قوسین این دائره باشد

که در تصور دایره وجوب است شیخ نجم الدین رازی که در صاد
گفته که این ذکر را جبرائیل امین تعلیم سید المرسلین صلعم و آنحضرت
بعد از فریضه صبح بان اشتغال مینمود و از آن الصاحب
سر ولایت و ولی عهد خود آموخته و از آنحضرت بابدال
اطهار او منتقل شد و از برای این ذکر شرایط است که
در رساله است و ذکر اکبر که بعد از ذکر کبیر است ذکر یا الله
اربعین اول با حرف نداء بعد بدون آن و قالبی از آن اعتنائی
نیست و همچنین اعظم و کبیر چه اینها بعد از طی مراحل ذکر
صغیر است و ذکر اعظم که بعد از اکبر است و آخر درجات
ذکر است یا هو است که نفی و اثبات بسیط است و ذکر
منقسم میشود بخیالی و خفی و سری و ذاتی و خیالی تصوری
و ملاحظه ذکر مکتوبست در باطن و خفی تلفظ بزبان قلب است
بذکر و سری تصور ذات است بان صفت ذکر و بلباس
معنی ذکر و ذاتی تصور ذات حضرت عزت است مجرد از

اللفظ

اللفظ والصوت والعربی والفارسی و عن صفة مخصوصة
و هر یک از خیالی و خفی منقسم بقالبی و نفسی میشود و قالبی آنست
که التفات بمعنی ذکر و اسم مطلقا نباشد و نفسی آنست
که با قالب لفظ التفات بروح او نیز شود و آن در مثل
الحی مثلا پنج چیز است اول توجه بمعنی حیوة حق نه مقابل موت
دویم ازلیه و ابدیه است سیم آنکه عین ذات است چهارم
آنکه مصدر حیوة هر حی است پنجم آنکه محیط بحیوة هر حی است
و بقالبی خفی اعتنائی نیست چه آن بعد از طی مراحل خیالی است
که از آنجمله نفسی آن باشد و خیالی نیز منقسم میشود باثباتی
و ثبتی اثباتی اشتغال بکتابت ذکر است در باطن فی کل ذکر
و یکون الذکر هو الکتابة و ثبتی ملاحظه مکتوبات ذکر است در باطن
و نیز خیالی منقسم میشود بجمعی و بسطی جمعی آنست که خیالی
ثبت و اثبات ذکر در قلب صنوبری مجتمعا باشد و بسطی
آنکه مبسوطا علی الباطن باشد منتهیا الی القلب والاولی

ابتدائه منه انضیا پس در رسل الحیّ باین طریق مراتب ذکر کرده است
اول خیالی قالبی اثباتی دوم خیالی قالبی سطلی جمعی نفیی سیم
خیالی قالبی سطلی اثباتی چهارم خیالی قالبی سطلی نفیی
پنجم خیالی نفسی جمعی اثباتی ششم خیالی نفسی جمعی نفیی
هفتم خیالی نفسی سطلی اثباتی هشتم خیالی نفسی سطلی نفیی
نهم خفی و قالبی از اعتنائی نیست بعد از مراتب سابقه
دهم سرّی و اینها مراتب ذکر صغیر است و بعد از اینها
ذاتی است و بعد کبیر پس اکبر پس اعظم فائده گون مکتوب است
در خیالی بعضی رنگ نفس که رنگ هواست دانسته اند
شان مرکب که رنگ است و لیکن بنابر رنگ اظهر است
که رنگ ماه باشد و باین سبب نورانیت نیز حاصل شود
فائده بدانکه در ذکر کبیر باید خفی باشد بتلفظ قلبی باشد
و از اینست که از اخفی و قلبی نیز گویند لا ادری زاهدش
در کنج خلوت جوید و رند بی نصیب، عاشق بی پا و سر
دیده

گردیده در باب یافت، بعضی از کلمات که در مرآت السالکین
و مرقات العارفین بنظر رسیده مذکور میشود بر اکثر خلق
معلوم است که تصورات وهمی جمله خیالات است نه حقیقه
علم و علم دین چراغ راه آخرت است و بیم علم مقامات
ما عارفان در تفاوت درجات که زیادتی ایمان
و معرفت بآن حاصل میشود بدانکه حکم قضا و قدر جمله خیرات است
در هر صورت که باشد قال النبی صلعم لا یقضی الله للمؤمن
قضاءً الا کان خیرا له از خیر محض جز نکوئی نبود هر گاه ذمیمه
بهیمی را الصفات انسانی تبدیل نکرده باشد شخص بمقام
نرسیده باشد فمن تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما
شرط ارادت آنست که آنچه ادب طریقت باشد بجای
آورد و باید که خود را بوی تسلیم کند و زمام اختیار بوی
سپارد و از عقل و علم خویش بیزار جوید و نزد وی

چون طفل بی ادراک خود را داند و بر وفق مراد خود زنده کانی
کند و بچشم وی باید دید و بگوش وی باید شنید و اعتقاد
چنان باید که در این عصر از آنکس عالم تر نیست تا آنکه برد
بهم رسد و در خدمت او سکوت اختیار باید کرد
و راه سمع گشاده باید داشت و هیچ التماس از او نباید
کرد الا التماس تعبد و ریاضت نفس و طلب خدمت
کردن و در خدمت زیادتی درجات باید طلب کرد نه
آسایش خود که رضای دل او رضای حقست و در خدمت
ملالتی بخود راه ندهد که ملالت تخم فطرتست گر قبول
دل بگیرد خدا اگر دی تو مژده کانی بده آنچه سر و سامان
هنیت و چون بخدمت پیر شود آنجا قرار گیرد که در آن مکان
مذلت نفس بیشتر بوده باشد هر چند حرمت بیشتر دارد
رفعت زیادت شود قال النبی صلعم من تواضع لله رفعه الله
و در قول و فعل پیر اعتراض نکند که او بر اسرار واقف است

والا ازراه

والا از راه پیر باز افتد و درجات او را میسر نشود و در غیبت
و حضور یکسان بوده باشد و اگر پیر بوی سخن نگوید با خود
گوید از تفرقه خاطر منست و اگر راند و اگر خواند مصلحت خویش
در آن داند چند پیر خلیفه امام است و در حضور پیر تواجد
تعمل بیاورد و هرگاه بی اختیار باشد استغفار کند
و اگر چنین نباشد نام مریدی بر وی مجاز باشد بدانکه
صدیق آنکس است که بقول و فعل دروغ نگوید و جز
محبت حق هیچ محبتی در دل وی جای نگیرد و هرگز خواهنده
نباشد نه بدست و نه بدل و جوینده نباشد نه بعقل و نه بسر
کالمیت بین یدی الله و شادی از غم و توانگری و درویشی
در نزد وی یکسان بوده باشد قوله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم
ولا تفرحوا بما آتیکم مسلمانی کردن جدا و مسلمان بودن
جدا و باید مسلمان که جمیع خلایق از وی محفوظ باشد و طنار
و همّاز و سفیه و مزاح و طیاش و فحاش و حسود و حقود

نه از حق و نه از خلق و
دار نره نباشه صح

و نجیبان و فتیل و کسول و عجول و حریص و خسیس و مرائی
و مباهی نباشد و باید حسن الصمت و کثیر الصمت و کریم
الطبع و سلیم الطبع حافظ الاوراد و الاوقات قاصر القلب صح
المقت و باصر الوقت بوده باشد تا خلق از قول و فعل
او آسوده باشند و در طعام خوردن باید که صاحب
کرامت بوده باشد و اگر این درجه نیافته باشد ان نظر
که بان ترتیب تواند کرد با او نباشد شرح این سخن آنکه
هر کس در طعام خوردن کمتر از چهار روز طی کند خوردن
وی از شهوة البشریة و شره شیطنیة باشد بینائی
دل وی را پیدا نباشد زیرا که هیچ عبادتی چشم دل را
چنان گشوده نکند چون گرسنگی و چون از چهار روز
بگذشت از قوه بشریه بیرون آمد این از جمله کرامات
بوده باشد و باید پیر باختیار خود طلب نکند تا آنکه از امام
اجازه پیری طلب نماید و چون اجازه گرفت خود را
فدای خلق

فدای خلق کند و در بند حظ و غرض خود نباشد و منت بر خلق
ننهد و غرض وی آن باشد که کار ایشان بصلاح آید که
حقیقة نیابت اینست بدانکه آنچه در خواب بیند دیدن
نفس باشد نه دیدن دل و دیدن دل باید از عقل و حس
غایب باشد و آنچه در بیداری دیده شود بدیده سر و دیده
مقهور شده باشد در دل بدانکه بچشم سر عالم شهادت
ظاهر شود و بدیده دل مغیبات ملکوت ظاهر شود حاصل
آنکه بدیده باطن باید که بصر ظاهر معزول بوده باشد تا آن
دید درست باشد و تا چشم ظاهر بر عمل خود بر کار باشد
چشم باطن از دیدن خود معزول باشد و اگر بر خلاف
این بوده باشد خیال باشد نه دیدن قال الله تعالی وتریهم
ینظرون الیک وهم لا یبصرون یعنی بچشم ظاهرا می بینند
و چشم ظاهر حجاب چشم باطن آمده است و نورانیند معلوم است
که متصرف عالم شهادت است لشکرکش حواس قلب

متصرف عالم غیب است بی شرکت حواس پس عمل ترک
جدا باشد و بدانکه هرگاه خواهی که بعالم توحید درائی طهارت
کلی بمجاهدات حاصل باید کرد و در هفت بحر عمیق باید شست
و شوئی بلیغ نمود بحر اول ارادتست و جد و جهد در طلب کردن
بحر دویم توبه است و صدق توجه مراجعت است از احوال
ماضی و مراقبه دست از احوال مستقبل از مالایعنی
بحر سیم علم است و اثر علم خشوع است با حق در تعظیم امر
و تواضع است با خلق الله بحر چهارم ورع است و حقیقه ورع
خوفست و احتراز از فضول حلال در عملست حواس بحر پنجم زهد است
و امارت زهد بذل مالست و ترک جاه بحر ششم معرفت است
و حقیقه معرفت مبرا شدن از حول و قوه خلق است الی السکون
فی قضاء الله بحر هفتم محبت است و امارات محبت ترک اختیار
کردن و رضای محبوب طلب کردن فی کل الاحوال چون
در این بحر طهر شود توحید آشکارا شود و نشان توحید بطریق

علم

علم فنای خلق است و فنای خود است چنانکه ذوالنون مصری
فرموده الهی چون من هستم ترا نمی بینم و چون ترا می بینم من
نمیمانم و با وجود ذات حق تعالی اثبات هستی حقتعالی
کردن عین تشبیه است و حق از مشابهت منزه است
قال رسول الله صلعم کان الله و لم یکن معه شیء و فیه الان کما
کان و قد و سنین هرگز از ان منقطع نشوند زیرا که ماضی
و مستقبل و حال در کان الله در نعت خالق یکسانست حقیر
بخدمت کامل واصل محمد بن اسمعیل بن ابی القاسم بن همشاد
نوحی رسیدم نور الله مضجعه تلقین یافتم و بریاضت مشغول
شدم و در عصر خود کسی را نیافتم مثل خود از کم خوردن و کم گفتن
چنانکه کمترین ریاضت ان بود که بعد از سه روز یک نان
بی ادام خوردم تا مدت چند سال تا انکه رسیدم بمدت
۲۰ روز که یکنان میخوردم و از تلذذات دنیاوی باز ایستادم
بدانکه انچه انبیاء در این عالم بتوانند دید اولیا چنان بتوانند

دید و آنچه محمد صلعم درین عالم دید انبیاء و اولیا محروم بودند و آنچه
اولیا توانند عوام نتوانند دید و اغلب خواب ایشان اضغاث
و احلام باشد بدانکه ریاضات شرع کلا از نماز و روزه
و زکوة و غیرها انست که در گفتن تهلیل صادق القول شوند
قال النبی صلعم لا راحة للمؤمن دون لقاء الله بدانکه در هر نفسی
که بی ذکر بود از عمر خود فوت کرده باشد که قضا نتواند
کرد و کلمه تهلیل را انوقت تواند گفت که صادق القول
باشد انوقت باشد که خود را بهیچ وجه محتاج نه بیند و آنچه
مقدر کرده است حقتعالی راضی باشد و بهرچه خود را
دربند بیند بکلمه لا اله الا الله نفی کند و از فضولات محترز باشد
اگرچه حلال و بصوم داود ع که افضل الصیام است
مشغول شود که اصوم یوما و افطر یوما و طریق وسط شبانه
روزی سی هزار بار کلمه لا اله الا الله گفته شود و از تلذذات
دنیوی دست بدارد و از دنیا آنچه دارد نصف از انرا

باختیار بدرویشان بذل کند زیرا که اول متابعت کردن
پیغمبر صلعم بذل مالست و از طلب کردن بر حذر بوده باشد
و انکسی که ترا از ذکر باز دارد اگرچه کلمه مباح بگوید
قال النبی صلعم اصدق کلمة قالها العرب قول لبید الا کل شیء
ما خلا الله باطل و خواب نکند الا در غلبه و با ذکر در خواب
شود قال النبی صلعم احب الاعمال الی الله ادومها و قال ع
من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و طالب
ثناء حق نباشد و مترصد عطا هم نباشد سبحان ذی الملک
و الملکوت سبحان ذی العزة و الجبروت سبحان الحی
الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائکة و الروح
عالم ملک و آن شهادت حس و عقل است و عالم ملکوت
و آن عالم غیر حس و عقلست و عالم جبروت آن عالم غیب
عقل است و عالم نفس حقیقة نبی است که ذات اوست
و فلک او عالم امر است و قائم بنفس و نفس قائمست

اعطیته صح

بحق جل وعلا در حدیث وارد است والذی نفس محمد بیده
وایضا قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها
کیف یشاء و میان یدو اصبع تفاوت بسیار است وروح
از عالم امر پروردگار است وسابق است بر عالم خلق
وروح صاحب محبت است و مثل عقل در عالم نفوس
مثل قرصه آفتابست در عالم آفاق که عالم روشن میکند
وخامیها نضج میدهد وهمچنانکه آفتاب بسحاب محجوب باشد میشود
قال الله تعالی فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله و قال رسول الله صه کل مولود یولد علی الفطرة
فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه پس معلوم شد که ایمان
موهبتی است وکفر تقلیدی قوله تع ولا یرضی لعباده الکفر
قال رسول الله صه یخرج من النار من قال لا اله الا الله وفی قلبه
وزن ذرة من خیر ودر بهشت هر کس بمقام خود خورسند
باشند بدانکه عمل قلب صبر وشکر وقناعت وسخاوت

وتقوی وزهد است ونشان تقوی عفو است ونشان
زهد بذل مالست واما امارات ایمان قلبی توکلست وطمانینه
قلب وفراست وسکینه الا بذکر الله تطمئن القلوب وچون
این امارات در مرد قرار گرفت اورا بعالم قدرت راه دهد
وامارات قدرت آنست که باراده وی جماد ساکت
متحرک شود بدانکه جسم انسان چون تمام خلقت شود در مقام
خود قرار گیرد مثل اجسام انبیاء واولیا محالست که مبدل
شود بچیزی دیگر بجهة آنکه هرچه بنهایت کمال رسد بر حکیم
قبیح است که اورا برگرداند بخلقت ناقص و این مطلب را
صاحبان عقل سلیم درک توانند فافهم وتامل وچون
خاک زر شود وبمرتبه کمال رسد دیگر بار بمرتبه نقصان
عود نکند پس اجسام انبیاء واولیاء در گور عفن نشود زیرا که
ایشان انسان محضند واگر چنین نباشد مذهب دهریان
صحیح باشد که میگویند مؤثر عالم بی علم ودانش وحکمت

فعل از او صادر شود یعنی ذات چنین اقتضا کند چنانکه آتش
گرم میکند و آب تر میسازد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و هیچ حکیم روا ندارد که چیزی را که بغایت کمال رساننده
دیگر بار او را دون و خبیث گرداند زیرا که لایق حکمت
نباشد و دهریان چون قائل بعلم و حکمت الهی نیستند
انکار بعثت اجساد کنند بدانکه هر کس که باخلاق صرف
متحلی باشد از کریمی و رئوفی و رحیمی و صبوری و شکوری
و حلیمی و مانی بمعنی از حق بحق قریب و زنده باشد و هر کس
اخلاق شیطان متحلی باشد از کبر و حسد و عجب و بخل
و غضب و حقد و عداوت و حب جاه بمعنی از حق بحق
بعیدتر و مرده تر باشد و بصورت بخلق قریب تر و زنده
تر باشد این بود امارات مرگ معنوی فافهم و فی بعض الکتب
المنزلة علی بعض الانبیاء ان الله تعالی قال اهل الذکر فی
ضیافتی و اهل الشکر فی زیارتی والمذنبون لا اقنطهم
من رحمتی

من رحمتی ان تابوا الی فانا حبیبهم وان لم یتوبوا فانا طبیبهم
اداویهم بالمصائب و الامراض اطهرهم کیوم ولدتهم امهاتهم
در این نظر معلوم میشود که رنج و راحت نعمت است از حق تعالی
بدانکه شرایط رسیدن بمراتب اهل کمال چند چیز است
اول آداب نسبت و باشد که بزرگی یک ادب از نقش در حرم
نداشته اند رانند چنانکه با عزازیل و غیر ایشان کردند
و شیخ بایزید بسطامی بزیارت زاهدی رفت دید
که آب دهن در جانب قبله انداخت از آنجا باز گشت
و بر او سلام نکرد و گفت این شخص را آداب ظاهر این
نداشته اند بر اسرار صمدیت کی امین دارند و حقیر
از اعزه بزرگان شنیده است که یکی از اهل طریقت
باری قدم در سجده گاه خود نهاد چهل روز از مقام
خود معزول و محجوب شد و دیگری قدم در مسجدی شد
پای چپ فرا پیش نهاد هاتفی بانگ زد که با تو قدم

رحمک الله یعنی سری سقطی ره گفته که ادب ظاهر ترجمان عقل است
و راه بسوی خدا تعالی ادب است در قول و فعل و قصد
قال من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان قصه موسی و خضر را
فراموش مکن کشتی شکستن و جوانی بیگناه کشتن
در علم موسی کژ نمود و در علم خضر راست بود و اعتراض
و انکار موسی سبب هجران گشت سید عالم صلی الله
علیه و آله میفرماید که اگر موسی بر صحبت خضر صبر کردی
و انکار نیاوردی هزار در از علم لدنی بر جان موسی
گشوده شدی و ادب نه دیگر آنکه بی طهارت پیش او
حاضر نشود و بوی خوش بکار برد و پای راست
پیش نهد و بخدمت مشرف شود و سلام بتعظیم کند
و اگر شیخ از بهر او قیام نماید او را نگوید که بنشین و اگر
با او معانقه کند او را نیفشارد و دست که داد و در نیارد
بلکه روی بر سر او نهد و بوسه بر روی پیر نهد و اگر بوسه دهد
ادلن

بر دست و پای او دهد و بر طریق تشهد نزد او نشیند
و سر در پیش افکند و بسیار بر روی او ننگرد و سخن آغاز
نکند تا پیر از او در نخواهد و در روی او نخندد و در میان
سخن او سخن نگوید و آواز بلند نکند و او را ملول نکند از
فضول و تا تواند دست تهی نزد پیر نرود تا بتواند حاجت
دنیا نزد او نبرد و هرگاه پیر گوید که فلان کار را خوب
نکرده عذر نیاورد بلکه بگناه و تقصیر اعتراف نماید و استغفار
کند و هیچ واقعه از وقایع خود را از او پوشیده ندارد
و چون از پیش او برخیزد پای چپ پیش نهد و پشت باو
نکند تا آنکه از نظر او غایب شود و در غیبت و حضور ظاهر و باطن
خود را از هر چه خلاف راه پیر باشد نگاه دارد و هیچ
رونده را از این پنج چیز گریز نیست کم خوردن و کم گفتن
و کم خفتن و از صحبت خلق حذر کردن و کلمه توحید مدام
گفتن بحضور که هر خاطر که غیر حق است در دل راه نیابد

[illegible]

یا از تفرقه باز رهد و اهل صحبت باید صاحب عقل بوده باشد
و خوی نیکو داشته باشد تا از او رنجور نشود و فاسق نباشد
که از خدای تعالی نترسد تا آنکه از شر او ایمن نتواند بود
و دروغ گوی نباشد که صحبت او همه سراب است که دور را
نزدیک و نزدیک را دور کند و بخیل نباشد تا مانع
او باشد از خیرات و هرگاه در صحبت کسی افتادی که
اهل صحبت نبوده باشد نیک خوئی و صبر پیش گیر تا آنکه فرج
آید که اگر او را بسبب بدخوئی رد کنی تو نیز بدخو باشی و چون
اهل صحبت یافت شد ادب آنست که او را حرمت داری
و بچشم تعظیم در روی نگری و او را به تن و مال و جاه بر حقوق تقابك
خود تقدیم کنی و حفظ الغیب او باشی و از غیبت او تکاهل
ورزی و در شکستگی او اصلاح کوشی و راز او فاش نکنی
اگر بر او بخشم باشی و اگر کسی او را بد گوید تو او را باز داری
و اگر بدی او را شنیده باشی با او نگوئی که رسانیدن
دشنام

دشنام دشنام بوده باشد و آنچه از نیکوئی وی
شنیده باشی در حق او باو رسانی تا او شاد شود
و اگر از تو عذر خواهد زود قبول کنی اگر چه دانی که راست
نیست و هیچ بار بروی ننهی و هرگاه باو برخوری نگوئی
که از کجا می آئی و بکجا میروی که شاید نتواند راست
در میان نهاد و هرگاه با یاران نشینی بر بالای دست
ایشان جای مگیر و چون یکی از ایشان بنشین و باید
با دوست و دشمن متواضع باشی بمذلت و با وقار
و هیبت باش بی کبر و بسیار بر چپ و راست خود
منگر و حلقهای هنگامه گیران مایست و چون بنشینی
دور منشین و انگشتها را مشکن و بموی ریش
و انگشتری بازی مکن و پیش مردمان انگشت در بینی
مکن و آب دهن مینداز و در پیش مردمان خلال مکن
و مگس بسیار از روی خود مران و در روی مردمان

دهن دره مکن واگر گریز نباشد دست بدهان باز
واز هرکس سخن نیکو شنوی بسیار تعجب منما و باکس
مزاح مکن و حکایات مضاحکه مگوی و چیزی بسیار مستای
وخود را چون زنان میارای و بسیار سرمه مکش
وچون غلامان خود را انگشتری مدار و در حاجات لجوجی
مکن و اهل خانه را از مقدار مال خویش خبر مکن واگر اندک
باشد در چشم ایشان خوار نماید واگر بسیار باشد
خوشنودی ایشان هرگز نتوان کرد واگر سلطان ترا
التفات کند از او بر حذر باش واگر با تو گستاخی کرد
تو با او گستاخی مکن و با او چنان برفق باش که عبد
در نزد مولی و چون بمجلس داخل شوی هر جا که گشاده
تر باشد جای گیر در مکانی که ترا لایق باشد و آنکس
که در پهلوی تو باشد عذر خواه و چون در میان شهر
میروی با کس سخن مگوی و خنده مکن و بهر جا منگر و چون

نخواهی

نخواهی از بهای او مپرس و خرامان خرامان راه مرو
وچون دیوانگان راه مدو و در همه کارها میانه روی
کن که خیر الامور اوسطها و چون وسواسیان با خود
سخن مگوی و در میان بازار آب و نان مخور واگر
کسی را دوست داری همه راز خود در میان منه واگر
دشمن گیری بیکبارگیش از دل منه و آنچه گفته شد
در اخبار و آثار انبیا و اولیاست
و احوال حکمات
و بالله التو
فیق

بسم الله الرحمن الرحیم

رازق الله را داند نه فلان و رافع رنج گرسنگی و تشنگی را
هم الله داند نه آب و نان و از لقمه غائب غافل نباشد
و تا گرسنگی غالب نشود طعام نخوری و هنوز از گرسنگی

باقی باشد دست از طعام باز گیری و طعام از بهر
قوه طاعت خوری نه از برای لذت و شهوه نفس و زبان
صدق این نیت آنست که سیر نخوری چه سیری سبب
فترتست نه سبب قوت بر طاعت و جز حلال نخوری و آنچه
خدای تعالی داد قانع باشی و طلب زیادتی نکنی و بر ابهای
خوش بلکه بر یک آب اقتصار کنی و نان را عزیز داری
و نشان این باشد که چون نان حاضر آید منتظر نان خورش
نباشی و پیش از طعام دست بشوئی که درویشی ربنا
باز دارد و در اول و آخر بسم الله و الحمد لله بگوئی و اگر
با هر لقمه بگوئی بهتر باشد و در آخر الحمد لله بگوئی نیکو است
و ابتدا و ختم بنمک کنی که کسره بستره و شتاب زده نکنی
و لقمه خورد برداری و بسر انگشت برداری و چون بدهان
نهادی تا بتوانی در نیم زدست خود بگذاری و آنچه در دهان
داری تا فرو نبری دست بلقمه دیگر نیاوری و در خوردن
شتاب

شتاب نکنی گران سخت نکوهیده است و نان را زیاده
از چهار پاره نکنی و دست در آن پاک نکنی و یک لقمه را
دو دفعه در دهان ننهی و هر لقمه که افتاد برداری و از برای
شیطان نگذاری و آنچه بخلال یا انگشت یا از میان
دندانها بر آید فرو نبری و بیندازی چنانکه نظر اهل مجلس
بران نیفتد و آنچه بزبان بیرون آوری فرو نبری
و هر گاه با جماعتی طعام خوری از برای یکی تن یا دو تن
حاضر از انتظار ندهی و چون مهمان باز گردد تا بدر
خانه با ایشان بروی و عذر نخواهی که از کریمان و بخیلان
سودی ندارد و میان درویش و توانگر فرق نگذاری
و اگر شریک اندک خورد او را ترغیب کنی زیاده از سیری
نباید کرد و هر که آب بدست تو بریزد دیوی بگو
طهرک الله من الذنب آداب حلقه چنان نشینند
که در حال تشهد و اگر جای تنگ باشد مجلس وار نشینند

روی بقبله و از روی حضور که فرموده است الله تعالی انا جلیس
من ذکرنی و چند مرتبه صلوات بفرستند و قبله دل را لکیا
کرداند و بذکر لا اله الا الله مشغول شوند و بهم ننکرند
و مراقب هم نباشند با حضور تمام متوجه قلب شوند و خود را
از خواب منع کنند تا انکه بی اختیار بخواب بروند
واللّه عالم قال اللّه تعالی فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد
الا الحیوة الدنیا و قوله و کونوا مع الصادقین و صادقین
اهل ذکرند بجهة جمعیت خاطر در وقت ذکر میان دو ابروی
خود نظر کند و گفته اند بالاعین رات و لا اذان سمعت
و لا خطر علی قلب بشر و تا ممکن باشد بقوت کوبند تا انکه
نور ذکر در قلب او ظاهر و مانند اکسیر مس او را زر سازد
و معلوم است که حقیقة ذکر نه الله است و نه لا اله الا الله
نه تازی نه ترکی نه پارسی است ولکن تذکر است
تا فراموش نکردد غیر حق در حقیقه نیستی ذاکر بدان

چون

چون فراموش شود ما دون او ذاکری چه بجنبانی
زبان ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه
و نحن اقرب الیه من حبل الورید هرکه لنک و کر و کور بود
محرم راز باید هرچه بر او ظاهر شود هیچیک التفات
نکند از نیک و بد و خوب و زشت و بر ذکر کفش ثبات
کند و مواظبت نماید تا انکه ذکر انسی بذکر قدسی بدل
شود موافق حدیث سیروا سیر اضعفکم و کلموا
الناس علی قدر عقولهم قال رسول الله صلعم لا یدخل الجنة
من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر و لا یدخل النار من کان
فی قلبه مثقال ذرة من ایمان و قال الحسد یاکل
الحسنات کما تاکل النار الحطب بدانکه پیغمبر صلعم در تجلی
صفات حق بود که گفت اعوذ برضاک من سخطک
و اعوذ بعفوک من عقابک و در مشاهده ذات بود
که فرمود اعوذ بک منک و از این کلمه معلوم میشود

که اسم و مسمی هر دو یکیست در حدیث وارد است

که دوزخ هل من مزید میگوید حتی یضع الجبار قدمه فیقول

قط قط بعزتک قال النبی صلعم اوحی الله الی داود تخلق

باخلاقی وان من اخلاقی انا الصبور الشکور قال النبی صلعم

ان فی جسد ادم لمضغة ان صلحت صلح سایر الجسد

واذا فسدت فسد لها سایر الجسد الا وهی القلب

قال رسول الله صلعم حکایة عن الله انا عند ظن عبدی وانا معه

حین یذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی بهانه

کرده ام ناز او لیکن هست خبازم ❊ قومی متشکک و قومی بیقین

قومی دگرند فتاده اندر ره دین ناگاه منادیی برآید ز کمین

کی بیخبران راه نه اینست نه این فی سورة الحج یا ایها الناس

ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله

لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا

لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب ما قدروا الله

حق قدره

حق قدره ان الله لقوی عزیز فی سورة الاعراف اورده اند

که اهل مکه گفتند ای محمد صلعم خدا چرا خبر نمیدهد ترا که نرخ اطعمه

و امتعه کی ارزان و گران میشود تا چیزی در ارزانی

بخری و در گرانی بفروشی و فایده و ربح از آن حاصل نمایی

ایه نازل شد قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله

ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی

السوء ان انا الا نذیر مبین لقوم یؤمنون فی سورة الانعام

وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان

یمسسک بخیر فهو علی کل شیء قدیر عن ابی عبد الله علیه السلام

قال من طیب اول النهار لم یزل عقله معه الی اللیل

وقال صلوة لمتطیب افضل من سبعین صلوة بغیر طیب

ایها العشاق گر کس را با ما اقرار نیست ❊ منت ایزد را

که ما را با کسی انکار نیست ❊ ما که میزان عدالت

از میان برداشتیم ❊ با یهود و گبر و ترسا و مجوسم کار نیست

کسانی که بدرا پسندیده اند ندانم زنیکی چه بد دیده اند
عالم فاضل ربانی حضرت سلطان العارفین و برهان
الواصلین شیخ صفی الدین ره و بزرگوار علی ابن طاوس
صاحب کرامات و مقامات بودند شیخ ابن فهد حلی
در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بود و کتب او در دقایق
اسرار مشهور است حضرت شیخ صفی الدین چندین
هزار کس را باین طریقه مستقیمه آورد بدانکه میان اهل سلوک
خلافست در اینکه آیا مضطر و محتاج است سالک بشیخ یا نه
اکثر اختیار کرده اند وجوب آنرا با شیخ خود که عارف
بالله باشد که باین نحو اقرب بهدایت است و بدون او
اقرب است بضلالت محقق مجلسی قدس سره فرموده
که سالک باید عزلت و انقطاع تام داشته باشد و با خلایق
مطلقا الفت نداشته باشد و شب و روز مشغول ذکر
باشد و نماز را با حضور قلب بجا آورد و همیشه رعایت
دلکند

دل کند که در خواطرش چیزی نیاید و اگر در آید بتضرع
و ابتهال رفع آنرا از خدا تعالی طلب نماید و باز مشغول
شود و گاهی مشغول دعا بوده باشد مثل مناجات
خمسه عشر و گاهی متوجه ذکر با الله شود و روایت دیگر شده
از سید الساجدین ع که مناجات خمسه عشر سزاوار است
بر سالک مداومت آن در بعضی اخبار وارد است
اینکه خدای تبارک و تعالی فرموده که عبادت نکرده اند
مرا اکثر خلق زیرا که توهم نموده اند در حال عبادت خدا را
و عبادت نماید او را و حال آنکه او غیر نیست و خواجه نصیر الدین
در رساله خود ذکر کرده که تکلیف بما لا یطاق است عوام را
بلکه کافی است مر ایشان را آنکه بدانند که از برای ایشان
خدائی میباشد که نیست مثل مخلوقات هر چند توهم نماید
او را جسم نورانی بلکه عرفا عاجزند از ادراک کنه افعال چه
جای صفات او و چه جای ذات او و چه خوب گفته حکیم

غزنوی پاک از انها که غافلان کفتند پاک تر زانکه عاقلان کفتند و ذکر کرده سید بزرکوار ابن طاوس ره اینکه بود میانه سید مرتضی و شیخ او مفید مخالفت او در یکصد مسئله یا دویست مسئله که همکی مسئلها در اصول دین بود و از انجمله مفید فرموده که عالم بوده است و لعو نفس محدث شد بحدوث عالم ابدان مع ذلک هیچ یک یکدیکر را تکفیر نکردند

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحلیم الکریم العلی العظیم و الصلوة علی النبی المصطفی والولی المرتضی و عترتهما اصحاب التسلیم و الرضا بدانکه چون مقتضای عبودیت حقیقی اشتغال قلب و قالب عبد است بعبادت معبود باستحقاق و توجه ظاهر و باطن او تا نشنود جز کلام حق را و دیده سر و سر او نه بیند جز کتاب حق را و زبان قلب و قالب او نکوید جز نام حق را تا در سلک فرقه صم

باطن

بکم عمی منسلک نباشد و در تحت زمره لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها مندرج نکردد و همچنین سایر اعضا و جوارح و باطن و ظاهر و باقی حواس و قوی و مدارک و مشاعر لهذا همچنانکه عبادت قلب بعد از تحصیل عقاید حقه اشتغال لسان قلب است بذکر علی الدوام بحسب اجازه صاحب نفس ماذون از امام معصوم کما قال الله تع الا بذکر الله تطمئن القلوب و استغراق عین قلب در مشاهده صور نقوش مکتوبه بر لوح قلب بواسطه قلم اعلی که عبارت از روح اعظم است کما قال سبحانه اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و اشتغال اذن قلب بتلقی واردات والهامات ربانیه و حکم و خطابات سبحانیه را کما قال عز و جل و تعیها اذن واعیة و همچنین عبادت قالب بعد از اقامت ارکان ظاهره شرعیه مشغول ساختن

جوارح وارکان است بجد بت ان صاحب نفس باذن
که شیخ راه وپیر آگاه عبارت ازآن کامل ذی نفوس است همچنین
مشغول ساختن لسان بتلاوت اوراد وارده
از صاحب نفس واجازه شیخ راه ومن ینوب عنه که ماخوذ است
از انفاس واجازات مشایخ سلسله طریقت
ومرشدان راه حقیقه که سلسله اجازه ایشان بیدا بید
ونفسا بنفس منتهی میشود بامام ع وچون مقصود از تحریر
این صحیفه بیان اوراد موظفه است بجهت یکی از فرزندان
باتوفیق اذاقه الله من رحیق التحقیق وان بر دو قسم است
قسمی که مداومت بران نتیجه قرب نوافل ومداومت
بران موجب عروج بر معارج ومنازلست ومهما امکن
ترک نباید کرد تا وقتی معین ومدتی معهود وقسمی
که درهنگام جمعیت واقبال وفرصت وفراغت بال
بان اشتغال باید نمود واگر حضور وجمعیت وفرصت
دو نفر

وفراغت نباشد ترک ان خسران وضرری ندارد
لهذا انچه بیان متصور است درضمن دو فصل ایراد میشود
بعد از مقدمه جامعه ومن الله نعم لامعه مقدمه جامعه
بدان ایعزیز باتوفیق ثبتک الله علی سواء الطریق که سلک
طریق قوم ومناهج صراط مستقیم واشتغال بهیچ عبادات
قلبیه وقالبیه ومداومت بر هیچ طاعت از طاعات جنانیه
ولسانیه وارکانیه بدون حضور نافع نیست وچون بحکم
حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی الا قلب
عبدی المؤمن محل ظهور نور خدا وآینه حضور مولی حقیقة
قلب است که لطیفه ایست ربانی ومجردی است روحانی
وحقیقه قلب روحانی دل صوریست جسمانی که عبارت
از مضغه صنوبریه واقعه در ایسر تجویف صدر است
وهر تجلی معنوی که در قلب معنوی واقع میشود در این قلب
صوری که بمنزله روزنه ان لطیفه ربانی وبمثابه خلیفه ان

مجرد روحانی است صورتی آن مطابق معنی ان و مثال
موافق ان تجلی جلوه گر میگردد و هرگاه ان تجلی از تجلیات
جامعه باشد لاجرم صورة تمثیلیه صورتی جامع خواهد بود
در جمیع صور بحکم خلق الله آدم علی صورته و بر طبق و علم آدم
الاسماء کلها صورت انسان است چنانچه علی ابن موسی
الرضا ع در شرح سکینه قلبیه مذکور در آیه شریفه و هو الذی
انزل السکینه ریح تفوح من الجنة لها وجه کوجه الانسان
وگاه باشد که ان تجلی قلبی بحدی قوة کند که از باطن بظاهر
بروز کند و در خارج متمثل گردد و ملحوظ چشم ظاهر گردد
چنانچه حکایت تمثل جبرئیل بصورت دحیه کلبی از برای
نبی عربی صلعم مشهور و تمثل روح القدس بصورت انسان
مستوی الاجزاء والارکان از برای مریم بنت عمران
در قران مذکور و از جمله انفاس الهیه که از لسان حقایق
ترجمان حضرت فایض الحقایق مولنا ابو عبدالله جعفر

این

ابن محمد الصادق ع ظهور کرده این کلمات شریفه است
که الصورة الانسانیة هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب
المبین الذی کتبه بیده وهی الهیکل الذی بناه بحکمته
وهی مجموع صور العالمین وهی الطریق المستقیم الی کل
خیر وهی الجسر الممدود بین الجنة والنار بنا علی هذه
المقدمات سالک را لازمست که در مجامع احوال و افعال
واقوال وحرکات و سکنات ولهجات و لمسات
ولمحات و در هنگام ذکر و ورد و طاعت و خدمت
مراقب قلب صنوبری باشد تا انواع متمثلات
که از انواع تجلیات بر قلب صنوبری از قلب معنوی
منعکس میگردد و ملحوظ چشم گردد چنانکه عارف فرمود
عجایب نقشها بینی خلاف رومی و چینی اگر با دوست
بنشینی ز دنیا و آخرت غافل و اوله بر صحت این مطلب
از آیات الهیه و اخبار معصومیه باضافه عقلیه و شواهد

کشفیه بسیار است که در اینمقام نمی گنجد و من الله الاعانة والمدد
در ذکر قسمی از اوراد که مداومت بر آن منتج
قرب نوافل و موجب عروج بر معارج و منازلست
و مهما امکن نباید ترک تا وقتی معین و مدتی معهود و چون
بمقتضای حدیث کما تنامون تموتون و کما تستیقظون
تبعثون نوم و یقظه انسان که عبارتست از توجه روح از ظاهر
بباطن و التفات آن از باطن بظاهر نمونه موت و بعثت است
پس بنابراین سالک راه را لازمست که در هنگام انتباه
که غالب اورادی که در این فصل مذکور میشود تعلق باین
دو وقت دارد که صبح از خواب بیدار میشود و از مستی
هشیار (هوشیار) قبل از تکلم و اشتغال بهمه اقوال و افعال
بالتمام بر طبق ایه کریمه ان الله وملئکته یصلون علی النبی
متخلق باخلاق الله و متادب باداب ملائکة الله گردد
چنانکه صباح بامر فالق الاصباح بمقتضای والصبح

اذا تنفس تنفس بنفس رحمانی میگردد سالک نیز تنفس
بنفس رحیمی کرده کلمه محمدیه اجمالیه را بعدد معصومین ع
بر زبان عقیدت ترجمان جاری گرداند و همچنانکه از ظلمت
لیل بیرون آمده داخل نور نهار ظاهر میگردد و بر وفق
کریمه هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات
الی النور و کان بالمؤمنین رحیما بواسطه تاثیر نفس رحیمی
از ظلمات حجب لیالی بیرون امده داخل نهار شود و ظهور
و تجلی و حضور گردد بهمان عدد اقلا باقامه صلوة کبری و
و مراقب سکینه قلب باید بود تا از ادای فریضه فجر فارغ شود
بعد از فراغ بتلاوت ایة العظمه که صراط المستقیم عقاید
حقه است و سر اسرار اصول معارف محتوی در تنزیه
علو ذات تعالی مجده منطوی و نفی تعطیل و تشبیه
و اثبات امر بین الامرین در صفات و نفی جبر و تفویض
و اثبات امر بین الامرین در افعال بشتر اشتغال

نماید و بقرائه کلمه طاهره یعنی سبحه زهرا که کتاب اجمالی معارف
الهیه و علوم ربانیه است مشغول گردد و این دو ورد
یعنی تلاوة آیة العظمة و قرائة سبحه زهرا اختصاص بصلوة
فجر ندارد بلکه بعد از مجموع صلوة خمس بر وجهی که از ائمه
هدی مأثور است باید خوانده شود بعد از آن متخلق بخلق
لاهوتی و متادب باداب ملکوتی گردیده یکدفعه بکلمه محمدیه
اجمالیه متکلم و بنفس رحمانی اجمالی متنفس گردد چون سالک را
از صورت بمعنی انتقال و از ظاهر بباطن التفاتی و
و از شهادت بغیب توجهی پیدا شد و مقرر است که صورت
و ظاهر و شهادت و نبوت محمدیه (ص) و باطن و غیب و معنی
عبارت از ولایت علویه است لهذا باید بعد از تخلق بخلق
حضرت لاهوت و تادب بحضرت ملکوت و استشعار الم
رحمه رحیمیه از حضرت ذات بر صاحب نبوت و اهل رسالت
از ظاهر نبوت بباطن ولایت توجه نموده یکدفعه بکلمه تهلیلیه

که مانند

که مانند کلمه توحید بر نفی و اثبات مشتمل است متکلم نماید و بواسطه
تخلیه اولی اثبات مروت و کرم و کمال و فتوت و نعم و
و جمال از برای ولی حضرت ذو الجلال که الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات و بواسطه
تخلیه ثانیه نفی حول و قوة و سلطنت و قدرت و قهر و قوت
و اختیار و ارادت از برای غیر صاحب اقتدار ملک
اقتدار یعنی صاحب ذو الفقار نماید که الذین امنوا یقاتلون
فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت
فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا
و این نفی و اثبات مجاهده ایست باطنیه و همچنانکه صاحب
مجاهده ظاهریه در مقام نفی کفار و فجار باطن را که عبارت
از جنود جهلیه و نفسیه است نفی مینماید که الا ان حزب الشیطان
هم الخاسرون و ابرار و خیار باطن را که عبارت از جنود

عقلیه علیه است اثبات میفرمایند که الا ان حزب الله هم المفلحون
و بعد از آن از مقام مجاهده بمقام مشاهده عروج نموده
اغیار را بالکلیه فراموش و نقش جمال یار را بر لوح
سینه منقوش فرموده با قبال کلّی و توجه تام متوجه
حضرت ولایت کلّیه گردیده یکدفعه بکلمه علویه اجمالیه
که بسبب اشتمال بر چهار اسم اعظم الاقتدار و محیط
بر چهار قائمه عرش اسرار و چهار رکن کرسی انوار است
تکلّم نماید و چون سالک را بعد از توجه کلّی بحضرت
ولایت کلّیه آثار جلال هویّ ظاهر میشود و نظر بضعف
وجود دل باشد که تزلزل بارکان اطمینان او راه
یابد بحکم لا ملجأ منک الّا الیک باز ملتجی بملجأ ولایت
و مستمسک بعروة الوثقی هدایت گردیده یکدفعه بکلمه
علویه تفصیلیه تکلّم نماید و چون انسان انموزج عالم
کبیر است و از حقایق الوهیه و ولایت و نبوت و اسرار است
ملکوت

ملکوت و جبروت و لاهوت در عالم او نمونه و نشانه
میباشد لاجرم باید اوّل بلسان جبرئیل کلّی روح از جناب
حضرت نبوت کلّیه قلب را که مبعوث بمقاتله کفار
جنود نفس است امر بتولا کردن حضرت ولایت کلّیه
فرموده بفتح باب اوّل کلمه علویه تفصیلیه که مسمّی است
بباب الظاهر و باب النبوة المحمدیة و باب الامر و باب الندا
افتتاح نماید آنگاه بلسان حضرت نبوت کلّیه سرّاً ندا
کرده بدخول باب ثانی از کلمه علویه تفصیلیه که مسمّی است
بباب الباطن و باب الولایة و باب العلویه و باب الامتثال
و باب الاجابة اختتام فرماید تا بواسطه تاییدات ربانیه
الهیه و الهامات ملکوتیه جبروتیه و شفاعات محمدیه نشأة
علویه و جذبات ولویه بر باطن او فائض شود و باید حروف
آخر از کلمه علویه تفصیلیه که مسمّی است بسر مکنون بعدد
عین الجمع مکرر نماید و چون از غلبه نشأة علویه و قوه جذبه

ولویه کار سالک بجائی رسد که عنان سالک از دست
او بیرون رود و مجذوب مطلق اگرچه گلیم خویش را
از امواج خطرات بیرون میاورد و لیکن غریقان شطاط
و بحار جهالت را دستگیری نمیتواند نمود و اگر فاقد ان
سلوک که نتیجه مقام نبوتست از سمایه مرتفع شود راه
افاضه علیا بر سافل و استفاضه سافل از علیا منقطع
گردد چراکه وصول فیض موقوف بر وجود برزخ ذو
جهتین است و متوسط بین العالمین که عبارت
از انسان کامل که نتیجه انسان سالک مجذوب
و مجذوب سالک است منقطع است لهذا سالک باید
از جذب مطلق رجوع بسلوک نموده نشاه شراب
زنجبیل جذب را با کیفیت شراب کافوری سلوک بیامیزد
و عود بمقام نبوت که فرق بعد الجمع است فرموده تا بها
متخلق بخلق لاهوتی و متادب باداب ملکوتی گردیده
یکدفعه

یکدفعه بکلمه محمدیه تفصیلیه که عبارت از نفس رحیمی تفصیلا است
تکلم نماید و کام جان و مذاق روان را از نشاه مقامات
محمدیه اولیه و اوسطیه و اخرویه که مستفاد است از کلمه
جامعه اولنا محمد و اوسطنا محمد و اخرنا محمد صلعم ملتذ فرماید
و چون بواسطه اشتغال بلوازم سلوک و ترتیب قوای
بدنیه قلب را غباری عارض میگردد و حجابی رقیق
چهره خاطر را میپوشاند میباید در خواتیم اعمال و اوراد
موظفه یعنی در ختم سجده شکر نماز عشا با حضور تام و سرا
قلب و توجه تام بحضرت الوهیه ذات تعالی شانه و
و استشفاع از حضرت انسان کامل که جامع میان
ظاهر صورت نبوت محمدیه صلی الله علیه و اله و باطن معنی
ولایت علویست بکلمه فتحیه که مفتاح ابواب کنوز دل است
تکلم نماید اقلا سه دفعه یا پنج دفعه یا هفت دفعه و اگر حضور
وقتی باشد هر قدر که خواهد این کلمه را تکرار نماید میتواند نمود

داور اد فجر و عشا را از زیارت حضرت سید الشهدا و قرة
عین الاولیا سبط النبی صلعم و ابن الولی مولینا ابی عبد الله الحسین
بن علی صلوات الله علیه و علی ابنائه و آبائه الطاهرین و حضرت
مصدر سلاسل الاولیا و منبع ولایة الاوصیا مولانا
ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه ختم نماید و در هنگام
خواب که بموجب النوم اخ الموت مشابه بحالت نزع و احتضار
اموات و مناسب وقت مرگ و توضع حیات و صورت
مقام فنا و مقدمه منزل بقا است باید مختصر وارشیت
خوانیده و تلاوت اوراد صلوة فجر رطب اللسان گردید
یعنی یکدفعه بکلمه محمدیه صلی الله علیه و اله اجمالیه و یکدفعه
بکلمه جبرئیلیه و یکدفعه بکلمه علویه اجمالیه و یکدفعه بکلمه
علویه تفصیلیه بشرط تکرار حرف اخیر که مسماست بستر
مکنون بعدد عین الجمع شود و یکدفعه بکلمه محمدیه تفصیلیه
تکلم نماید انگاه بختم باب قلب بخاتم سکینه صدریه در رقیم

لوح

لوح ناصیه برقم سکینه عقلیه ابواب ظاهره را که مدخل اغیارند
معلق نموده باب باطن که مدخل یار است برخسار خویش
کشاید و در هنگام ختم باب قلب بخاتم سکینه صدریه تشهد
کامل را بختم مذکور منظم سازد بر وجهی که افتتاح تختم با افتتاح
تشهد و اختتام تختم با اختتام تشهد مقارن باشد
باشرایط ماخوذه شفاهیه و در هنگام ترقیم لوح ناصیه برقم
سکینه عقلیه دفعه دیگر بکلمه محمدیه تفصیلیه تکلم نماید بر این وجه
که افتتاح ترقیم با افتتاح تکلم و اختتام ترقیم با اختتام
تکلم مقارن باشد با شرایط مقرره معهوده و چون سکینه
صدریه خلیفه سکینه قلبیه و سکینه عقلیه خلیفه سکینه صدریه است
مناسب اینست که با سکینه قلبیه که نعت بطون او را ثابتست
صلوة کبری که اشاره ببطون محض و دال است بر مصداق
مفهوم انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبهه مقارن
باشد و با سکینه عقلیه که وصف ظهور او را ثابتست ا

کلمهٔ محمدیهٔ تفصیلیه که اشاره است بظهور حروف و دالّ است
بر مظاهر حقهٔ تفصیلیه و مراتب نوریهٔ ظهوریه اولنا و باطنا
و اخرنا مقارن باشد و با سکینهٔ صدریه که جامع است
بین الظهور و البطون و برزخ است بین الغیب و الشهود
تشهد کامل که جامع مراتب الوهیت و رسالت و ولایت
و مشتمل بر مراتب ثلاث غیب مطلق و شهادت
مطلقه و غیب مضافست مقارن باشد تا استیفاء حقوق
منازل و معارج و استقصاء اجابت مقامات و مدارج
بعمل امده باشد بدانکه همچنانکه سالک را مراقبت سکینه
قلبیه که از اعمال مستمرهٔ عین قلب است در هنگام اقامهٔ
صلوة کبری که از فرایض دائمهٔ لسان قلبست علی الدوام
فی اللیالی و الایام در مجامع حرکات و سکنات لازم است
همچنین مراقبت سکینهٔ عقلیه از باطن منتج نشاه جامعه
بین الجذب و السلوک و البطون و الظهور است و گاهی که حجاب

مراقبهٔ قلبیه نشود خالی از تقویتی نه تقوینی نخواهد بود مخفی نماند
در مراقبهٔ سکینهٔ قلبیه که فی الحقیقه توجه بجانب کعبهٔ باطنیه و تولّی
بسوی شطر قبلهٔ معنویه است در هنگام اقامهٔ صلوة کبری
خصوص بر تقدیری که اقامهٔ مذکوره بکلمهٔ سرّ السرّ باشد رموز
خفیهٔ عظیمه و کنوز مخفیهٔ جلیله است که در این مختصر نمی گنجد
و از عنایت مولی منزوی برقیم رساله علیحده میباشد
انشاء الله العلی الاعلی بدانکه مجموع عبادات سالک بعد از
حقوق ارکان شرعیه بر دو قسم است اول اقامهٔ صلوة کبری
و صلوة صغری دویم مراقب سکینهٔ قلبیه و صدریه و عقلیه
و اقامهٔ صلوة کبری از مقوله عبادات لسانیه است قلبا
و لامحاله عبادت سمعیه لازم عبادات لسانیه است
و اقامهٔ صلوة صغری از مقوله عبادات لسانیه است
قالبا از انجا که هرچه لسان قلب بان ناطق گردد سمع
قلب ازان ادا می شود و هرچه لسان قالب بان تکلم نماید اذان

قلب از اسامع کردد و مراقب سکینه قلبیه از مقوله عبادات
بصریه است قلبا و مراقب سکینه عقلیه و صدریه از مقوله
عبادات بصریه است مثالا و خیالا و در اینمقام عبادات
امر کفاییه نیز هست و ان ختم باب قلب است بقلم دو شفتین
اعنی صورت معنی قلب المرء بین الاصبعین و همچنین برقم
لوح ناصیه بقلم مصوره قلبیه که خلیفه ملا اعلی و مظهر اسم
المصور است و مشتمل است بر دو شق جمع و فرق مجملات
هر دو اسم راتق و فاتق کما قال سبحانه او لم یری
الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما
و از این مقام است ظهور قرانی که نزول جمع اجمالی است
و ظهور فرقانی که نزول تفصیلی بیانی است کما قال سبحانه
ان علینا جمعه و قرانه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه و از ان
حقیقه است فصل و جمع یوم القیامه که یوم الجمع و یوم
الفصل عبارت از انست کما قال جل سلطانه هذا یوم الفصل
جمعناکم

جمعناکم والاولین و این بابی عظیم است از علم که مجموع علوم
و صناعات ظاهره و باطنه از ان استخراج میشود و سر
این اعمال لسانیه و سمعیه و بصریه ظاهریه و باطنیه انست
که هر اسم از اسماء الله حسنی است که لامحاله در عالم
غیب حقیقی مجرده وار چون بعالم شهادت ظهور کند
ظهور ان بر دو نوع ممکن است اول ظهور ان در عالم
اصوات و حروف و الفاظ و کلمات که عبارت از اسماء الله
ملفوظی است نوع دویم ظهور در عالم نقوش و خطوط و ارقام
و کتابات که عبارات از اسماء مکتوبه است و همچنین ظهور
اسماء در عالم مثال که خیال حقیقی غیر وهمی و برزخ میان
دو عالم غیب و شهادت است بدو نوع تواند بود اول ظهور
در عالم اصوات و حروف قلبیه که منطوق لسان قلبست
و مسموع سمع قلب نوع دویم ظهور در عالم خطوط و نقوش
قلبیه که مکتوب لوح قلب و ملحوظ عین قلبست و چون سالک

راه حذارا باید مجامع باطن و ظاهر و معنی و قلب و قالب بحق
مشغول باشد باید لسان قلب او باقامه صلوة کبری که نطق
قلبی است مشغول بیاد حق و حضور ذات تعالی شانه باشد
و عین قلب او در مراقبه سکینه قلبیه که رقم قلبی است مستغرق
باشد و لسان قالب او باقامه صلوة صغری که نطق
قالبی است اشتغال نماید و سمع باطن او باستماع صلوة
کبری و سمع ظاهر او باستماع صلوة صغری ملتذ گردد
و لوح ناصیه بنقش سکینه عقلیه منقش باشد تا بهیچ
از اجزاء ظاهره و باطنه او از حقتعالی خالی نباشد و راه
زنان شیاطین الانس و الجن را بهیچ حال و از هیچ منفذ
در او مجال تطرق و نفوذ نماید چنانکه عارف لاریب لسان
الغیب فرموده · من آن نگینم که دم دل بدست اهرمن ندهم
در خزانه مهر تو و خزانه تست · و من الله التوفیق

در ذکر قسمی از اوراد در هنگام جمعیت و اقبال و فرصت و فراغتی

و در باب قلب او که عنوان صدریست برقم سکینه صدریه مرقسم گردد صح

بان

بان اشتغال باید نمود و اگر حضور جمعیت و اقبال و فرصت و فر
و فراغتی نباشد ترک آن مضرتی نباشد بعد از فراغ
از اوراد مذکوره صلوة فجر اگر خواهد کلمه جبرئیلیه را بعدد عین
الجمع بخواند و همچنین آیة القدره را بعدد خمس عین الجمع
مکرر نماید و آیة القدره مشتمل است بر پنج فصل که دال است
بر پنج اصل لهذا چون بعدد خمس عین الجمع خوانده شود
رعایت عدد عین الجمع بعمل آمده باشد و در تلاوت
آیة القدره وجهه قلب را متوجه حضرت قدرة کامله که ید الله
معنویست و لازمه قبض و بسط ظاهر و باطن و اعطا و منع و ا
و معنی بکف کفایت و قبضه ولایت اوست نموده ان
کامل را که مظهر تام مالک الملک و ولایت بخش اولیا
ها دین و ولایت ستان گستاخان راه دین است در
اصطلاح دردکشان مصطبه توحید و جرعه نوشان جام
تجرید بپیر ازدی تعبیر کنند کما قال الحافظ العارف

بر در میکده رندان قلندر باشند ٭ که ستانند و دهند
افسر شاهنشاهی ٭ خشت زیر سر و بر تارک هفت
اختر پای ٭ دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی ٭
و همچنین آیة الاعتراف که مشتمل است بر سه فصل و محتوی است
بر سه اصل بعنوان خطاب یا رب الارباب در مقام حضور
حضرت نور النور علا سلطانه و جل برهانه بعدد عین الجمع
تلاوت نماید و باصل اول اثبات وحدانیة و باصل ثانی
تصدیق تقدس صفات نموده و باصل ثالث
که متضمن اعتراف بظلم نفس است اشاره بعدل او تعالی
نماید تا بمقتضای الاعتراف بالذنب کفارة له یونس وار
از ظلمات بطن حوت طبیعت برآید کما قال سبحانه فاستجبنا
له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و بعد از نماز
عصر کلمه جبرئیلیه را بعدد عین عین الجمع بخواند و بعد از نماز
مغرب بعد فراغ از تلاوت آیة العظمة تامه و تسبیحه زهراء ازآن بر

نموده

بروجهی که در فصل اول نگارش یافته تلاوت سوره
العظمة اشتغال نماید و همچنین بعد از فراغ از نماز عشا
و تلاوت آیه و تسبیحه مذکورتین بقرائة سورة البرکة مشغول
گردد و قرائت سورتین مذکورتین را بقصد اتحاف و اهدا
ارواح طاهره زاکیه و بواطن طیبه علیه عالیه ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و ارواح مؤمنین که در حدیث
ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد
امتحن الله قلبه بالایمان اشاره بکمال درجه و علو مقام ایشان
فرموده اند و در اصطلاح اهل البیت اسم شیعه بایشان
اطلاق میشود و ایشانرا درویشان و فقراء و عرفاء و اولیا
مینامند بعبادت آورده و چون سورتین مذکورتین طولی دارد
بیان دقایق و اسرار هر یک بعضا در این مختصر نمی گنجد
باید با حضور کامل خوانده شود و بارواح قدسیه تحف
الهیم توسل جسته شود که منبع انوار عجیبه و اسرار غریبه است

خواهد بود و در قلب رقتی کامل حاصل خواهد شد بعون الله تعالی
الاعلی و بعد از ان بقرائة سورة النبوة یکدفعه و سورة الولایة
التوحید سه دفعه اشتغال نماید بقصد استعجال ظهور
حضرت صاحب الامر و قصد تقویه دین مبین و تنویر شرع
یقین و اذلال مکذبین بیوم الدین فقطع دابر القوم الذین
ظلموا و الحمد لله **در ذکر بعضی اذکار** رب العالمین در اذکار مکرر
در هنگام وقوع عطسه و مشاهده نور شمع و چراغ اشاره بیان
با یاغ مواظبت آن تر دماغ باید نمود بدانکه چون انتقال
هر نفس از عالمی بدون حضور ظهور صاحب ولایت کلیه
که واسطه ایجاد عوالم و رابطه انعقاد سلسله وجود نبی آدم
و برزخ بین الحدوث و القدم است صورت نمی بندد
چرا که از بلاغت آیات خطب نهج البلاغه که از اخبار
ما ثوره بموجب بعضی احادیث صحیحه که بین الخواص و العوام
مشهور است البته در حین تولید مولدات و در هنگام

تودیع

تودیع حیات حضرت ولایت کلیه بتجلی جلالی و جمالی در موضع
و متولد متجلی میگردد چنانکه عارف لاریب حضرت لسان
الغیب میفرماید این جان عاریت که بحافظ سپرد
دوست ∴ روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم ∴
همچنین در هنگام عود روح ببدن در قبر نیز چون در حقیقه
یکنوع از حیات و ممات و یکی از عوالم انتقالی است ظهور
حضرت ولایت کلیه ضرور و سؤال نکیرین نیز در فرجه
حضور و استیذان از ایشان صورت صدور نبندد
و در این اوقات عود روح ببدن باعث وقوع عطسه
و ظهور آن آفتاب عالمتاب سپهر وجود موجب روشنی
در نظر مودع و منتقل خواهد بود از قرار بعضی احادیث
عیون نکیرین نیز در نظر آنکس در کمال ضوء و روشنی
خواهد بود و از انجا که بموجب براهین محکمه طبیعه انسان
از امور معتادیه منصرف نمیگردد و بر سالک طریق

حق لازم و متذکرین متحقق و متحتم است که همواره در حین وقوع
عطسه بقرائت آیة الاستشهاد که در حقیقه اقرار بعبودیت
و استشهار بران معنی از ان حضرتست مواظبت نماید تا در حین
که بعلت معاودت روح ببدن منعطش خواهد گردید بعنوان
عادت زبان آن بهمان قرائت جاری و از حضرت
ولایت کلیه و حضرات تکبیرین استشهادت بر عبودیت خود
و ربوبیت رب الارباب معاونت و یاری طلب نماید و پیوسته
در هنگام مشاهده شمع و چراغ ببیان عقاید حقه اسلامیه
رطب اللسان گردد تا در هنگامیکه بظهور آفتاب جمال
مولی حشمتش روشن و الضیاء شمع تکبیرین بزم عود محفل
قربتش مزین گردد و سطوت ظهور نور النور تزلزل در ارکان
حواس او بنیداخته صولت وقوع آن واقعه آتش
چون وحشت زدهگان خاموش ساخته قبل از استیلا
باعتبار سایر احوال ببیان عقاید حقه اسلامیه اشتغال

بز

نماید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله
اجمعین و صلوات الله علی الائمة الطاهرین الهادین
المهدیین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اتم کبریت الاحمر
فی طریقه سلسله العلیه حضرت شاه نعمة الله ولی قدس
سره خیال روی تو بر کارگاه دیده کشیدم ؛
بصورت تو جمالی ندیدم و نشنیدم ؛ و رب جوهر علم
لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا چون خلیل
آمد خیال یار من ؛ ظاهرش بت باطن او بت شکن ؛
تراب اقدام اولیاء الله اقل الثقلین ابن محمد محمد حسین عفی الله
عنهما فی الدارین از انکه بهشتی صفتی داغ نکرده است
گر از نه دوزخ کششش خام بر آید آنکس که سلسله مجاهده را
از اهل مجاهده نیافته باشد اگر بخودی خود چند سال
در دوزخ مجاهده سوخته هنگام بیرون آمدن آن خام خواهد
بود گدائی رنجها طرفه اکسیریست گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

لابد من امور اربعة التوبة من جميع المعاصي والعهد مع الشيخ
يعني امتثاله من اوامره ونواهيه والذكر والفكر وحين الذكر
بتصور القلب بصورة الورد وقبل النوم استعاذة و بسمله
وحمد و توحيد ولافتی اه یا علی یا ایلیا اه نادعلی اه شهادات
ثلثه نقش صور بحيث يقع الثدي الايسر على حلقه العين
والايمن على وسط اللام وكذا النقش الناصيه مصليا
على النبي واله بحيث تيم اسم الرضا ع في العين واسم
صاحب الزمان ع في اللام والباقيه في الياء وبعد الانتباه
صلوات ۴ ا ذکر خفی صیقلی ۴ ا وبعد صلوة الفجر استعاذه
وایة الکرسی و تسبیح زهرا ۴ و بسمله و صلوة کبیر ولافتی اه
ویا علی ویا ایلیا اه ونادعلی ویا علی ۱۰ ا و صلوات
کبیر ولافتی اه با و قل اللهم ۲۲ ولا اله الا انت ۱۰ ا
و زیارتین وبعد صلوة الظهر استعاذه ایة الکرسی اه
تسبیح زهرا ۴ وبعد صلوة العصر تسبیح الزهرا ع
ولافتی

ولافتی با و بعد صلوة المغرب استعاذه وایة الکرسی و تسبیح
زهرا ع و سوره اذا وقعت و بعد صلوة العشا تسبیح
زهرا و لافتی با و سوره الملک و صلوات کبیر و در سجده ۳
یا ۵ یا ۷ مرتبه یا مسبب الاسباب یا مفتح القلوب
بعد از ان نماز وتیره بعد از ان یک حمد و سه مرتبه توحید
بر ارواح ائمه طاهرین و استادان سلسله و بعد از ان زیارتین

والسلام علیکم ورحمة الله

بجهة علم کشفی

الا فتی چند ترتیب داده اند ذکر و فکر و مراقبه و رابطه واذکر
ربک فی نفسک تضرعا وخیفه ودون الجهر من القول
بالغدو والاصال و تتمه آیه کریمه ولاتکن من الغافلین
اشاره بمراقبه است و بهترین انواع ان آنست که مراقب
معنی وانه بکل شیء علیم باشد و هر کسی را طریقی درخورا
ونسبه بهر کس قسمی انفع است اما رابطه آنست که لازم

تکمیل محبت مرشد باشد بخود و استکمال محبت خود
باو و مقصود اعلا از توجه آنست بتوسط او بتدریج نور
امام ع در قلب خود مشاهده نماید قال الصادق ع
من لم یکن قرین مرشد لتمکن عدوه من عنقه و فکر بمعنی این کلام
تر ا یک بند پس در رهبر دو عالم که بر باید زجانت غم خدا دام
سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین

تشهد کامل

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمد عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و اشهد
ان علیا امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و الائمة
صلوات الله علیهم اجمعین امامی و امام العالمین
کلمه محمدیه تفضیلیه اللهم صل علی المصطفی محمد و المرتضی
علی و البتول فاطمه و السبطین الحسن و الحسین و صل

علی زن

علی زین العباد علی و الباقر محمد و الصادق جعفر و الکاظم
موسی و الرضا علی و التقی محمد و النقی علی و الزکی العسکری
و صل علی مهدی الهادی و خلیفة الرحمن و قاطع البرهان
صاحب العصر و الامر و الزمان صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین علویه الباقیة یا علی یا ایلیا یا ابا الحسن یا ابا تراب
عقاید حقه الله جل جلاله الهنا محمد صلی الله علیه و اله
نبینا علی علیه السلام امامنا و الاسلام دیننا و القرآن
کتابنا و الکعبة قبلتنا و المؤمنون اخواننا علویه تفضیلیه
ناد علیا مظهر العجایب سراسر که نقش صیقل کو بند
نقش علی در دلت است بان تفضیلت کلمه فتحیه
یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب ایة القدرة قل
اللهم مالک الملک سورة العظمة اذا وقعت الواقعة تبرکمند
حضرت ولایت ایة الاستشهاد انی آمنت الایه کلمه جبرئیل امین
الاعلی ایة الاعتراف لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

(اخبار)

(رسالة ملا محسن فیض) عربی – خطی – مؤلف (ملا محسن فیض)

متوفی ۱۰۹۱ – (هدیة الاحباب) ص ۲۳۳

در اهمیت ذکر پروردگار عالم نوشته دو دروس شرح (الصدرات)

(اول نسخه) (ایاک بالسعی وایاه المتکل)

(آخر نسخه) (فوتم بالخیر والسعادة والسلامه)

و در آخر این رساله ۳ ورق است که راجع به [illegible] از حضرت

ثامن الائمه علیه السلام [illegible] بعد به چیزهای متفرقه

(آخر نسخه) فی ۲۶ شهر [illegible] الحرام ۱۲۹۵

جلاء القلوب

(لحوم [illegible] ص ۱۲۳)

۸ برگ

ویثربه

ویثربه فی حرکته وسکناته کالعاشق المستهتر المقصور الهم

فیمن یهواه فقد ورد اکثروا ذکر واذکر الله حتی یقولوا مجنون

قال الله سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً

وسبحوه بکرة واصیلا وقال واذکروا فی اذکرکم وقال

واذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاماً وقعوداً وقال رجال

لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وقال فی ذم قوم ولا

یذکرون الله الا قلیلا وقال انیبوا الی ربکم وقال ان

فی ذلک لآیة لکل عبد منیب والآیة هی الرجوع الی الله عن

النبی صه من اکثر ذکر الله احبه الله وقال من احب ان یرتع فی

ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله وقال سبق المفردون قبل من هم

قال المستهترون بذکر الله وضع عنهم اوزارهم فوردوا

یوم القیمة خفافاً وقال الباقر ما اعمل عبد ذکر الله اربعین

یوماً الا زهده فی الدنیا وبصره داءها ودواءها واثبت

الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وعن الصادق ما من شیء

رساله مرحوم ملا محسن فیض ره

بسم الله الرحمن الرحیم

یا من به السلوی والیه المشتکی لا تخلنا من ذکراک ولا تحرمنا
زلفاک وآنسنا بالذکر الخفی وقربنا الیک بالسعی المرضی
وصل علی من اتخذته حبیبا ومن جعلته الیک قریبا اما بعد
فیقول محسن بن مرتضی عفی عنهما قد جاءکم جلاء قلوبکم تعول
سدید فیه ذکر لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
تجلی من وراء استار الغیوب منبهها علی انواع اذکار
القلوب وعلی ان دوام الذکر یورث المحبة والانس ویزلف
الی جناب القدس فابرزته لاخوانی فی الله لعل الله
یشرکنی فی اجورهم اذا عملوا بمقتضاه وفیه ستة فصول

الفصل الاول فی الحث علی دوام الذکر وبیان انواعه
ینبغی للعبد ان لا یغفل عن ذکر الله فی شیء من الاحوال
والساعات والاوقات بل یکون متذکرا الله علی الدوام او فی اکثر الاوقات
یذکره فی قیامه وقعوده وعلی جنبه فی خلائه وملائه وفی اکله

ویزبه

وشربه فی حرکته وسکناته کالعاشق المستهتر المقصور الهم
فیمن یهواه فقد ورد اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون
قال الله سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
وسبحوه بکرة واصیلا وقال واذکرونی اذکرکم وقال
واذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما وقعودا وقال رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله وقال فی ذم قوم ولا
یذکرون الله الا قلیلا وقال انیبوا الی ربکم وقال ان
فی ذلک لآیة لکل عبد منیب والانابة هی الرجوع الی الله وعن
النبی ص من اکثر ذکر الله احبه الله وقال من احب ان یرتع فی
ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله وقال سبق المفردون قیل من هم
قال المستهترون بذکر الله وضع عنهم اوزارهم فوردوا
یوم القیمة خفافا وقال الباقر ع ما اخلص عبد ذکر الله اربعین
یوما الا زهده فی الدنیا وبصره داءها ودواءها واثبت
الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وعن الصادق ع ما من شیء

الا وله حد ينتهي اليه الا الذكر فليس له حد ينتهي اليه قال وكان
ابي كثير الذكر لقد كنت امشي معه وانه ليذكر الله واكل الطعام
وانه ليذكر الله ولقد كان يحدث القوم ولا يشغله ذلك
عن ذكر الله وكنت ارى لسانه لازقا بحنكه يقول لا اله الا الله
والذكر باللسان وحده او بالقلب وحده او بكليهما والاول
قليل الجدوى جدا وانما الذكر النافع الاخيران وبهما الا انه اذا
قصد بيانهما وبهما على انواع شتى الاول ان يسبح الله ويحمده
ويهلله ويكبره ويمجده ويدعوه ويناجيه ويتلو الكتاب كانه
نزل فيه مع احضار القلب لمعانيها والتدبر بخافيها والتنبيه
لما اودع فيها بحيث يظهر آثاره على الاعضاء كانه قد اشرف
على اللقاء فقد ورد الاحسان ان تعبد الله كانك تراه
فان لم تكن تراه فانه يراك الثاني ان يحضر قلبه ما انعم الله به عليه
من النعم الدنيوية والاخروية فيشكر الله عليه بقلبه بان يعلم
ان تلك النعمة من الله تع وحده لا من غيره وانه سبحانه

انما انعم

انما انعم بها عليه ليصرفها فيما خلقت له فيسعى بتمام جهده
ان لا يصرفها في غيره ثم يفرح بها بجنانه ويحمد الله تعالى
فان التحميد باللسان تمام الشكر بالقلب وكذلك يفعل
عند تجدد كل نعمة او تذكرها ويسجد سجدة الشكر ثم ان كان
قد صرف نعمة من نعم الله في غير مصرفها استغفر الله وتاب
وتندم عليه واناب وتدارك بقدر الوسع والامكان في
باب الثالث ان يحضر في قلبه كل طاعة امره الله تع بالاتيان
بها ثم ينظر فان كان قد امتثل الامر على وجهه شكر الله تع
بقلبه ولسانه وعد التوفيق للامتثال منها بان يعلم انه لولا
فضل الله عليه ورحمته بالتوفيق بالاتيان بها بتيسير اسبابها
له لما امكنه ان يمتثل وان كان قد قصر بالاتيان بالطاعة
من اصلها او لم يات بها على وجهها تدارك تقصيره
بتمام جهده وتاب ورجع واناب الرابع ان يحضر في قلبه
كل معصية نهاه الله عنه ولم يمتثل نهي الله بل ارتكب المعصية

عمداً او خطاء فاستغفر الله منها وتاب اليه واتى بحسنة
تمحوها فقد ورد اتبع السيئة بالحسنة تمحها وان كانت
المعصية تفويت حق من حقوق الناس تداركها بارضاء
صاحبه كيف تيسر وسعى سعيا بليغا فى ذلك وان خطر
بباله معصية لم يات بها شكر الله تعالى على توفيقه على تركها
وعصمته اياه عنها **الخامس** ان يذكر الله فى نفسه اذا عرض
له امر من الامور فان كان طاعة لله اتى بها وان معصية
تركها وهذا من اشد ما فرض الله على خلقه ذكر الله تعالى كثيرا
ثم قال لا اعنى سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر وان
كان منه ولكن ذكر الله عند ما احل وحرم فان طاعة عمل بها
وان معصية تركها وسئل عن قوله عز وجل وقدمنا الى
ما عملوا فجعلناه هباء منثورا قال اما والله ان كانت اعمالهم
اشد بياضا من القباطى ولكن اذا عرض لهم الحرام لم يدعوه
وعن النبى صلعم من ترك المعصية لله مخافة الله ارضاه الله يوم
القيمة

القيمة **السادس** ان يذكر الله تعالى بالتفكر فى صنايعه والائه
نبه بالتفكر قلبك وجاف عن الليل جنبك واتق الله
ربك وهذا التفكر انما يكون لكل احد بحسب عقله وفهمه
ورتبته فتفكر اولى الالباب انما يكون فى افعال الله وعجايب
صنعه وبدايع امره فى خلقه وما ينبه على جلاله وكبريائه
وتقدسه وتعاليه وفى لطايف نعمائه واياديه وما يدل على كمال
علمه وحكمته وقدرته ونفاذ مشيته واحاطته بالاشياء
ومعصيته لها ونحو ذلك قال الله تعالى ان فى خلق السموات
والارض واختلاف الليل والنهار الى قوله فقنا عذاب
النار وقال ومن اياته فى مواضع كثيرة من القران فتلك
الايات هى مجارى الفكر فى الله وفى قدرته وفى امره
وتفكر انما يكون فى المعاملة بينهم وبين ربهم فى حسناتهم
وسيئاتهم وفيما يفعل بهم من اللطف والاحسان
والحلم والعفو وغير ذلك فانه اذا تفكر العبد فى حسناته

هل هي تامة او ناقصة موافقة للسنة او مخالفة لها خالصة
عن الشرك والشك او مشوبة يدعوه لا محالة هذا التفكر الى
اصلاحها وتدارك ما فيها من الخلل وكذا اذا تفكر في سيئاته
وما يترتب عليها من العقوبات والبعد من الله سبحانه يدعوه
ذلك الى الانتهاء عنها وتدارك ما اتى بها بالتوبة والندم
واذا تفكر في صفات الله وافعاله من لطفه بعباده واحسانه
اليهم بسوابق النعماء وبسط الآلاء والتكليف دون الطاقة
والوعد بعمل قليل بثواب جزيل وتسخيره له ما في السموات
والارض وما بينهما الى غير ذلك يدعوه ذلك لا محالة الى البر
والعمل به والرغبة في الطاعات والانتهاء عن المعاصي
واليه اشار امير المؤمنين ع بقوله التفكر يدعو الى البر
والعمل به وتفكر العامة هو المشار اليه بقول الصادق ع حيث
سئل عما يروي الناس ان تفكر ساعة خير من قيام
ليلة قيل كيف يتفكر قال يمر بالخربة او بالدار فيقول

اين

اين ساكنوك بانوك ما لك لا تتكلمين فان امثال هذا التفكر
تؤدي الى ذكر الله والدار الآخرة بالقلب **السابع** ان يذكر الله
بالتامل في العلوم الالهية والمعارف اليقينية بمطالعة
الكتب المصنفة فيها او بمذاكرتها مع اهلها او بالافادة
والاستفادة والارشاد والاسترشاد فان ذلك
نوع من انواع الاذكار وهذه الانواع اذا اجتمع كلها او جلها
وانضم بعضها الى البعض يؤثر في تنوير القلب وصفائه تاثيرا
بليغا والتذكر القلبي اذا صار خلقا وديدنا يؤدي الى الاركان
باستيلاء الخشوع عليها كانه بين يدي ملك عظيم ويجب
يكون كل من نظر اليه يذكر الله بآثار خضوعه وخشيته كما اشار
اليه عيسى ع حين سئل من نجالس قال جالسوا من يذكركم الله
رؤيته ويزيد في علمكم كلامه

الفصل الثاني

في ان الذكر والحب
منازل اعلم ان للذكر اولا وآخرا فاوله يوجب الحب
والانس وآخره يوجب الانس والحب والمطلوب ذلك

الانس فان العبد فى بداية الامر يكون متكلفا بصرف قلبه ولسانه
عن الوساوس الى ذكر الله فان وفق للمداومة انس به وانغرس
فى قلبه حب المذكور ومن احب شيئا اكثر ذكره ومن اكثر
ذكر شئ وان كان متكلفا احبه ثم اذا حصل الانس
بذكر الله انقطع عن غير الله وما سوى الله يفارقه عند الموت
ولا يبقى الا ذكر الله وان كان قد انس تمتع وتلذذ بها
بانقطاع العوائق الصارفة عنه او ضروريات الحاجات
فى الحيوة الدنيا قصد عن ذكر الله ولا يبقى بعد الموت عائق
فكانه خلى بينه وبين محبوبه فعظمت غبطته وتخلص عن السجن
الذى كان ممنوعا فيه عما به انسه وهذا الانس يتلذذ به
العبد بعد موته الى ان ينزل الى جوار الله ويترقى من الذكر
الى اللقاء **الفصل الثالث** فى ان المحبة اعلى المقامات
اعلم ان المحبة هى الغاية القصوى من المقامات والذروة
العليا فما بعدها مقام الا وهو ثمرة من ثمراتها كالشوق والانس

ولا قبلها

ولا قبلها مقام الا وهى مقدمة من مقدماتها كالصبر والزهد
وساير المقامات وان عز وجودها فلم تخلوا القلوب عن
الايمان بامكانها فاما محبة الله عز وجل فقد عز الايمان
بها حتى انكر بعض اهل العلم امكانها فقال لا معنى لها
الا المواظبة على طاعة الله واما حقيقة المحبة فمح الا مع الجنس
والمثل ولما انكروا المحبة انكروا الانس والشوق ولذة
المناجاة وساير لوازم الحب وتوابعه مع ما فى القران
والحديث بما هو ناص على ثبوت حقيقة المحبة ولوازمها
لله تع من غير قبول للتاويل قال الله تع يحبهم ويحبونه
وقال والذين امنوا اشد حبا لله وقال قل ان كان
اباؤكم وابناؤكم واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واموال
اقترفتموها وتجارة تخشون كسادها ومساكن ترضونها
احب اليكم من الله ورسوله وجهاد فى سبيله فتربصوا
حتى ياتى الله بامره وقال النبى صه لا يؤمن احدكم حتى يكون الله

ورسوله احب اليه مما سواه وقال فی دعائه اللهم ارزقنی
حبک وحب من یحبک وحب ما یقربنی الی حبک واجعل
حبک احب الی من الماء البارد وقال امیر المؤمنین ع
فی بعض ادعیته فهبنی یا الهی وسیدی ومولای وربی
صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک وقال الامام
الحسین ع سید الشهداء یا من اذاق احباءه حلاوة المؤانسة
فقاموا بین یدیه متملقین وفی مناجاة الانجیلیة المنسوبة
الی السجاد ع فقال وعزتک لقد احببتک محبة استقرت
فی قلبی حلاوتها وانست نفسی ببشارتها ومحال فی عدل
اقضیتک ان تسد اسباب رحمتک عن معتقدی
محبتک الی غیر ذلک من امثال هذه وهی اکثر من ان
تحصی

الفصل الرابع فی بیان کمال المحبة واستلزامه
دوام الشوق وذکر صفات المشتاق اعلم ان کمال
المحبة ان یحب الله بکل قلبه وما دام یلتفت الی غیره فزاویة

لعقد ع

قلبه

قلبه مشغولة بغیره فبقدر ما یشتغل بغیر الله ینقص منه حب الله
الا ان یکون التفاته الی الغیر من حیث انه صنع الله وفعله ومظهر
من مظاهر اسماء الله والشوق لا یسکن قط ولا سیما الممکن
یری فوقه درجات کثیرة وقال تع یسعی نورهم بین ایدیهم
وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا وفی مصباح الشریعة
قال الصادق ع المشتاق لا یشتهی طعاما ولا یلتذ بشراب
ولا یستطیب رقادا ویعبد الله لیلا ونهارا رجاء بان
یصل الی ما یشتاق الیه ویناجیه بلسان شوقه معبرا عما
فی سریرته کما اخبر الله عن موسی بن عمران فی میعاد ربه
بقوله وعجلت الیک رب لترضی وفسر النبی ص عن حاله
انه ما اکل ولا شرب ولا اشتهی شیئا من ذلک فی ذهابه
ومجیئه اربعین یوما شوقا وفی علل الشرایع عن النبی ص ان
شعیبا بکی من حب الله حتی عمی فرد الله علیه بصره فلما کانت
الرابعة اوحی الله الیه یا شعیب الی ما یکون هذا ابدا منک

ان يكن هذا خوفا من النار فقد اجرتك وان يكن شوقا الى الجنة
فقد ابحتك فقال الهي وسيدي انت تعلم اني ما بكيت
خوفا من نارك ولا شوقا الى جنتك وعند حبك على قلبي فلست
اصبر او اراك فاوحى الله جل جلاله اما اذا كان هذا كذا فمن
هذا ساخدمك كليمي موسى بن عمران الفصل الخامس في ان
محبة الله عز وجل ابدا في عرصة المريد قال بعض ان محب
شيء من الاشياء مشتاق اليه هائم به فانه متى وصل
ونال ما يهواه منه وبلغ حاجته من الاستمتاع به والتلذذ
بقربه فانه لا بد ان يفارقه ويمله او يتغير عليه ويذهب تلك
الحلاوة ويتلاشى تلك البشاشة ويخمد لهب ذلك الاشتياق
والهيجان اليه الا المحبين لله عز وجل من المؤمنين والمشتاقين
اليه من عباده المخلصين فان لهم كل يوم من محبوبهم قربه
ومزيد انس بلا نهاية ولا غاية والى المحبين بسواه اشار
بقوله عز وجل كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء حتى جاءه

لم يجده

لم يجده شيئا ثم عطف نحو محبيه فقال ووجد الله
عنده فوفاه حسابه والله سريع الحساب الفصل السادس
في الانموذج من الابيات التي قلت في المحبة ونسيان
الخلق والاستغراق بذكر الله والاستهتار به فمنها
عجبت لمن يقول ذكرت ربي ∴ وهل انسى فاذكر
ما نسيت ∴ شربت الحب كاسا بعد كاس ∴ فما
نفد الشراب ولا رويت ∴ وايضا والله ما طلعت
الشمس ولا غربت ∴ الا وانت مني نفسي ووسواسي ∴
ولا تنفست محزونا ولا فرحا ∴ الا وذكرك مقرون بانفاسي
ولا شربت لذيذ الماء من عطش ∴ الا وجدت خيالا منك
في الكاس ∴ ولا جلست الى قوم احدثهم ∴ الا وانت
حديثي بين جلاسي ∴ لولا نسيتم لذكراكم برحتني ∴
لكنت محترقا من حر انفاسي ∴ ولو قدرت على الاتيان
زرتكم ∴ حبوا على الوجه لا مشيا على الراس ∴ يا ساقي

القوم ان دارت الی فلا ❊ تمزج فانی بدمعی امزج کاسی
ویافتی القوم ان غنیت من طرب ❊ فغن واخزنا من
قلبک القاسی ❊ مالی وللناس لم یلحوننی سفهاً ❊ روحی
بجبی وروح الناس للناس ❊ ومنها ترکت الخلق
طراً فی هواکا ❊ وایتمت العیال لکی اراکا ❊ ولو قطعتنی بالحب
اربا ❊ لما حن الفؤاد الی سواکا ❊ یا من هو لی اقرب
من حبل وریدی ❊ فی حبک فارقت قریبی وبعیدی،
کندم دل از اغیار وبدادم بتوای یار، زان روی کر
قفل در دلرا تو کلیدی ❊ من سافر لابد له منک فلا
الا سفری عندک زادی ومزیدی ❊ انعامک قدیم و
احسانک قدیم، عصیانک یا ربنا غیر سدیدی،
ان نحن عصیناک فبه معترفونا ❊ غفرانک یا ربنا
غیر بعیدی ❊ تو دو خنی آنرا که به بیهوده دریدم، هم دوخته
بیهوده ما تو دریدی، چون خواهش تو خواهش ما را
نگذارد

نگذارد، خواهش تو داریم کن آنرا که مریدی، ای زیر
قدم حکم تو شد خاک سر فیض، تا بشنود از تو شهدا فی
وعیدی، ومنها ما انشدته الیه بر یاد خوشت خسبم،
در خواب خوشت بینم، از خواب چو برخیزم، اول تو بیاد
آئی، اللهم نور ظاهری بطاعتک وباطنی بمحبتک
وقلبی بمعرفتک وروحی بمشاهدتک وسری باستقلال
اتصال حضرتک یا ذالجلال والاکرام بمنک وجودک

قد تم بالخیر والسعادة
والسلامة

للشیخ ابی جنید ره

رب ورقاء هتوف فی الدجی ❊ ذات شجو صدحت فی فنن

فبکائی ربما ارقها ❊ وبکاها ربما ارقنی
فلقد اشکوا فما افهمها ❊ ولقد تشکوا فما تفهمنی
غیر انی بالجوی اعرفها ❊ وهی ایضا بالجوی تعرفنی
ذکرت الفا ودهراً صالحا ❊ فبکت شجوا وهاجت شجنی

در معنی حدیث حضرت الرضا

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین
اما بعد یقول الفقیر المحتاج الی فیض ربه الرضی محمد حسن بن
احمد النطری لقد سالنی ایها العالم الموفق والاخ
الصادق المصدق ان ابین لک حدیثا غامضا قد
قرات علی وقد عجزت عن حله افکار الجمهور وقصرت
عن درکه مدارک الفحول فها انا ذا مع تفرق البال واختلال
احوالی مجیب سؤالک ومحررا وسع لی ولک فانا نرجوا ان
تکون لنا الی مشکوة الولایة سبیل وان تکون لنا
خیر مرشد ودلیل ثم انی معرض عن تفسیر لغاته وسهل
المضل من مفرداته فان کتب اللغة بها مشحونة بل للعالم
مسلک معلومة تکشف بحل رموزه ونکاته وتبیین زبره
وبلیاته وتبیر غوامضه ومشکلاته والاصلاح بین متنافی آته
ومناقضاته فبالله الحق نستعین وبمصباح الولایة نستبین

فاستعذ

فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم الحدیث سئل
راس الجالوت مولینا الرضا ع فقال یا مولای ما الکفر
وما الایمان وما الکفران وما الشیطانان اللذان کلاهما
المرجان وقد نطق کلام الرحمن بما قلت حیث قال
فی سورة الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان
سمع ع — فلما الرضا کلامه لم یحر جوابا ونکت باصبعه الارض واطرق
ملیا فلما رای راس الجالوت سکونه حمله علی وشجعه
نفسه لسؤال آخر فقال یا رئیس المسلمین ما الواحد
المتکثر والمتکثر المتوحد والموجد الموجد والجاری المنجمد
والناقص الزاید فلما سمع الرضا ع ورای تسویل نفسه
له یا بن ابیه ای شیء تقول وعمن تقول ولمن تقول
بیننا انت انت ضرنا نحن نحن فهذا جواب موجز واما
الجواب المفصل فاقول ان کنت الداری والحمد لله
الباری ان الکفر کفران کفر بالله وکفر بالشیطان وهما

الشيئان المقبولان المردودان لاحدهما الجنة ولاحدهما النيران وهما الشيئان المتفقان المختلفان وهما البحران ونص به القران حيث قال مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان فباى آلاء ربكما تكذبان وبعلم قولنا من كان من نسخ الانسان وبما قلنا جواب باقى سؤالك والحمد لله الرحمن مع الصلوة على رسوله المبعوث على الانس والجان اقول ولقد رايت الحديث بعد وروده على فى ظهر كتاب عتيق على يد عالم باختلاف عبارة بهوان بعد قوله فى السؤال وما الكفران وما الجنة والنيران وايضا بعد قوله فى سورة الرحمن خلق الانسان علمه البيان بدون اول السورة والمضمون واحد ولما متحد فهذا الحديث كما ترى لشدة غموضه وكثرة رموزه بيانه على الاغلب من اهل الفضل صعب عسير وانه علينا بفضل الله سهل يسير فاذا تفرق بك السبل فاسلك سهله

فاذا

فاذا جهلك فاطلب اهله فاسمع بيانى وتوغل فى تبيانى والله الهادى واليه المصير من المحقق الثابت فى الحكمة الالهية والشرايع النبوية ان الحقيقة الانسانية الساريه فى جميع الافراد خلقت ذات صورة مركبة وتلك الصورة المركبة مركبة من صورتين صورة روحانية بها تكون قابلة للفيض من المبدء الاعلى وصورة شيطانية بها تصير حاصلة للشرور فى المنزل الاولى كما قال تعالى فى اى صورة ما شاء ركبك وذى جناحين يأخذ بها الطلب وتحصيل اللذات وبالاخر ينيا فرو يدفع المضرات وذو وجهين وجه الى عالم القدس والنور ووجه الى عالم الظلم والشرور فهذه الصورة اذا كملت قواها في صورتها الروحانية تصير متوجها الى ذروة البهاء والنور وتطير بجناحيها هذين الى مقام العيش والسرور مع بقاء صورتها الاخرى تابعة لها فى غاية الدثور فهى كما قال الله الملك الغفور فاما من ثقلت موازينه

فهو في عيشة رضية واذا اصلحت آثارها في صورة الشيطانية
تصير مواخذة لحضيض الظلمة والسجين وتنزل بجناحها
دنيك الى مثوى المتكبرين مع ضعف صورتها
الاخرى وبقائها كالمسجون الحزين فهي كما قال الله
الملك المبين واما من خفت موازينه فامه هاوية فالانسان
مركب من جزء نوري يكتسب به الجنان ومن جزء ناري
يستحق النيران بل الجنة والنار في وجوده مجتمعان
متفقان في الخلقة مختلفان متنافران بالحقيقة فهو
كما قال سبحانه لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم
ثم رددناه اسفل سافلين فصار من جهة جزئه النوري
قابلا للتعليم الالهي بالنفس الرحماني كما قال سبحانه علمه البيان
وعلم آدم الاسماء كلها ومن جهة جزئه الناري يكون في غاية
الضعف والنيران كما قال سبحانه خلق الانسان ضعيفا
وان الانسان لفي خسر ثم انه السبب في نيك الجناحين

صار ظلوما

صار ظلوما جهولا كما صرح به التنزيل لانه اذا طلب السمو الى
عالم الملكوت ويرى نفسه ثقيلة يقوى على الظلم بها ودفع
ثقلها حتى يجعل خفيفا واذا برز له صورا روحانية من العالم
الروحي يطلبها حتى يعشقها عشقا مفرطا فيجهل ما سواها
حتى نفسه فليتصل بهذا العالم ويستفيض من وجه النوراني
من ينبوع الوحدة ومنبع الفيض والكمال ويفيض بوجهه
الى ما تحته من عالم الكثرة وباحسن حال فهو من حيث صدوره
عن الواحد الحقيقي وبقائه واحد الذات ومن حيث
مصدريته للكثرات متكثر الجهات ولكفى سرا منا هذا المقام
التكلمة بذلك الموجز من الكلام والله المستعان وعليه
التكلان اعلم اولا ان سؤال السائل يجب
ان يكون مطابقا لاعتقاده او لاعتقاد المخاطب او اعتقادهما
وبدونها يقع السؤال لغوا او من باب المضحكة والسخرية
كسؤال الموحد عن مثله عن شريك الباري الآن السؤال

لفظيا اذا دريت ذلك فاعلم ان سؤال السائل في
الحديث بالكفر وبالايمان لفظة حقيقية والاستفهام
تقريرية لا انكارية وكيف تكون انكارية وان الكفر و
والايمان مما يعتقد بالسائل والمخاطب لان راس
الجالوت كان من علماء اليهود واليهود كلهم بهما
معتقدون وكتابهم السماوي بهما مشحون ثم حمل
السؤال على الانكار يكون لتطبيقه مع الاستشهاد
بالاية الكريمة مع ان السائل ليس معتقدا بالفرقان
وباياته فيصير السؤال مخالفا لاعتقاد السائل اوله و
واخره والانسب بالحال ان يجعل الاستفهام
تقريريا اعتراضا للاية حتى يصير السؤال مطابقا لاعتقاد
السائل اوله واخره كما هو عليه فلنرجع الى ما كنا بصدده
ونقول ان السؤال استفهام عن حقيقة الكفر والايمان
ومحل انبعاثهما في حقيقة الانسان ولان كل منهما

حقيقة

حقيقة جنسية لا يثنى ولا يجمع قال وما الكفران وان
كان في السؤال وما الجنة والنيران فهو سؤال آخر
عن حقيقتهما وموضع استحقاقهما من الانسان وان
كان يمكن ان تقول بانهما باطن الكفر والايمان فالسؤال
عنهما لا يكون مغايرا للسؤال الاول شدة التغاير و
وكانه يقول الشيطان واحد مردود فما الشيطانان
اللذان كلاهما المرجوان ثم ان استشهاده بالاية الكريمة
اما ان يكون للتعريض كما اشرنا اليه فكانه يقول ان
الانسان الذي خلق بيدي الله وعلمه البيان كيف
يصير مصدر الكفر والعصيان ومستحقا للعذاب والنيران
فليس مما يقولون انه كلام الله القويم ولا يصدر مثل هذا
من الحكيم العليم وان يكون للاستشهاد حقيقة فان التعليم
فرع الجهل ولذا لا يكون الملكة قابلة له فانهم عقول محضة
بريئة عن شوائب الجهل فخبيثة جهل الانسان محل انبعاث

الكفر والجحيم وحيثية قبوله العلوم الالهية موضع ظهور الايمان
والنعيم لكنه لما لم يكن بذا التفصيل ظاهرا من الاية بل تكون
من بطونه اراد بذلك اختبار الامام بل هو عالم بالتاويل
ام لا ويناسب الاول سكوت الامام في الجواب حيث
تكدر مرآته الصافية لاعتراضه على كلام الله واما اذا كان
الثاني فيحمل سكوته على تعظيم السؤال فاشار بسكوته
صلوات الله عليه ان السؤال عظيم لست انت من اهله
حتى نجيبك ثم انه لما حمل سكوته على عجزه وجهله تجلد
لسؤال آخر سئل فيه عن الذات فان السؤال في الاول
و الاول عن الصفات وفي الثاني عن ذات تثبت لها
الوحدة والكثرة وباقي الصفات المتضادة اجاب
بجواب لم ينل بفهمه ادراك العقلاء ولم يعد مثله قط
عن اعاظم الاولياء روحي وجسمي وابي وامي له الفداء
فتكلم اولا بكلام كسر به صولته وضعف جرئته وهو قوله

يابن ابيه

يابن ابيه عدل عن ذكر الاب للكناية بانه غير معلوم بل
الجواب توبيخ عليه كما سنبين قوله اي شيء تقول وممن
تقول ولمن تقول اشارة الى تعظيم السؤال وتصغير
السائل كانه قال اين انت من هذا السؤال عن مثلي
ثم اخذ في الجواب فقال بنيا انت انت صرنا نحن نحن
اراد مخاطبا لرأس الجالوت انت تكون نحن وانت
عن افراد الحقيقة ولما تكون الحقيقة ذا جهتين متفقتين
مختلفتين بنيا انك اخذت الجهة الهيولا وصرت ذا صورة
جبلية كدرة مظلمة اخذنا الجهة العقلاني وصرنا نحن ذا صورة
عقلية مضيئة نورية فانت معدن الكفر والعصيان ونحن
ينبوع الايمان والايقان بل انت الكفر ونحن الايمان
فاشار بكلامه هذا بالجواب عن تمام السؤال لان
مقصود السائل ليس الا اختبار علم الامام فسئل عن
الحقيقة وآثاره واطواره وذاته وصفاته وقربانه وبادء

ومثلها مفصلا مرموزا فلما اجابه عن تفصيل التخمير
والتركيب فكانه اجابه عن الجميع فان سؤالك عن زيد
بالاسد مثلا لاختبار المخاطب لا لجهلك بما هو حيوان
ام نبات ام جماد وكيف حاله واطواره وآثاره ومحله
وشكله يكفيك ان محله الآجام مثلا فتعلم بذلك ان
المخاطب عالم به فكيف بصفاته وآثاره فيصير جوابه هذا
جوابا عن كل سؤالاتك فهكذا نحن فيه ونحن نشير بجواب
كل واحد من سؤالاته ونقول لما تختلف حقيقتا الكفر
بالنسبة الى كل من تينك الصورتين المجتمعتين في الحقيقة
الانسانية لم يكن مثنى من تثنية الجنس بل يصير جنسان
فاذا تعين التركيب فضح الكفران فان الكفر بالصورة
العقلية هو الكفر بالله والكفر بالصورة الجهلية هو الكفر
بالشيطان كما وقع في كلام الامام ع في الجواب المفصل
ثم يحتمل ان يكون الكفران الالف والنون مصدرية
الا انه

الا انه لا يلايم سوق الكلام لان الكفر والكفران مادتهما
واحدة فالسؤال عن احدهما مغني عن السؤال من الآخر
ولا يصدر مثله عن العاقل اللبيب ومع هذا لو كان
كذلك فلا يحتاج الى تفسير غيرنا فقلنا في الكثرة واما
الشيطانان فهما القوتان المنبعثتان عن تينك الصورتين
وهما اللتان عبرنا عنهما بجناحين فاذا اخذ الانسان
يروم سبيل الغي والضلالة يصيران له جناحين ومعينين
ففي الاول يكونان له شيطانين وكلاهما المرجوان في
خميرته لانه بهما الطير الى اعلى منازل القدس وبمعيتهما
فضل على ساير الموجودات حتى قال تع في حقه
ولقد خلقنا الانسان وحملناهم في بر الكثرة وبحر التوحيد
وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا ثم انه بالوجهين
المذكورتين الذين كل منهما مختص باحدى الصورتين يصير
الانسان الكامل المتصل بحقيقته بالعقول المجردة

المفيضة تارة متصفا بصفات باريه من الوحدة
والايجاد وجريان لطفه على مخلوقاته وزيادة فيضه على
ما سواه وساير صفاته جل وعلا وتارة متصفا بلوازم
عالم الكون من الكثرة والايجاد والنقصان وغيرها فيكون
حريا بان يقال له الواحد المتكثر والمتكثر المتوحد والموجد
الموجد والجاري المنجمد والناقص الزايد ومن الجايز ان
يكون الجاري بعكس ما فرضنا بان يكون الجاري الموصوف
بالنقصان والمنجمد الموصوف بالكمال فيصير الجاري الساري
في جهات الكثرة والمنجمد بالمغمور في سرادق الوحدة
فكانه صار متضمنا لا يدرك باطنه ولا يعقل كامنه فكلام
الوجيز عليه سلام الله الملك العزيز تبيان تام لكل سؤال
اوله واخره وباطنه وظاهره ثم اخذه بالتفصيل اما لان
ادراك السائل كان عاجزا عن درك الجواب عن هذه
الموجز من الكلام واما للتفصيل على الحاضرين ليكون

لهم ال

لهم الصيا من هذه البصيرة مدة وليشربوا من ذلك العذب
جرة فقال ع مخاطبا له ان ذا فهم ودراية خال من الضلالة
والغواية والحمد لله بلا نهاية باري الموجودات بلا حماية
فاقول ان الكفر كفران كفر بالله وكفر بالشيطان وهما
الشيئان المقبولان المردودان لاحدهما الجنة ولاحدهما
النار لان الكفر بالله بمعنى الادبار عنه ربما يكون مقبولا
حيثما يكون لله كما ورد في اخبار العقل اذ قال الله تع
له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتي وجلالي
ما خلقت خلقا مثلك وظاهره فعل الانبياء ومعاشرتهم
مع الخلق وتربيتهم اياهم اذ هي موقوفة على الاقبال لهم
والاقبال للعالم الخلق يلزمه الادبار من الله الا انهم
ذوي نفوس قوية كاملة جرية على الاقبال والادبار
فمتى تريدون يقبلون ومتى يضطرون يدبرون فهم
في اقبالهم معصورون مخلصون وفي ادبارهم محكومون.

فالكفر بالله بهذا الوجه يكون مقبولا وهكذا الكفر بالشيطان
اذا كان ادبارا له وعدم الميل الى مناه فهو مقبول
وخلافه وهو الاقبال اليه والميل الى مقصوده مردود
واما الكفر بالله بمعنى الادبار عنه لا له بانكار ذاته او صفاته
او انكار اوامره ونواهيه اعاذنا الله فهو الكفر المردود
وهكذا الكفر بالشيطان اذا كان المراد انكار وجوده
او غوايته للانسان مردود الانه نطق بوجوده وغوايته
الكتاب الكريم وانكاره رد قول الحكيم العليم فنستعيذ بالله
من الشيطان الرجيم قوله وهما المتفقان المختلفان
بل فيهما الجنة والنار بل حقيقتهما مجتمعان في حقيقة وحدة
هي حقيقة الانسانية مختلفان في بالحقيقة وهما المرجوان
لان الانسان صار بهما انسانا وممتازا عن ساير
الموجودات كما شرحنا آنفا وقد نص بذلك التركيب
كلام الرحمن حيث قال تعالى مرج البحرين يلتقيان اي العذب
الفرات

الفرات الذي هو من بحار الملكوت وهو الصورة الرحمانية
النورية التي هي منشأ الاقبال لله والايمان به والكفر
بالشيطان والملح الاجاج الذي هو من بحار عالم الملك
وهو الصورة الشيطانية المظلمة التي هي منشأ الكفر بالله
والاقبال للشيطان ومتابعة هواه يلتقيان في الحقيقة
الانسانية مع كمال بعدهما حقيقة كما قال جل جلاله
بينهما برزخ لا يبغيان اي لا يسيلان احدهما الآخر لكثرة
بعدهما وشدة تنافرهما الذاتي او لا ينبغي احدا حد من
فباي آلاء ربكما تكذبان ثم قال ويعلم قولنا من
كان من سنخ الانسان اشارة الى الاستشهاد الذي
بالآية الكريمة بقوله ان العالم بقولنا والمتيقن بولايتنا
هو الحري بوقوع اسم الانسان الذي علمه البيان
عليه واما غيره وان تسمى ظاهرا الا انه باطنا من رهط الشيطان
كما قال تعالى الخناس الذي يوسوس في صدور الناس

من الجنة والناس فنا خناسا قال ع وبالنفير جواب
باقي سؤالاتك فاذا تحقق ان في تركيب الانسان
بحران مختلفان ظهر الجواب عن باقي السؤالات كما
فصلناه لك من ذي قبل والحمد لله رب العالمين والصلوة
على رسوله المبعوث على الانس والجان **خاتمة** اعلم
ايها المخدوم الجليل والاخ النبيل ان الدنيا موضع فنا
وزوال وارتحال لطالبها فينقطع رجاه وتعب اللراغب
اليها فلا يصل الى مناه لكن لا جلتك على مهوى وتزود
فان خير الزاد التقوى اطلبهن بتمام جهدك سبيل الرشاد
والكمال واعترض بكمال جدك عن مخالطة ابناء الغي
والضلال ولن يخلوص نيتك من ربك على موضع رجا
حتى يظهر في قلبك شئ لا كالاشياء وانك ان تكن
تطلب بهذا الطريق القويم والصراط المستقيم فاطلب
لنفسك دليلا واجعله لعثراتك مقيلا وكن كما ورد

في الخبر استر ذهبك وذهابك ومذهبك فان اهل العلم موقوفون
وفي حضيض الذل مرهوبون وبعلمهم مواخذون وبدمهم
مطالبون واهل الغي والجهالة مرغوبون وللعاقة العمياء ظالمون
بل يظنون انهم العلماء الراسخون فلنمسح الشفيق على بفضله
وليكتم بهذه مقالتي من غير اهله فان الناس بغاة حساد
ولا يخافون يوم التناد وانا اقول اللهم انا نشكوا
اليك فقد نبينا وتظاهر الزمان علينا فصل على محمد وآل
محمد واعنا على ذلك بفتح تعجله وبنصر ملكشفه وسلطان حق
تظهره اله الحق امين يا رب العالمين في شهر شوال ١٢٩٥

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلا للتقرب الى الله سبحانه ١ لزوم الوضوء فهو نور
القلب ٢ الخلوة فهي تفرغ عن الشواغل ٣ السكوت
فهي يلقح العقل ويقوي التقوى الجوع ٤ السهر فهما ينوران
القلب بتقليل دمه وذوبان شحمه على الاعتدال والافراط

فيهما شاغل كالتفريط ٥ نفي الخاطر فانهما شاغله ٦

اكل الحلال ٧ الذكر الدائم ٨ التسليم لله في كل الحال

ومن الله التوفيق يبدء بالنفي والاثبات

المركب ويداوم عليه مع عدم الغفلة لسانا مع الحضور

بالنفي والاثبات والطهارة والمراقبة لنور البصر ولنور

الصبح عنه ثم قبل الصبح يقرء الفاتحة لجميع الانبياء واحدى

عشرة مرة سورة التوحيد ايضا لهم ثم سبعين مرة

اللهم صل على محمد وال محمد ثم سبعين مرة يا خير الفاتحين

ان امكن ثم سورة اية النور سبعين مرة بالحضور التام والتوجه

الكامل مع التوسل بالائمة قلبا طريقة القدومي تاده

من زهاد الهند وجدته بخط من اثق به التكرار ذكر الله

بدون حرف النداء لنفي الخواطر ٢ والتوسل في كل عمل

بامام او نبي ٣ والمرشد غير لازم الا للاخبار عن عقبات

الطريق والمرشد الحق الامام وكلهم نور واحد ويختار واحد

منهم

منهم ويتوجه اليه في كل باب لئلا يشوش الخاطر ٤ ولا يقتصر

على الواجبات الحتمية ولا يهمل الاعمال الجزئية لعل فيها

ما يتوسل به الى الفتوح والوصول ولا يعتمد على عمل خاص

لعل في طي الاعمال ما يوجب النجاة وقد غفل الذهن عنه وعدم

الغفلة من اللوازم ويكون مع الحضور دائما مع التوسل

بمن اختاره من نبي او امام او ولي متوجها بالقلب اليه وتجب

ترك الركون الى التعلقات الدنيوية وترك المشتهيات

فلعله يحصل من ترك مشتهي بعزم قويم وقوة قاهرة مراتب

كلية وهذا انما يكون بالتدريج فائدة گويند سالک راه منازل است

و دیدن ابراهیم ستاره و ماه و آفتاب و اعراض

از آنها را هر یک اشاره است بآن اول منازل توبه

و طاعت و ذکر است و در این مرتبه نور سبز متمثل شود تزکیه

نفس از صفات شیطانی گرفتار نفس اماره است و چون

از آن خلاص شود بصفت سبعی مبتلاست لوامه است و چون

ازان مبرا شد و بصفات بهیمی آلوده است ملهمه است
و چون ازان معرا شد مطمئنه است و فرق شیطنیه اماره
و سبعیه لوامه آنست که شر اول متعدیست و شر ثانی
لازم و ترقی سالک در طور نفس نزولست چه اماره بصفه
نار است و لوامه بصفه هوا و ملهمه بصفه آب و مطمئنه بصفه خاک
و در مرتبه اطمینان نور کبود متمثل شود و نهایت سیر مطمئنه
ملکوت سفلی است **ثالث** تجلیه قلب است باخلاق حمیده
و در اینمرتبه نور سرخ متمثل شود و دل ذاکر منور گردد و نور
طاعت و اخلاق حمیده و صفات روحانیه ببیند و نهایت
سیر قلب اول ملکوت علویست **رابع** تخلیه سر از غیر
حق و در اینمرتبه نور زرد متمثل شود و نهایت سیر روح
اواخر ملکوت علوی است **خامس** مرتبه خفی و در اینمرتبه
نور سیاه متمثل گردد و نهایت سیر خفی عالم جبروتست
سادس غیب الغیوب که مرتبه فنا و بقا است و فناء

۱۰۷

فی الله محو وجود موهوم است در وجود حقیقی مثل انعدام
قطره در بحر و گداختن برف در وقت تابش آفتاب
دیده پروانه بنور آتش علم الیقین و دیدن آتش عین
الیقین است و سوختن در آن حق الیقین است

ح
نقل من خط التحریر الفاضل میرزا ابو تراب ابن الحاج
ملا احمد الکاشانی ره الذی نقلت هذا الاسطر
من خطه که از اکابر بجهته راقم حروف حکایت از شخصی
معروف که در بدایت حال گاه گاه در مقام تصفیه
بر میآمد و آن شخص گفته که بنفی خواطر مشغول بودم بحدی
تصفیه حاصل شد که عروق دل را بالجمیع میدیدم و میشمردم
بجمیعا صح
و در وقت خواندن زیارات ائمه طاهرین ع گاه
گاه بتعلیم و تلقین حضرت ختمی مآب فی الجمله تغییرات
در فقرات زیارات میفرمودند و مدتی حال بر اینمنوال
بود تا نوبتی این واقعه را بجهة شخصی جلیل القدر ذکر کردم

وبعد از آن دیگر این آثار واردات رخ ننمود محرر ارقام
گوید که از این واقعه معلوم میشود اشتراط کتمان اهل علم
وکتمان واردات غیبیه و نیز اثر نفی خواطر در تصفیهٔ قلب
که از امهات شرائط نفی طریق است نقل من خط المذکور
قال الفاضل المذکور ره وجدت بخط جدی السامی
النحریر الاوحد والفاضل المؤید بحر العلوم والمعارف
ومنبع حکم الدوارف مولانا الامجد مولینا احمد تغمده الله
بغفرانه واسبل علیه شآبیب رضوانه ما صورته ذلک،
بعد النوم الصلوة اربعة عشر مرة ثم الذکر المخصوص لکن الجهر
ثم الوضوء والصلوة ثم الصلوات مرة ثم لا فتی مرة ثم
ناد علی مرة ثم یا علی ۱۱۰ مرة ثم لا فتی اثنین وسبعین
مرة ثم آیة الملک ۲ ۲ مرة ثم لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد الی آخره ۱۰ مرة ثم بعد المغرب
سورة الواقعه وبعد العشا سورة الملک عند النوم الشهادات

والصلواة

والصلواة الخاصة بطریق الانتقاش ویشتغل بالذکر الخاص
الی ان یغلب علیه النوم بلا اختیار وبعد الصلوة الخمس
باجمعها آیة الکرسی ثم تسبیح الطاهرة علیها السلام
اقول قیل المراد بالذکر الخاص والمخصوص هو الذی یکون
مشغولاً به ایاما کان فی کتاب التمحیص عن یونس قال
سالت ابا الحسن الرضا ع عن الایمان والاسلام
فقال قال ابو جعفر انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجة
والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة
ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین قال قلت
فای شیء الیقین قال التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا
بقضاء الله والتفویض الی الله قلت ما تفسیر ذلک،
قال هکذا قال ابو جعفر ع طریقه منقوله عن الحاج محمد
جعفر بتوسط بعض الثقات بعد کل صلوة آیة الکرسی
وتسبیح الطاهرة ع وبعد صلوة الصبح بعدهما لا فتی ثم یا علی

يا عليا يا ابو الحسن يا ابا تراب حل مشكل سرور دين شافع
يوم الحساب ثم ناد علي مع تكرار يا علي في آخره
بعدد المجلد ثم اللهم صل على المصطفى محمد والمرتضى علي
والبتول فاطمة والسبطين الحسن والحسين وصل على
زين العابدين علي والباقر محمد والصادق جعفر والكاظم
موسى والرضا علي والتقي محمد والنقي علي والزكي العسكري
الحسن وصل على المهدي صاحب العصر والزمان صلوات
الله وسلامه عليهم اجمعين ثم سبعين مرة لافتى ثم اية
الملك ٢٢ مرة ثم الاوراد اليونسية يا لا اله الا انت
سبحانك اني كنت من الظالمين ١١ مرة وبعد العصر
الضحا لافتى ١١٠ مرة وكذلك بعد العشا وعقيب الصلوة الخمس
السور الخمس كل واحدة لواحدة وبعد صلوة الليل بينها
وبين صلوة الفجر الث، الله ماة مرة وسبحان الله
وبحمده وسبحان العظيم وبحمده ماة مرة والله يعلم وعنه الفضل

عند النوم

عند النوم لافتى ماة وعشرة مرات ويا علي لقصد الولي
بعدد المجمل واية الكرسي وسورة التوحيد ثلاث
مرات ثم الذكر المخصوص بطريق الانتقاش اما الحي
او العلي او غيرهما ثم نقش الولي على الجبهة على الوجه
المخصوص مستديما القرائة اللهم صل على المصطفى الى
آخره اقول لعل المراد بالانتقاش بالطريق الاثباتي
فائدة قال مولينا الامير في صفة السالك المحقق
الى الله تع قد احيا عقله وامات نفسه حتى دق جليله ولطف
غليظه وبرق له لامع كثير البرق فابان له الطريق وسلك
به السبيل وتدافعته الابواب الى باب السلامة ودار
الاقامة وثبت رجلاه بطمانينة بدنه في قرار الامن والراحة
بما استعمل قلبه وارضى به طريقة السير عن بعض الثقات
عمدتها التادب بامور ثلاثة الاول التزام العجز والانكسار
والتذلل والخضوع له والمبالغة في ذلك الثاني

ان لايجعل مؤثرا غيره والاعمال بمقتضاه فيعتقد ان
ليس في الدار غيره ديار الثالث استعمال الخير للكل
مخلوق والانسان بل النبات والاحسان اليهم
ونجاتهم من المهلكة وعدم المنة عليهم وقضاء حوائج الناس
والاهتمام البليغ في اغاثتهم واستخلاصهم من المهالك
وادخال السرة في قلوبهم وصرف وجوه الاحسان
اليهم مع عدم المنة بل يتصور كان لم يفعل شيئا لهم
وعدم اضرار احد وعدم اهانته الرابع الوسيلة
الكلية التي هي المقصد ايضا والطريق للوصول اليه الخلوص
الكامل والمحبة المفرطة والعمل بقصد القربة الخالصة والنية
الصادقة والعجز والتذليل عنده كاثر الخامس الدعاء
والورد من جملته نادعلي في الاسحار ١٠١ مرة مع الحضور
التام يوجب الترقي عن الخطرات جل شانه والانبساط الكلي
في الصدر ومنها الحرز اليماني مع الحضور وفي بعض ما حكي عنه مرمرونا

ان نادعليا

ان نادعلي في الصبح ١٠١ نقل عن بعض اصحاب الاذكار
ان اقرب الطرق الى الله سبحانه وافضل شئ في سبيل
السلوك عز وجل واسرعه تاثيرا قرائة الطلسم اربعين
ليلة كل ليلة مائة مرة وقيل ان قرائتها اربعين الف مرة
يوجب فتح الاسرار من اسرار التوحيد وانكشافها وقيل
ان فيه جميع خواص حرز اليماني نقل في بعض الكتب
عن سهل الله عبد الله التستري وهو من المشائخ انه قال
قال خالد ابن محمد بن سوار الا تذكر الله الذي خلقك قلت
كيف اذكره قال بقلبك عند تقلبك في ثيابك ثلاث
مرات من غير ان تحول به لسانك الله معي الله ناظر الي الله
شاهدي قلت ذلك ثلاث ليال ثم اعلمته قال قل ذلك
كل ليلة سبع مرات فقلت ذلك ثم اعلمته قال قل ذلك
كل ليلة احدى عشرة مرة ففعلت ذلك ثم اعلمته فوقع
في قلبي حلاوة فلما كان بعد سنة قال لي خالي احفظ ما

ما علّمتک ودم علیه حتی تدخل فانه ینفعک فی الدنیا و
والاخرة فبقیت علی ذلک سبعین فوجدت لذلک
حلاوة فی سرّی ثم قال لی یوما یا سهل من کان الله
معه وناظر الیه وشاهده لا یعصیه ایاک والمعصیة قال
اشتری بدرهم شعیرا فیخبز لی منها افطر سحرا علی قدر
اوقیة منها بغیر ملح ولا ادام فیکفینی الدرهم سنة ثم عزمت
علی ان اطوی ثلث لیال وافطر لیلة ثم خمسا ثم سبعا
ثم خمسا وعشرین بقیت علی ذلک عشرین سنة توفی
سنة ثلث وثلثین ومایتین قال الفاضل المذکور اخبرنی
ولی من الاولیاء عن نفسه قال کنت عند اشتغال نفی
الخواطر والتوجه الی القلب احس بمبلغ الابنیاء عن القلب
وارم عروقها واحس برد الانفاس ولقد وجدت
القلب ذات لیلة ابیض کاللبن اذ ورد علیه کوکب
شبه المشتری ثم اشرق علیه روحانیة بازغة کالشمس

المحللة

المحللة بالسحاب وکان حبیب الله وبنیه وکان یعلمنی قرآت
الزیارة والدعوات کنت استیقظ من المنام لصلوة
اللیل بتحریک محرک او سماع صوت سلسلة الجرس
او بنداء او منادای وبغیر ذلک وکنت اذا احضرت مجلسا
یغتاب فیه احد اشممت رائحة الجیف وامثال ذلک

ذکر صح

طریقه بعضی در خیال لی سطلی الحی گفته اند که باید از اعلای
جانب یسار صدر منتهیا الی القلب ثم الی اسفل الصدر
منتهیا الی الثدی الایمن ثم متصلا الی المبدئ باشد بنهجی که قلب
صنوبری در وسط جا قرار بگیرد بداین تر کیب الحی
(اعلای یسار — قلب — ثدی ایمن — وسط صدر)

طریقه دعوت یا حنان یا منان است که صد و هشت
شبانه روز دوازده هزار بار بشرط ترک حیوانی قدر این
ایام بلکه هم روز بیشتر و پرهیز ناک و اجتناب از طعامهای
لذیذه وشبهه ناک چون مدت دعوت از هشتاد روز
بگذرد مردی از رجال الغیب گاه گاه بر او ظاهر شود و با او

سخنان کوید اکثر امور دنیویه باید با اشخص با ادب سخن

کوید و بسیار سؤال نکند چون حرمت دارد فواید بسیار

از او ببیند و بعد از ان کار او بالا کیرد و زیاده شرح نتوان

داد دعوت با دیان هفتاد روز هر روز پنجهزار نوبت

چون دعوت با تمام رسد انقدر که تواند بخواند که احتمال

رجعت دارد چون ختم تمام شود خواص بسیار و عجایب

بیشمار ببیند و در حین دعوت اسرارهای غریبه بر او کشف

شود و شرط دعوت خلوت و اجتناب از خلق

شرح دعاء الاحتجاب

واکل و لباس حلالست فائده من جملة الادعیه المعتبرة

التی یستغنی قاریها عن دعوت السیفی و العلوی و حزب

البحر لحصول جمیع المطالب سیما دفع الاعادی و عقد السنتهم

و زیادة الجاه و الدولة هذا الدعاء المروی عن مولینا امیر

المؤمنین بروایة المتصوفه فانه من دعا به للحاجة احد و اربعون

یوما بعد صلوة الصبح و الظهر و المغرب مع الاستعجال

یوم و احد

یوم واحد بعد صلوة الصبح سبع مرات او واحد و اربعین

مرة یقتضی حاجته و من شرائط الدعوة التوجه الی الله سبحانه

بقلبه و عدم التکلم مع احد فان قرء الدعاء لدفع الاعادی

اشار بیده الیهم فی لفظ شاهت الوجوه و اضمار ما اراد

بهم من القهر و الاستیصال و کذا فی عمیت الابصار

و کلت الالسن ثم ان دعا به کل یوم مرة واحدة فیهلکه

بحیث ان دعا به عند الحاجة ثلثا قضیت بل کل دعوات

دامت ثلث اربعینات کل یوم مرة واحدة فقد ملکها

و من شرائط دعوة هذا الدعاء عقد اصابع الیمنی مبتدیا من

الخنصر عند قرائة کهیعص و عقد اصابع الیسری مبتدیا

من الابهام فی حمعسق ثم فتح اصابع الیمنی بحروف

اوائل ابیات الخمس و اصابع الیسری بحروف اواخرها

المطابقة اوائلها بحروف الاول و اواخرها بحروف الثانی

علی الترتیب التی عقدها جاعلا باطن عقدها الی الارض و ظهر

الكف الى نفسه عند العقد وعكسه عند الفتح وينبغي ان يبادر
بالدعوة لكل امر قبل ان يملكه ولا يكتفي بدعوته مرة او ثلثا
والدعا هذا المذكور بسم الله الرحمن الرحيم احتجبت بنور
وجه الله القديم الكامل وتحصنت بحصن الله القوي
الشامل ورميت من بغى علي بسهم الله وسيفه
القاتل اللهم يا غالبا على امره ويا قائما فوق خلقه
ويا حائلا بين المرء وقلبه حل بيني وبين الشيطان
ونزغه وبين ما لا طاقة لي به من احد من عبادك وكف
عني السنتهم واغلل ايديهم وارجلهم واجعل بيني وبينهم
سدا من نور عظمتك وحجابا من قوتك وجندا من
سلطانك فانك حي قادر اللهم اغش عني ابصار الناظرين
حتى ارد الموارد واغش عني ابصار النور وابصار الظلمة
حتى لا ابالي عن ابصارهم يكاد سنا برقه يذهب
بالابصار يقلب الله الليل والنهار ان في ذلك لعبرة لاولي

الابصار

الابصار بسم الله الرحمن الرحيم كهيعص بسم الله الرحمن
الرحيم حمعسق كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
الارض فاصبح هشيما تذروه الرياح هو الله الذي
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم
يوم الازفة اذ القلوب لدى الحناجر كاظمين ما للظالمين
من حميم ولا شفيع يطاع علمت نفس ما احضرت فلا اقسم
بالخنس الجوار الكنس والليل اذا عسعس والصبح اذا
تنفس ص والقران ذي الذكر بل الذين كفروا
في عزة وشقاق شاهت الوجوه سه مرتبه وكلت
الالسن وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلما
اللهم اجعل خيرهم بين عينيهم وشرهم تحت قدميهم وخاتم
سليمان بن داود بين اكتافهم سبحان القادر القاهر
الكافي فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم وصلى الله على محمد
واله اجمعين وهذا اخر الدعاء على ما في بحار الانوار للمحدث

المجلسی ره فی بعض النسخ بعد قوله و هو السمیع العلیم
هذه الزیادات وانه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن
الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین صبغة الله ومن
احسن من الله صبغة ونحن له عابدون کهیعص حمعسق کفنا
ارحمنا وارحمنا هو الله القادر القاهر القوی الکافی وجعلنا
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یعقلون اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وعلی

لا یبصرون صم بکم عمی فهم
صح

سمعهم وابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم واولئکهم
الغافلون ومن اظلم ممن ذکر بآیات الله فاعرض عنها و
ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی
اذانهم وقرا وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا
افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم وختم علی
سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله
افلا تذکرون وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین

شرح

شرح آیات که ده حرف قاف دارند

از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مرویست
که هیچ وردی و دعائی بهتر از این شش آیه نیست
هرکه در هر صبح مداومت نماید بخواندن این آیات شریف
خدای عز و جل هفتاد بلا ازوی بگرداند و اگر کسی را
پادشاه غضب کرده باشد یا در زندان حبس باشد
این آیات را بخواند جناب احدیت هفتاد هزار فرشته را
فرماید که خواننده این آیات را از شش جهت محافظت فرماید
و در هر آیتی ده قافست و هر قافی را چندین هزار خاصیت است
از جمله خواص آنست که هرکس در خواندن این آیات
مداومت کند عمرش دراز گردد و رزق او بی‌نهایت
بروی فراخ و گشاده گردد زیرا که قوت رزق و بقا
از حرف قاف خالی نیست و طریق خواندن این آیات
اینست که پیش از شروع پنجاه مرتبه یا قوی و پنجاه مرتبه

نجات یابد و پادشاه بروی
مهربان گردد و هرکه هر روز
آیات را بخواند صح صح
٤

یارازق بگوید و در وقت خواندن متوجه شود که در هر آیه
بهر قافیکه میرسد یک انگشت از دست راست و چپ
عقد کند و چون آیه تمام شود فتح همه انگشتان باین طریق
که در هر آیه که بقاف میرسد از انگشت کوچک دست
راست گرفته تا انگشت بزرگ عقد نماید و چون دست
راست تمام شد بهمین طریق از دست چپ عقد کند و چون
آیه تمام شود فتح همه انگشتان نماید در هر آیه بهمین نهج
عقد و فتح نماید و بهر مطلب و مقصودیکه باعتقاد درست
بخواند بی‌شک مراد خود برسد و دم او روان گردد
مختصر شده و آیات مذکوره اینست **ایه اول در سوره بقره**
اَلَمْ تَرَ اِلَی الْمَلَاءِ مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَی اِذْ قَالُوا
لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ قَالَ
هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا
اَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَقَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَاَبْنَائِنَا
فلما کتب

فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِیلًا وَاللّٰهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ
ایه دویم لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا **در سوره آل عمران**
اِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ وَنَحْنُ اَغْنِیَاءُ سَنَکْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَاءَ
بِغَیْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ **ایه سیم در سوره نساء** ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ
اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا
الزَّکٰوةَ فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ
النَّاسَ کَخَشْیَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ
عَلَیْنَا لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلَی اَجَلٍ قَرِیبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ
وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقَی **ایه چهارم در سوره مائده** وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِیلًا
وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا
وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قَالَ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ
ایه پنجم در قل من رب السموات والارض **سوره رعد**
قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا
ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی الظلمات

والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم
قل الله خالق کل شیء وهو الواحد القهار آیه ششم در سوره تبارک
ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل ونصفه وثلثه
وطائفة من الذین معک والله یقدر اللیل والنهار علم ان
لن تحصوه فتاب علیکم فاقروا ما تیسر من القران علم ان
سیکون منکم مرضی واخرون یضربون فی الارض یبتغون
من فضل الله واخرون یقاتلون فی سبیل الله فاقروا
ما تیسر منه واقیموا الصلوة واتوا الزکوة واقرضوا الله قرضا حسنا
وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا واعظم
اجرا واستغفروا الله ایات وحفظ ان الله غفور رحیم
بدمد آیه اول پس روی بدمد بسم الله الرحمن الرحیم هر صبح بخواند و بنفس خود
قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون آیه دویم عقب سر بدمد وان یمسسک الله
بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا راد لفضله
یصیبه

یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم آیه سیم
فوق سر بدمد وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین
آیه چهارم تحت انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة
الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
آیه پنجم سمت یمین وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله
یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم آیه ششم سمت یسار
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک
فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم آیه هفتم بجمیع اعضا
ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله
قل افرایتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله
بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن
ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون
قد تمت هذا الکتاب بعون الملک الوهاب ۲ غره شهر ذیقعده الحرام ۱۲۹۵

[illegible]